تمثال فرخنده فال شهریار جوانبخت

المتوکل علی الله اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

خلد الله ملکه

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارگ
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات ـ باشهزاده احمدعلی خان
(درانی) مدیر انجمن

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار
ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود
اول جدی ۱۳۱۲ هجری شمسی
۲۲ دسمبر ۱۹۳۳ میلادی

اشتراک

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱۴ »
» خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
تجدید سعادت وطن	انجمن	الف
تهنیت جلوس اعلیحضرت محمد ظاهر شاه	جناب قاری عبدالله خان	ب
تهنیت جلوس اعلیحضرت محمد ظاهر شاه	» مستغنی	ج
تعزیت اعلیحضرت شهید وتهنیت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه	» مولانا نجف علی خان	و
تعزیت اعلیحضرت شهید وتهنیت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه	عصمت مآب محجوبه هراتی	ح
تحولات عصریه	جناب غلام جیلانی خان اعظمی	۱
مقام ادب وادبا در حیات بشر	» غلام جیلانی خان جلالی	۸
ادب و انشاء	» سید مبشر خان طرازی	۲۵
غزل	» ملا غلام محی الدین پنجشیری	۳۴
خیر مقدم	» ابوالخیر میمنه گی	۳۵
آثار منظوم	آقای میرزا عباسخان « فرات »	۳۶
»	» سرهنگ غلام حسین خان « سرور »	۳۷
فقهای افغانستان	جناب قاری عبدالله خان	۴۱
مشاهیر حربی افغانستان	» امین الله خان «زمرلای»	۴۴
مشاهیر افغانستان	» م ، کریم خان نزیهی	۵۱
فقدان دو دانشمند بزرگ	» سید قاسم خان عضو انجمن	۵۷
تنقید	» م ، ترکی	۶۵
تقریظ دیوان اعلیحضرت تیمورشاه	» عبدالحی خان حبیبی	۷۲
افغانستان ۱۳ قرن پیش	ترجمه سید قاسمخان	۷۸
افغانستان از نقطهٔ نظر فضلای هندوستان		۸۱
سواد بیانیهٔ رئیس انجمن ادبی		۸۳
خیر مقدم	اثر جناب قاری عبدالله خان	۸۵
ترجمهٔ نطق جناب سرراس مسعود		۸۷
ترجمهٔ نطق جناب سید سلیمان ندوی		۸۸
ترجمه نطق علامه سر محمد اقبال		۹۲
تار پیدوی زنده او توژیر جدید	مترجم محمد صدیق خان	۹۵
طیاره سفری جدید امریکا	»	۹۷
ریکارد دوام پرواز	»	»
کشتی طیاره بردار امریکا	»	»
قوای هوائی ملکی ممالک بزرگ	»	»
سریع ترین پرواز هوائی		۹۸
تجربه موتر باذغال چوب		»
ساحهٔ جدید زندگانی	مترجم محمد صدیق خان	»
تصاویر		۹۹
ملا غلام محی الدین پنجشیری		۳۴
درهٔ پچه غان نجراب		۴۵
درهٔ پوته نجراب		۵۵
موسیو پول پنلوه		۵۷
پروفیسر کالمت		۶۲
جناب علامه سر محمد اقبال صاحب، جناب سید سلیمان صاحب ندوی، جناب سرراس مسعود صاحب		۸۱
جناب علامه سر محمد اقبال صاحب		۹۲
تار پیدوی زنده		۹۶

تجدید سعادت وطن

بمناسبت جلوس میمنت مانوس تاجدار جوان و پادشاه ترقیخواه عرفان پرور افغانستان اعلیحضرت (محمد ظاهر شاه) خلدالله تعالی ملکه و ادام‌الله عمره ودولته - هیئت انجمن ادبي کابل بهترین تهانی و تبریکات خالصانه و صمیمانه خود را بحضور ملوکانه تقدیم داشته از خداي متعال طول عمر و بقای سلطنت سنیهٔ شاهانه و اقبال و موفقیت خانوادهٔ نجیب شاهی را خواستارند .

هموطنان عزیز که در نتیجهٔ بدبختی و فشار روح خراش ایام استیلاي اشرار و دورهٔ منحوس جهل که به نیروي بازوی مردانه و عزم دلاورانه شهریارشهید اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی و برادران رشید شان نجات یافته و در چهار سال ایام زمامداري آن‌شهریار فقید بخوشي وراحت‌امرار می‌نمودند ؛ البته بعدازواقعهٔ شهادت اعلیحضرت مغفور عامه افراد این ملت را یاس و نا امیدي فرا گرفته و از لحاظ فقدان چنان شهریار محبوب و غم خواریکه سعادت و راحت کشور را تأمین فرموده بودند می‌بایست ملت حق شناس افغانستان بآن اندازه متالم و غمگین باشند .

ولي خدای متعال را هزاران شکر وسپاس میگوئیم که اگر آن نعمت بزرگ‌را مملکت ما فاقد گردید امروز خلف‌الصدق صحیح و رشیدی مثل ذات اعلیحضرت محمد ظاهرشاه فرزند نجیب شان وجود داشتندکه زمام‌ادارهٔ این کشور را بالا ستحقاق بکف باکفایت خود گرفته و ما و مملکت ما را بحال بیکسی و بدبختی نگذاشتند ، امروز بحمدالله تعالي مجاري امور مملکت عزیز و راحت اهالي در سایهٔ توجه و تدبر این شهریار جوان و عمو هاي شریف و خدام صادق شان بانهایت خوبی و انتظام بوده وخوشبختانه می‌بینیم که‌تمام مجاری امورمثل عهد شهریارشهید بمحورصحیح خود گردیده و عموم طبقات اهالي ازمراحم و حسن نیات وغم خواری و توجهات ملت پرورانه این شهریار جوان مسعودانه امرارنموده ومسرت واطمینان قلبي دارند .

ما از خداوند متعال همیشه وطن عزیز را در تحت زمامداری این پدر تاجدار جوان خود آسوده و مسعود خواسته و برای عموم خدام و دوستداران وطن توفیق صمیمیت وارادتمندي را نسبت باین حکومت صحیح و شریف تمنا داریم .

تهنیت جلوس مبارك اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه جوان

جوان بخت افغانستان ایده‌الله تعالی

تشبیب بقلم

اثر طبع شاعر شهیر جناب قاری عبدالله خان

ای محرم راز پادشاهی — اعجوبهٔ صنعت آلهی
تاریخ نگار دور ایام — روشنگر علم ماه و ماهی
اعجوبه نگار خط قلم نام — بر صفحهٔ کاغذ از سیاهی
گنجور ودائع عتیقه — از طرز خطوط گه بگاهی
کشف از تو نموده‌اند ز آغاز — گنجینهٔ علم را کماهی
حق خورده بحضرة تو سوگند — از بسکه بلند دستگاهی
از مکتب تست هر که دانست — چیزی ز سفیدی و سیاهی
خود خضری و این داوت آمد — هم چشمهٔ خضر و هم سیاهی
پی بر پیت آنکه رفت ره یافت — بر گمشدگان دلیل راهی
بالا نکنی سر از نوشتن — در سجده مگر بسجده گاهی
اهل هنر از تو سرخرویند — خود گرچه گهی برنگ کاهی
آمد ز تو فرق جهل و دانش — روشنگر حرف راه و چاهی
داده است خطوط خوشنویسان — یکسر بفضیلتت گواهی
مشکین رقمت بدیده خوشتر — از سرمه و طرز خوشنگاهی
در مکتب عالی فضائل — دارای مقام فضل و جاهی
بر حضرت تو مسلم آمد — عنوان خوش هنر پناهی
داده است لوای راستی را — در دست تو حضرت آلهی
روشن ز تو واقعات ایام — خوش نامه نگار سال و ماهی
ایخامه زبان تست شیرین — در تهنیت جلوس شاهی

شاهی که بفر پادشاهی
حکمش بقلمرو است راهی

شاهی که بعز سلطنت یافت — تائید ز حضرت آلهی
شاهی که شدند زانتخابش — خورسند رعیت و سپاهی
شاهی که توکلش بحق شد — در جمله اوامر و نواهی
شاهی که به طالع بلندش — نیکو لقبش دهد گواهی
شاهی که زفر عدل گردد — مشهور به معدلت پناهی
شه ظاهر ما خدیو افغان — آن در خورتخت پادشاهی
دولت بجناب او سزاوار — ملت بجلوس او مباهی
شاید که بحضرتش نویسد — اقبال جناب قبله گاهی
فیروزی و بخت هردوباشند — درحضرت او بخیر خواهی
انوار بزرگی و نجابت — تابان ز جبین او کماهی
آثار شمائل نیکویش — دلکش چونسیم صبحگاهی
فرخنده جلوس اونگه کرد — کشتی امید از تباهی
ای شه که بفر بخت فیروز — امروز تو صاحب کلاهی
پیرو بمکارم پدر باش — تاشهره شوی بخیرخواهی
احسان بنما که توام آمد — دلجوئی و فر پاد شاهی
گاه کرمست وعدل و احسان — امروز که خوش بتخت گاهی
خواهم ز خدای نام نیکت — مشهور زماه تا بماهی
ازداد رسی تراخوش آید — چون نغمه صدای دادخواهی
چون سال جلوس شاه جستم — کلکم بدوجاده گشت راهی

زیبی به جلوس شهریار است
۱۳۱۲
بر سر که نموده تاج شاهی
۱۳۱۲

❀

❀ ❀

تهنیت

اثرطبع جناب مستغنی

شد زمستان باز شد از برف بام ودر سفید — کوه و صحرا کرد چون زال زمان چادرسفید
باز شد آمادهٔ جنگ بهاران زمهریر — کاینچنین دریا و هامون کرد ازلشکرسفید
رفت آن کزسبزه وگل بود صحراسبزوسرخ — این زمان ازریزش برف است سرتاسرسفید
رفت آن کز فیض ایام ربیع اندر چمن — داشت هر شاخ شکوفه خلعت اندر برسفید

شد ز بس از دست برد برد بخبندی رواج
بام و در را کنون بلور بن گشت و بحر و بر سفید

چشم بندی داشت ابر بهمنی کاینك ز برف
روی دنیا کرد همچون سینهٔ دلبر سفید

برف میبارد بدان رنگی که از عکس هوا
می نماید در دل ساغر می احمر سفید

جز سفیدی رنگ دیگر نیست بر روی زمین
میتوان هر رنگ را گفتن دلا دیگر سفید

این زمان از برف برگردید رنگ روزگار
کی محك سازد ازین پس سیم را تازر سفید

بعد ازین کی میتوان دیدن سفیدی را بچشم
میبرد از چشم مردم نور آری هر سفید

شد یقینم کاین جهان پیر است چون دیدم بچشم
زال دنیا را کنون از برف موی سر سفید

از سر شب تا سحر باشد ز سرمای شدید
بر امید مهر تابان دیدهٔ اختر سفید

دیدهٔ خفاش روشن باد اگر اینست ابر
کی توان شد تا قیامت چشمهٔ خاور سفید

گر بیادش بود سردیهای سرمای چنین
بعد ازین در زیر خاکستر شود اخگر سفید

شعله میلرزد ز بیم برد چون من بعد ازین
پوستین پوشیده میگردد ز خاکستر سفید

شدت سرما اگر اینست دیگر در بهار
بر فراز شاخ کی گردد گل احمر سفید

کی کند فریاد بلبل کی کند قمری فغان
کی شود شمشاد سبز و کی شود عرعر سفید

دل کجا بندد صنوبر نخل کی گیرد ثمر
کی شود سرسبز شاخ و کی شود مهر سفید

جوی کی بیند طراوت آب کی گردد روان
کی بریزد آبشار و کی شود فرغر سفید

کی نهال از جای خیزد سرو کی بندد کمر
کی شود شمشاد سرکش کی شود نشتر سفید

کی گذارد تاج شاهی باز بر سر کوکنار
کی شود بر طرف بستان باز سیسنبر سفید

کی دگر سوری رخ افروزد چو رخسار نگار
کی دگر خیری شود با چهرهٔ چون زر سفید

کی دگر میخوارهٔ این باغ نرگس بعد ازین
میشود در بزم میخواران بکف ساغر سفید

نوعروس غنچه کی گردد عیان چادر بسر
کی دگر گردد شقائق را بسر افسر سفید

پنجه کی از دستبرد برد بکشاید چنار
کی شود از برگ بیدی را بکف خنجر سفید

چون سمن سیمانگار من ز تشریف بهار
کی سمن را در چمن بینی قبا در بر سفید

کی دگر مستورهٔ گلزار یعنی نسترن
افکند از شرم نا محرم بسر چادر سفید

پرچم خود کی علم سازد دگر تاج خروس
کی شود همچون خروسانش بسر مغفر سفید

سنبل و سوسن کجا گردند بزم افروز باغ
بلبل و قمری کجا سازند شور و شر سفید

شاخ گل دیگر نمیسازد کمان سنبل کمند
بیدرا خنجر نگردد سبزه را نشتر سفید

غنچه را دیگر نخواهی دید پیکان در بغل
در کف نرگس نگردد بعد ازین شمشیر سفید

آب خواهد شد زشرم لعل شیرین کسی — کی دگر از بند بند نی شود شکر سفید
گر چنین اشك روان من نماید شست و شوی — میکند اشعار رنگین مرا دفتر سفید
چون باین و آن شعار من بود بی مطلبی — میفرستم بهر یاران نامها دیگر سفید
روسیاهی آورد باساده رویان اختلاط — راستی را کس نه بیند دست روشنگر سفید
خاطرم افسرد چرخ سرد مهر کینه جوی — میکنم حالش بخاقان ادب گستر سفید
شاه نیك اختر محمد ظاهر آن کز مقدمش — راحت ملك و وطن گردید سرتاسر سفید
کابهٔ بختم سیه گردیده بود از قتل شاه — شکر بازش کرد این شاه سخن پرور سفید
آنکه جابر تخت دولت کرد ز اقبال بلند — آنکه باشد سکهٔ نامش زسیم وزر سفید
شاه نیك اوصاف نیك افعال کز خلق نکو — میکند از خنده لعلش هر زمان گوهر سفید
گر بجوشیهای این شاه شرافت انتساب — دمبدم از طبع بخبندی کند اخگر سفید
لطف طبعش سرد مهری میبرد از طبع دی — نوبهاری زین زمستان میکند بهتر سفید
چشم آن دارم کز اقبال بلند و بخت سعد — بس بنای خیر ازو گردد درین کشور سفید
تاقیامت بادش آثار نکو در مملکت — ذکر خیری تاشود زین شاه نام آور سفید
عسکری را لطف عام او نمود افزون معاش — فیض جودش بر سپاهی گشت تا افسر سفید
قوم و ملت زود ازانش داد بیعت نامها — کز هراسش خلق نیکو برد تا خیبر سفید
ظاهر است از بخت و اقبالش که در ملك و وطن — زو شود آثار نیکو تا دم محشر سفید
هر طرف بینی ازو در ملك تعمیر جدید — بس بنای نو شود زین شاه دانشور سفید
بس درخشان کارها بینی ازو در مملکت — راه دین حق کند این قبلهٔ انور سفید
انحراف از راه دین حق نورزد هیچگاه — میکند هر دم طریق شرع پیغمبر سفید
چون پدر دایم نماید کار شرع و دین درست — میشود اسلام و دین زین شاه دین پرور سفید
در وطن هر گوشه راه شوسه بینی آشکار — راه و پل سازد بسی این خسرو رهبر سفید
شوسه بینی زین جوانبخت جوان در مملکت — هر طرف ازوی عیان گردد ره موتر سفید
جادها بینی چو خط کهکشان صافی زگرد — هر طرف در کشور افغان زکوه و در سفید
کرد باز از پرتو این افتاب معدلت — روی بخت قوم و ملت ایزد داور سفید
نازها دارد برو اهل وطن زانرو که هست — برهمه اخلاق نیك این وطن پرور سفید
بود اوصاف جمیل شاه در شهزادگی — برهمه اهل وطن از کهتر و مهتر سفید
با چنین اوصاف و اخلاق نکو در مملکت — خسروی گردد بتخت سلطنت کمتر سفید

عصر این شاه جوان بنی همه عیش و سرور
غم نگردد بار دیگر اندرین کشور سفید

نوجوان شاه شکر گفتار شیرین کار ما
هر زمان از منطق شیرین کند شکر سفید

چشم آن دارم که در عهد سعیدش هر بنا
پیش چشم اهل بینش گردد از مرمر سفید

خود کجا بودی چو روی خصم بخت من سیاه
بخت و اقبال ارشدی همرنگ شعر تر سفید

چون ثنا شد ختم مستغنی کنم کار دعا
تا بقدر کار گردد قدر کاریگر سفید

سالها پاینده اش خواهم بتخت سلطنت
بعد از آن کز پیریش سازند موی سر سفید

از خدا خواهم که نسلاً بعد نسل این خاندان
پای بر تخت شهی باشد بسر مغفر سفید

کرد اگر رحلت محمد نادر از دار فنا
بخت و اقبال محمد ظاهر است ایدر سفید

جستم از پیر خرد تاریخ این موت و حیات
تا نماید این غم و شادی عیان خوشتر سفید

گفت تاریخ مکرر زین دو مصراع بلند
هر یکی را سال کرد از هر یکی بهتر سفید

هوشمند نادری برد آسمان زیر زمین
۱۳۵۲

کرد مهر نور کسب از مطلع دیگر سفید
۱۳۵۲

تعزیت اعلیحضرت محمد نادرخان غازی شهید طاب ثراه
و تهنیت جلوس اعلیحضرت محمد ظاهر خان المتوکل علی الله خلدالله ملکه

اثر طبع جناب مولانا نجف علی خان متخلص به عاصی

یك شبی تیره تر از گیسوی مشکین نگار
وز قبیان پرده پوش عاشقان بختیار

آن یکی در عین راحت دلبر رعنا ببر
وان دگر از فرقت جانان حزین و سوگوار

آن یکی پرده به رخ چون شاهد طناز روز
وان دگر چون لیلی شب بیحجاب از چشم یار

آن یکی بدمست و بیخود از می فسق و فجور
وان دگر در ذکر و تسبیح خدا شب زنده دار

آن یکی در خواب خوش بر بستر ناز و نعم
وان دگر در گلخن گرمابه افتاده نزار

آن یکی بر تخت راحت از مسرت جلوه گر
وان دگر از ناوك تیر بلا سینه فگار

در چنین شب من درون کلبهٔ احزان خویش
سر بزانوی تفکر مانده بودم سوگوار

ناگهان از در درآمد همچو ماه چارده
یك نگار سرو بالا و سمنبر گلعذار

طلعت زیبای وی رشك بتان آذری — زلف پیچاپیچ وی غیرت ده مشك تتار
نرگس شهلا به پیش چشم مستش منفعل — وزدهانش غنچهٔ سر بسته ازبس شرمسار
نور عفت بودتابان از رخ چون ماه وی — وز جبین روشنش آثار عصمت آشکار
لیك سر تاپاچو زلف خود سیه پوش آمده — خال مشکین پیرهن مشکین و هم مشکین خمار
از تعجب گفتمش ای نور چشم دلبری — زین لباس قیر گون با حیرتم کردی دچار
این سیه پوشیدهٔ از بهر دفع چشم زخم — یا اگر سری بود غامض بمن کن آشکار
من مجسم ملتم گفتا اگر باور کنی — یا به الفاظ دگر دین رسول نامدار
این لباس ماتمی پوشیده ام زانجا که شد — شاه نادرشاه شهیدازدست شخصی نابکار
بدرگی بد باطنی معتدائیم و هم زنیم — ناخدا ترسیکه بیمش نیست از روز شمار
خائنی بد طینتی غدار و اشقی از ازل — ثالث فیروز و ابن ملجم شوریده کار
ارتکاب قتل نفس است از کبائر ای لعین — خاصه نفس شاه عادل خسرو والاتبار
آنکه ذاتش بود درجودوکرم ابری مطیر — وانکه در حلم و تحمل بود کوهی باوقار
می توان گفتش ششم من بعد بن عبدالعزیز — شاذ ونادر بوده در شاهان چنوپرهیزگار
گر بظاهر بود سلطان لیك در باطن فقیر — در قبای پر نیانی داشت دلق تار تار
هم مجاهد بود وهم عارف چوسلمان پارسی — دردلش نورعلی رضم بودو بدستش ذوالفقار
جان نثار ملت و دین بود شاه دین پناه — جان شیرین کرد آخر در ره ملت نثار
ریخت خون پاك سلطان پیش روئی دلکشا — سبزه زار دلکشا گردید از خون لاله زار
زاستماع این خبر آمدیم رفت بجوش — ریخت اشك ازچشمها چون ابرنیسان زارزار
چون بهوش آمددلم گفتم که از گریه چه سود — صبرکن والصبر مفتاح الفرج را یاد دار
سالها با اشتیاق دل توان بگریستن — گربه گریه می توان گشتی میسر وصل یار
بس دعائی مغفرت کن درحق شاه شهید — حشر او بادا به محشر در قطار چار یار
صدسپاس حق کزومانده است فرزندی رشید — شاه محمد ظاهر از سلطان غازی یادگار
السعید ابن السعیدو الکریم ابن الکریم — گل همی روید زگل لاریب دروقت بهار
شدبه متوکل علی الله در جهان صاحب لقب — زانکه دارد برتوکل دائما دارو مدار
هر که متوکل بو دالله باشد حسبه — خود مسبب میکند پیدازغیب اسباب کار
چون پدرهست این پسر دارای اخلاق حسن — عادل و فیاض و باذل هم حلیم و برد بار

این شه نوسال را یارب به اورنگ شهی
باترقی های روز افزون دولت زنده دار

این جوان را یاالهی قوتی از غیب بخش
تاشود نعمل البدل بعد از شهید تاجدار

جمله اعمامش که ارکان رکین دولت اند
بهر این بار امانت دوش شان داراستوار

تا که باشد مهرو ماه تابنده براوج فلك
تا که باشد در تسلسل گردش لیل و نهار

تا که باشد اختلاف آب وآتش در جهان
لازم‌و ملزوم باشد بعد هرمستی خمار

تابود عاصی پس از عصیان پشیمان و خجل
تابود آمرزش حق را زحق امید وار

باد شاه نوجوان را یارب از لطف و کرم
از بلیات زمان مصئون و هم محفوظ دار

کم مبادا یاالهی از سر اسلا میان
زیر ظل رحمتت این سایهٔ پرور دگار

دائما مد نظر بادش رضائی ایزدی
اتباع سنت خیر البشر بادش شعار

دوستانش را دهان پر باد از قندو شکر
دشمنان را کام تلخ از لقمه هائی زهر دار

این دعای عاصی پر معصیت را ای کریم
بااجابت کن قرین و آرزو یش را برآر

❁

❁ ❁

ازصبع شاعرهٔ شهیره (محجوبهٔ) هراتی

چرخ گردون جز جفا کاری ندارد هیچ کار
آسمانرا نیست غیر ازقتل وخونریزی شعار

روزگار بیوفا با کس وفاداری نکرد
دار فانی هست کس اینجا نماند پایدار

یاد کن احمد شه‌و تیمور شه‌و شاه زمان
شد کجا آن خسروان کامگار نامدار

وه که شد در خاك پنهان ماه برج سلطنت
آفتاب اوج عزت سایهٔ پرورد گار

شهر پرغلغل ؛ گریبان‌چاك گل ، بلبل حزین
لاله خونین جگر دارد زغم دل داغدار

نرگس اندر باغ شد بیمار از اندوه وغم
کند سنبل طرهٔ مشکین خود را تارتار

بر کنار جو بنفشه از غم شاه جهان
جامه زد درنیل‌و دارد خاطر ازغم سوگوار

خون‌چکان آمد شفق گردون گریبان‌چاك زد
مه خراشید است رخسار از عزای شهریار

نادر یکتای ما از دست خائن شد شهید
باد او را نعمت شهد شهادت خوشگوار

گر چه از ما فوت اعلیحضرت نادر شده
شکر کز فضل خدا شاه زمان ظاهر شده

خسرو گیتی ستان و شاه دوران را چه شد
اختر برج سعادت ظل سبحان را چه شد

نظم دولت شاه ملت حامیٔ دین مبین
دستگیر عاجزان و بینوایان را چه شد

از غم سرکار والا بی سروپا شد جهان
شاه عالم را چه پیش آمد جهانبانرا چه‌شد

برسر هر کوچه‌و برزن فغان و شیون است
آه واویلا که نادر شاه افغان را چه شد

روز مردم چون شب دیجور تاروتیره شد
ای سپهر بیوفا خورشید تابان را چه شد

عالمی همچون سکندر تشنه لب نومید شد
اندرین ظلمت سرا آن آب حیوان‌راچه‌شد

جمله ملت از غمش چون قمریان‌شیون کنند
نخل باغ شهریاری سرو بستان را چه شد

در پناهش عالمی آسوده بود از هرالم
آن پناه خلق عالم راحت جان را چه‌شد

گرچه از مافوت اعلحضرت نادر شده
شکر کز فضل خدا شاه زمان ظاهر شده

خسرو غازی ما از فضل حق مغفور باد
روح پاك او بفر دوس برین مسرور باد

جای او فردوس اعلی باد دریوم الحساب
در قیامت باگروه اولیا محشور باد

تربتش از فضل ایزد روزنی گردد زخلد
خادم او درجنان ازرحمت حق حور باد

ملتش را اعتلا بخشد خداوند کریم
قاتل ناپاك او از رحمت حق دور باد

گرچه شد بی نور چشم‌ازکشتن‌شاه شهید
دیدهٔ مردم زروی شاه نو پرنور باد

باد بر شهزادهٔ عالی مبارك سلطنت
برگروه دشمنان ازعون حق منصور باد

باد دائم کامران و شادمان و حکمران
چشم بد از دولت و جاه جمالش دور باد

دوستانش شاد وخرم باد از فضل اله
دشمنانش ازغم و درد و حسد رنجور باد

دور بادا از خرابی کشور شاه زمان
درپناهش ملك آباد ووطن معمور باد

چشم احباب است روشن‌ازشکوه‌دولتش
دیدهٔ بد خواه او یارب بعالم کور باد

دوستانش را مبارك باد جشن خسروی
مفسدان دائم زبزم قرب او مهجور باد

خاص و عام ملت افغان جوان‌و پیرقوم
همچو (محجوبه) همه‌ازشاهی‌اش مسرور باد

گرچه از مافوت اعلحضرت نادر شده
شکر کاندر مملکت شاه زمان ظاهر شده

کابل

تحولات عصریه

نگارش جناب غلام جیلانی خان اعظمی
معاون انجمن ادبی کابل

سیر تطور زندگانی بشر محکوم یك امر طبیعی و تابع سرنوشت های قدرت و ازل است ؛ از بدو روشن شدن تاریخ حیات بشر تا امروز هر قدر که می بینیم انسانیت پیرو همین غریزهٔ فطرت بوده و بلا اراده از حالي بحالي تحول نموده است .

انسانهای دورهٔ حجری با همان وسایل و اسباب خیلي مختصر ، خود شانرا مسعود دانسته و احتواي قدرت خود ها را بان و سایل محدوده فوز عظیم می پنداشتند . ولي بشر عهد مفرغ به بیچارگی و ضعف آنها تعجب کرده بخوش بختي واقتدار خود می‌نازید وقس علهذا .

ممکن است این دهر کهن بعد از ماالولادي پرورش دهد که مزایا وفضایل این عصر منور برقي را نیز اهمیتی نداده و بتمدن فعلی ما بخندند .

قضایا و حوادث مبهم و تاریك حیات و تمدن بشریت گذشته نمیتواند ما را از کدام ذریعهٔ قانع سازد که آیا مبادی نشو و نمای عقول و افکار بشریت ازچه وقتی بوده و این تحولات از کدام عهدی آغاز نموده است ؛ یعنی ماچرا نمیدانیم بشریت ازچه‌عهدی نبوغ عقلیه کرده وباچندمرتبه بعروج مدنیه رسیده وباز درحضیض وحشت فرورفته اند تا ما دوره امروزه را بیکی ازان ادوار مترقی یا مدارج انتهائي بشر بشماریم ؟ ولي اگر ترقیات فعلی بشریت را از جمله مدارج ارتقائی عصر سنگي قیاس کنیم البته مدارج خوبتر از این را نیز باید معترف شده و تصدیق داشته باشیم که هنوز برای سیر ترقیات عالي تری بشریت مستعد بوده و باید انتظاری داشته باشند .

بطوریکه گفتیم بحکم یك کیفیت فطری تحول حیاتی انسان ها از حالي بحالي حتمی و باید نوع بشر درتحت نفوذ یك تمدن و معاشرتي مقید نمانده و باقتضاي هر عصري متغیر بگردد ؛ البته تغیر تمدن موجوده نیز در قبال این کیفیت حتمی خواهد بود یکوقتی که هنوز وسایل و اسباب کنج کاوی در پیدایش آثار و شواهد تاریخی بشر گذشته محدود بوده و علمای تاریخ نمیتوانستند بتمدن مشعشع و زیبای عهد آثوریها و بابلیها و مصریها بحتمیت راي دهند فقط آغاز سعادت و تمدن بشریت را از زمانهٔ یونانیها و رومی ها قیاس میکردند . ولي امروز در اثر اسباب و وسایل فکري و عملی نه تنها بتصدیق و قبول تمدن آثوري و مصري حاضر شده اند بلکه بوجود تمدن قدیمهٔ دنیاي جدید امریکا نیز اعتراف کرده و از خرابه زار عالم بکشف مطالبي بر می خورند که وجود تمدن کلده و آثور مصر وفنیقی خیلی نزد آنها تازه گی دارد .

بهر حال ادوار زندگاني تاریخی بشر ناگزیر از اجتماع و حیات اجتماعی آنها

مولد و محرك یك تمدنی بوده است یعنی هر قوم و ملتی با قتضاي مظاهر روحی و باندازه حوایج مادي خویش به نشر تمدني اقدام کرده و نظر بمرور زمانه ها و وسعت احتیاجات بتوسیع آن تمدن کوشیده اند .

ولی تغیر فاحش یا دست تصرفی که بکلی تمدن همان اقوام و ملل را منحرف ساخته باشد هیچگاهی مقتدر نشده و هر قدر که ما بتمدن مشعشع و زیبای اقوام تدقیق کنیم می بینیم هر قومی وسایل و اسباب معاشرتی خود شانرا نسبت بگذشته فروغ و زینتی داده و تسهیلاتي دران تازه وارد کرده اند .

یعنی چنین نبوده که فلانه قوم عرصه صد سال قبل صرف در منازل چوبي زندگاني کرده و بعد از قبول یك تمدن و تهذیب جدیدی آنعمارات چوبي را تماماً با بنیه سنگی تبدیل کرده باشند ؟

این کیفیت یا این حس تحفظ در بنای تمدن قدیمه بعقیده علما - مبادی اجتماع و ناشي از عقاید و افکاریست که تا عمیق ترین زوایاي روح یك ملتی فرو رفته و جزء فطرت و احساسات طبیعی آنها محسوب می شود .

اخلاق ،فنون صنایع ، قوانین ، نظامات اجتماعی ملل همه‌زادهٔ همین مطلب یعنی مبادي اجتماع و این مبادي مولد روح و اعتیادات بشري شمرده می‌شود .

ولی ازینکه در مبحث گذشته گفتیم بشریت ازتحول هر گونه تمدني ناگزیر و بحکم غریزه فطري و عقلی وکثرت اجتماع وشدت احتیاج طبعاً باید توسیعی دروسایل واسباب معاشرتی خود داده و قبول یك تمدن تازهٔ خواهند نمود - این موضوع قابل بحث است ! :-

بعقیده فاضل اجتماعی (گوستاولبن) که عناصر تمدن هرملتی (یعنی فنون و صنایع ، اداب ، اخلاق ، معتقدات و نظامات آنها) یکی از مظاهر روح آنملت

و از آثار مخصوصه ساختمان فکري آنها بوده قابل نقل و تحول بملت دیگر نخواهد بود !

اگر عین این عقیده را ما تسلیم شویم البته براي نهضت هاي مدني و اجتماعی که دنیاي بشریت امروزه‌را سوق داده وروز مره نیز متحداً بطرف آن میروند ، شکوکی دست خواهد داد ! چه می بینیم ملل امروزه اگر در اخلاق و روحیات یا بعضي عادات و مراسم خصوصیه ملی با هم متفاوتند ولی در اکثر قسمت هاي تمدن مادي باهم شریك وهم سلك میباشند مثلاً طرزابنیه ، لباس ، نقلیه ،معاشرت فامیلی،اصول تعلیم و تربیه در ملل غربي ، و بعضی ممالك مترقیهٔ مشرقی امروزه مشابه میباشند .

در جاي دیگر این فیلسوف شهیر میگوید طوفان هاي حوادث چراغ تمدن موروثي یك قومی را خاموش میگرداند ؛ باز هم نفوذ تمدن خارجی را نسبت بیك ملتی از لحاظ کثرت مشق و اعتیاد تائید کرده میگوید : تاثیر محیط سیاسی نیز باینمطلب دخیل و موثر بزرگی بوده است بعقیده ما این نظر یه آخرین خیلی صحیح و مسلم است چه از نقطه گذارشات حیات تاریخی گذشته و امروزه ملل اینمطب واضح است که اعتیادات ؛ حوادث سیاسیه تقلید غیرشعوري اقوام بیشتر جالب تمدن بیگانه شده و رفته رفته صورت طبیعی را در یك قوم و ملتی احراز می نماید .

بهترین شواهد حسی براي اینمطلب تحول زندگانی ملت ترك و جاپون و بعضي طبقات ملت هند است ! منگول ها و هندیها در ازمنه های مختلفی تمدن خاص و جداگانهٔ داشته ساختمان فکري و طرز تخیل و تمدن آنها را هر مورخی مستعد تمدن و افکار دیگر بشریت نشان داده اند ولي حالا کسانیکه درین ممالك سیر و مسافرت کرده اند میگویند تمدن مغربي بلافاصله اقوام مذکوره را استیلا کرده و تحفظ آنها

را در تمدن قدیمه بجز مقدار مختصري از مراسم و عادات اسلافي یا تذکرات شفائي دیگر حقیقتی ندارد .

لهذا باستناد اینمطلب می توانیم بگوئیم که نفوذ سیاست اداری و تقالید غیر شعوري یا حوائج عصری قهراً اینگونه اقوام را به پذیرفتن تمدن بیگانه اجبار می نماید .

حاصل مقصد : چون این مبحث خیلی طولانی و نمیشود بیکعده بیانات سطحی حقایق مطلوبه را بمنصهٔ شهود آورد لهذا ما از کلیات مهمه منصرف شده صرف عقاید و آرای خود را درینجا باید اظهار نمائیم .

پس میگوئیم : اول استقرار و دوام یك تمدن صحیح نظر بوحدت فکر ، حوائج حیاتی ، اتحاد مشرب ، توافق عقیده و حس منافع مشترکه در یك ملتی صورت میگیرد ؛ و بغیر این امور بقول استاد (گوستاولبن) مرور دهوری لازم است تا یك ملت مختلف‌الجنس والفکر براي قبول یك تمدن واحد حاضر شود .

دوم : حوائج عصریه یا نفوذ غیر اختیاری تمدن یگانه در یك مملکتی حتمی و علاج ناپذیراست پس اقوامی که از نقطهٔ مباینت فکریه و اخلاقیه عموماً برای پذیرفتن آن حاضر شده نمیتوانند و صرف تعمیل و پذیرفتن آن بعهدهٔ زمامداران و مربیان قوم میماند . پس تکلیف آنها درینمورد چیست و چه باید بکنند ؟

سوم ، فرضا اگر ملتی متحداً برای قبول تمدن بیگانه حاضر و مستعد باشد ؛ آیا بکلی تمدن موروثي خود را ترك کند یا خیر ؟

چهارم : درصورتیکه نفوذ تمدن بیگانه از جهاتي که در بالا گفتیم غیر اختیاري و مجبوری است پس تکلیف ملل و زمامداران آنها درقبول و پذیرائي آن چیست ؟ یعنی بلا استثنا بقبول آن حاضر شوند یا برحسب ضرورت و احتیاج ؟

جواب این سوالات هرکدام مباحث مشکل و طولاني دارد و ما اگر خواسته

باشیم درین زمینه مطلب را تخلیص کرده و مفکورهٔ صحیحی بعرض اهالی وطن عزیز برسانیم میگوئیم : مابهیچوجه منکر تمدن و خصائل و مراسم خوب اسلامی نباید بشویم چه اگر از نقطهٔ دیانت یابعضي عادات و مراسم خوب ملی تدفیق کنیم می بینیم تمدن صحیح اسلاف ما تمدن انسانهاي شریف ، تمدن اخلاق و کرامت ،تمدن رأفت و جوانمردی ، تمدن عاطفه و نوع دوستی تمدن آزاد و خالی از تکلف بوده است ! ولی در مرور زمانه‌هاي آشوب و فتنه ومحاربات‌داخلی و خارجی ملت ما البته یکنوع اکتسابات سوئي کرده و اخلاق و عادات ردی بیگانگان رخنهٔ در سلامت و صحت تمدن اسلامی ما نموده است که ما امروز از بعضی ازین اعتیادات و اخلاق مضرهٔ کسبي شکایت داشته وعندالضرورت بترمیم و اصلاح آن احتیاجی بخود احساس می‌نمائیم . این احتیاج ماروي هم رفته ازدو صورت خالي نیست یکی ترك و تبعید اعتیادات و رسوم که جزء عادات ومراسم قدیمهٔ ما یعنی قبل از استیلای چنگیزی ها نبوده و دیانت حقهٔ اسلامیهٔ ما هم آنرا نهی‌و تقبیح کرده است .

دوم : تحصیل و اکتساب ضروریات و وسائل عصري که به مقصد حفظ حیات و موجودیت ملي بمقابل بشریت مقتدر امروزه در کار است .

بفکر عاجز ما این مدعا را بطوري میتوان حاصل نمود که ما باید در خط سیر زندگانی خویش عموماً دو مطلب عمدهٔ را نصب‌العین داشته و بآنها تأسي نمائیم :-

اول : مراسم و اعتیادات یا اجزای مختلف تمدن فعلی را از نقطهٔ اساس دیانت حقه که اصل صحیح و برجستهٔ هر تمدني هست تطبیق کرده مخالف آن اساس معقول هر چیزي راکه میدانیم باید بکلی ازان دوري و اجتناب ورزیم و لویکی از مراسم و عادات سابقهٔ ملی هم بوده باشد .

ثانیاً آغاز تمدن عصری خویش را مثل ملت جاپون ازمبادي حوائج تخنیکی ، صنعتی وغیره امور ضروریهٔ مادیه تعیین کرده و ازین راه باید اول باول همعنان تمدن جهان

واقع شویم وقتا که ما باین وسائل توانستیم خرافات و اوهام باطله مکتسبه را از تمدن اصل خود اخراج و نیز به مقتضاي حوائج زندگانی عصرحاضر شده و یکعده و سائلي را کسب و تعلیم نمودیم البته درینصورت ملت و مملکت ما میتواند از سیر تغلب اقوام بیگانه محفوظ مانده رفته رفته سویهٔ اخلاق ، حس منافع مشترك ملیه و اقتصادیه ، توافق معاشرت مدنیه در کافهٔ طبقات ملي ما طرز موافقتی پیدا کرده و اخیراً ملت ما به قبول یك تمدن صحیح و بي عیبي مستعد خواهد گردید .

در آخر میگوئیم در خلال مباحث گذشته طوری که اشاره شد ـ هجوم تمدن بیگانه و حفظ وضعیات و تمدن ملي اول باول از وظائف سنگین ارباب اداره و زمامداران قومی است و آنها می توانند مقدرات وسرنوشت جامعهٔ ملی را بصورت خیلي مدبرانه وصحیح حفاظت نمایند ؛ اینك خوشبختانه می بینیم در ادوار زندگي امروزه ملت افغانستان حکومت و زمامداریکه باین نتیجهٔ مهم و معقول اجتماعی متوجه و موفق آمده و امروز موافق باین مدعا امور کشور وملت خود را اداره و پاسبانی می نماید ـ حکومت حاضرهٔ افغانستان است ! یعنی یکطرف این حکومت مدبر مزایا وشئون ملیه واعتیادات وجزبات خوب ملي را محافظه کرده وهر کدام آنهارا باساس دیانت حقه تطبیق وبمعرض قبول و انفاذ میرساند . دیگر سو آن حوائج مدنیه عصریه را که دارای جنبهٔ فنی و تخنیکی بوده وفائدهٔ آن مترتب اقتصادیات، عمرانات و استحکام قوای تدافعی و شوکت و شئون ملي شمرده می شود آنهارا بجدیت پذیرائی و بترویج وتوسیع آن صرف توجه میفرمایند . که بانی و موسس این اساس بر گزیده و عالی در وطن ما شخص مدبر و قائد و حکیم حاذق اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید فقید است و امروز اعلیحضرت تاجدار فعلی ما هم که از عهد شهزادگی متحسس بافکار بلند پدر معظم خود بوده و پیروی بخیالات بزرگ آن شاه نجیب میفرمایند امید واریم این اساس صحیح در مملکت عزیز ما باقي و پایدار بماند .

مقام ادب و ادبا در حیات بشر

نویسنده : غلام جیلانی خان جلالی

جورج برکلی [۱] [۱۶۸٤ ـ ۱۷۵۳]

جورج برکلی بجنوب شرق آیرلیند در کیلرین بجوار توماس تاون متولد گردیده از مدرسهٔ (ثالوث دوبلن) بسن ۲٤ سالگی فارغ التحصیل گردید مولفاتیکه ازو مانده و نام آن برای همیشه باقی است مهم ترین آن کتاب معاملات هیلاس وفیلو ناوس است .

برکلی بسیار تر باطالیه و امریکا مسافرت نموده بعد از عودت خود در جنوب آیر لیند اسقف کلوین مقرر گردید در انجا مدت ۸ سال بشغل خود دوام نموده سپس ازان عزلت ورزیده درسال ۱۷۵۳ با کنفورد فوت نمود .

مذهب برکلی درفلسفه مبنی برعقاید لوك تصوری بود و میگفت : ما اشیا را بدون صوریکه برای آن خیال میکنیم نمی‌شناسیم یعنی از روی عمل آنرا درك کرده نمیتوانیم .

هیوم [۲] [۷۱۱ ـ ۱۷۹٦]

هیوم : درجنوب (اد مبورگ) کونتیه برویك درشهر نین ولس تولد یافته بدواً بوکالت مرافعات میل نمود لا کن در عزم خود کامیاب نگردید ـ پس به تجارت مشغول شد اما دران

(۱) Berkeley. (۲) Hume.

خساره کشید متعاقباً بفرانسه مسافرت ورزیده مدت سه سال در همان قریهٔ که دیکارت نشئت یافته بود توقف کرد .

در سال ۱۷۳۹ اجزای نخستین مولف (طبیعته بشری) خود را انتشار داد اما جزء خاص آن را در اخلاق بسال ۱۷٤۰ توزیع نمود چون کتاب او رواج خوب نیافت بناءً دل سرد گردیده بحیث سکرتر باجنرال سنت‌کایر سفیر اطالیه والمان مرافقت نمود و قتاً که بوطن خود بازآمد کتاب (مباحث درعقل بشری) خود را نشر کرد درسال ۱۷٥۷ (امین دیوان وکلای) مرافعات اد مبورك تعیین شد ، بعد ازان کتابی را در تاریخ انگلستان تحریر نمود که باعث شهرت او گردید ، مذهب فلسفی هیوم ار تیابی بود و میگفت مابدون کیفیات وجدانی خود که بعض بابعض دیگر ار طباط دارد چیز دیگر نمیدانیم ، گویا شخصاً درمسلك فلسفی خود بشك مطلق واقع بود وبس .

انطون اشلی کونت‌شفتسبری [۱] ۱٦۷۱ - ۱۷۱۳]

این فیلسوف در فلسفه باداشتن مذهب وجدانی بوجود خیر ازجهت ذات آن عقیده نداشته ودرماین خیر وشربفرق جوهری نیزقائل نه‌بود .

فرانسیس هنسشون [۲] [۱٦۹٤ - ۱۷٤۷]

هنسشون ایرلندی الاصل وبسن ۳٥ سالگی استاد مدرسهٔ گیلاسکو ایرلند تعیین گردیده بشغل خود تازمان وفات خودش باقیماند .

مذهب او درعلم النفس بامذهب لوگ تقرب داشت لا کن رای اخلاق این فیلسوف بقوهٔ خاصهٔ نفس که آنرا حس ادبی می‌نامید و معنی عاطفه و انعطاف را بآن ربط میداد انحصار داشت .

ادام سمیت [۳] [۱۷۲۳ - ۱۷۹۰]

ادام سمیت شخصاً جنسیت اسکا تلندی داشت ودر مدرسهٔ کلاسکو تدریس می‌نمود ، نظریهٔ او درعواطف ادبی بعقیدهٔ فلاسفهٔ اخلاق وجدانی بود لا کن مباحث او در ماهیت ثروت ملل

(۱) Shaftesbury. (۲) Hatcheson. (۳) Adam. Smith.

واسباب آن مشارالیه را درصف نخستین اقتصادیون به‌عالم شناختاند ، او میگفت کار مصدر ثروت وارزاق است واز بارز ترین شروط برتری‌کار وانتاج آن کثرت تجزیهٔ کار وحریت در مبادله وحمایت آن است .

در اخلاق قرار داده بود که هر کاریکه انسان بآن مانوس میگردد و بسوی آن جذب میگردد شغلش برای او بهتر است بالجمله ادام سمیت فیلسوف و جدانی واقتصادی بود .

جرمی بنتام [۱] [۱۷۳۲ ـ ۱۷٤۸]

در لندن تولد نمود ودرآنجا فوت کرد ، بنتام به‌تشریح جسم خود وصیت نمود او میگفت انسان بطبیعت خود محب ذات خود است و بدون از نفع خود کارنمیکند گویا فیلسوف (انانی) بوده مذهب منفعت پرستی داشت .

توماس رید [۲] [۱۷۱۰ ـ ۱۷۹٦]

رید پسر یکی‌از کشیشها بوده بعد ازانکه رئیس یك کنیسهٔ خورد تعیین شد درایردین و بعد ازان در کلاسکو استاد مقرر گردیده خلیفه ادام سمیت تعیین شد ـ مولفات‌او عبارت است : از مباحث عقل بشری ـ رسایل قوای عقلی ـ قوای فعاله ـ او عقیده داشت که افراط در بحث نظری منجر بشك میشود و انسان را از ذوق فطری دور میسازد مذهب فلسفی او برضد افراط مذهب حسی و ارتیابی بود .

دوجلد ستوارت [۳] [۱۷۵۳ ـ ۱۸۲۸]

دو جلد بشاگردی رید شهرت یافته نقشهٔ او را تعقیب نمود و در کتاب خود : (مبادی فلسفه عقل بشری) را شرح داد .

کولار [٤] [۱۷۵۳ ـ ۱۸٤۵]

روبر کولار درپاریس تحصیلات مدرسهٔ اسکاتلندی را رواج داده دکتورکوزین ودامیرون و گوفروا از شاگردان او میباشند .

(۱) Jeremie Bentham. (۲) Reid. (۳) Dugald Stewart.
(٤) Royer- Collard.

ولیم هملتون [۱] [۱۷۸۸ ـ ۱۸۵٦]

ولیم هملتون محاورات فلسفه ، و دروس منطق ، ودروس نظریهٔ لاطبیعی را تحریر نمود در نوشتهای او آثار فلسفه کانت المانی وجود دارد .

فلاسفهٔ المان :

امانویل کانت [۲] [۱۷۲٤ ـ ۱۸۰٤]

کانت فیلسوف معروف از افتخارات المان در گنجسبرگ پروشیای شرق بتاریخ (۲۲) اپریل سنه ۱۷۲٤ تولد گردیده علوم را باکادمی شهر مذکور تحصیل کرد ـ و بعد از تعلیم فلسفه لیبنز طوریکه آنرا شرح وبسط داده مدرس اکادمی مذکور تعیین شد در انجا مدت ٦۰ سال بوظیفهٔ تدریس علوم فلکیات ، ریاضیات ، فلسفه بسر برد .

افکار فلسفی او به تحریر (هیوم) متاثر گردیده او را در ناحیهٔ ثبات یقینی بیدار تر ساخت نیز از بعض عقاید ادبی (روسو) حصهٔ معتنابه اخذ نمود ، میلشیلیه مورخ او را باین طور تعریف میکند : در کنار بحیرهٔ بالتیك مخلوق عجیبی بوجود آمد که بر هر چیز قادر است وازوهرشی خوانده میشود. این مخلوق انسان است بلکه مذهب یامدرسهٔ جدلی است یا سنگیست صخره در مابین بحر تمام فلسفه که از هیولای مذکور در یافت گردید و باقی ماند آنرا کانت خواندند لاکن در حقیقت (نقد) نامیده میشود این فیلسوف مجرد مدت ٦۰ سال بدون رابطهٔ بشریت زیسته در ساعات معلوم می‌برآمد تا دورهٔ عادی خود را دور کند با کسی حرف نمی زد بعد ازان واپس بمنزل خود رجوع می‌نمود ـ مهم ترین مولفات کانت ۳ است ـ (نقد عقل مجرد یا نظری سنه ۱۷۸۱) (نقد عقل عملی سنه ۱۷۸۸) و نقد حکم ۱۷۹۰ .

کوبرت در تقریظ این مولفات او میگوید : محررات کانت کوهی است که بفلسفه رنگ داده شده و سر های بشریت در برابر آن تعظیم میکند .

مذهب او انتقادی و اساس فلسفهٔ جدیده است ،

خلفای کانت :

در زمان حیاة : کانت معارضین بسیار داشت ازانجمله برهارد (۱۷۳۹ ـ ۱۸۰۹) و

(۱) William Hamilton. (۲) Kant.

بلاتز (۱۷٤٤ - ۱۸۱۸) که از مبادی لیبنز مدافعه کردند و (هردر) عضد فلسفه با کن شهرت دارند .

جاکوبی :

فیلسوفیکه ذوق فطری و وجدانی را برخلاف نظریهٔ کانت ظاهر ساخت جاکوبی است که بارسو شباهت داشت و در سنوات (۱۷٤۳ - ۱۸۱۹) زیسته .

این فیلسوف در شهر دوسلدرف متولد گردیده بعد از تحصیلات در اکادمی مونیخ عضو انتخاب شد (۱۸۰٤) جاکوبی کتابی را بنام روایت فلسفی Wotdemar تالیف نمود که باعث شهرت او گردید هکذا در فلسفهٔ سپینوزاهم دارای رسایل است ، در مابین مذهب تصوری و مذهب وضعی نیز محاورات دارد فلسفه او حسی بود او میگفت : وقتیکه من آفتاب را می‌بینم گفته میتوانم که موجود است ، جاکوبی در اخلاق خیر وشر را تابع شعور میدانست .

فختـه [۱] [۱۷٦۲ - ۱۸۱٤]

علوم را در اکادمی شهر یانا Iena تحصیل نمود بعد ازان در مدرسهٔ شهر مذکور متعاقباً در جامع برلین معلم تعیین شد ، فختـه می‌خواست که مذهب استاذ خود کانت را از ناحیه تطبیق ظواهر و بواطن اشیاء تصحیح کند .

هربرت (۲) (۱۷۷٦ - ۱۸٤۱)

هربرت در شهر کنیج تحصیل نمود و در تطبیقات فیمابین تجربه و تامل بذل مساعی نمود فلسفهٔ او به نسبت معاصرین خودش تجربی بود .

هیکل (۳) (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱)

هیکل از حدود متناقضات تجاوز نموده در شهر استتگار تولد یافته فلسفه را در جامع هید لبرك و برلین آموخت و در برلین بمرض و بافوت نمود ، این فیلسوف در زمان خود بذروهٔ مجدو نفوذ رسیده دارای قدرة عقلی و جدلی بود او میگفت : فکر وکائن ، شئ و احداست هر معقول موجود حقیقی است و هر حقیقی معقول است .

(۱) Fechte (۲) Herbart. (۳) Hegel.

شیلنگ (۱) (۱۷۷۵ ـ ۱۸۵٤)

شیلنگ در دو کیه ورتمبرگ تولد گردیده در آنجا و بعد ازان در مونیخ وبرلین تحصیل نمود شیلنگ برای خود برخلاف نظریهٔ حلولی کانت استاد خود مذهب مطلق مثالی رااختیار نمود .

علوم وعلماً :

در قسمت های گذشته مقالهٔ خود حتی المقدور نشان دادیم که در قرن ۱۸ ادبا و فلاسفه اروپای غربی در حیاة اجتماعی براعظم مقام ار جمندیرا مالك بودند طبقات مختلفه و اصناف متباینهٔ اهالی را از حیث اشتراك در امور ادبی کم کم باهم نزدیك نموده اشخاص متنوعه‌از هرصنف و حرفه باهمدیگر تعلق پیدا گردند مثلاً مامورین ، نجبا ، ارکان دولت ، صاحبان قلم وشمشیر ، مستوفیان ثروتمندان ، فلاسفه ، علمای اقتصاد ، دانشمندان ، صنعتگران و دیگر طبقات قسمیکه از مجموع انهایك هیئت مخصوصی بنام متفکرین بوجود آمده در تمام این صنوف ادبا و فلاسفه مقام مهم تری را حایز گردیدند .

تفاوتیکه درمابین نویسند گان قرن ۱۷ واینقرن موجود بود همانا اینکه محررین قرن ۱۷ بیشتر درپی تزئین الفاظ وتعبیرات لطیفه ادبی‌بودند ونویسند گان قرن ۱۸ قوای خودرا دربحث مسایل‌عمومی وما به‌الاجتماع جمهور مبذول میداشتند و درمطالبی قلم فرسائی می نمودند که از هان و افکار جوامع غرب را متاثر می‌ساخت ازقبیل مسایل اخلاق وسیاسی واجتماعی ! . . »

یابعبارة دیگر ادبیات قرن ۱۷ جنبهٔ معرفت روحی را دارابود و ادباقبل ازتوجه کامل بصحت وانسجام الفاظ وحسن تراکیب کوشش می‌نمودند که کلیات احوال روحی بشر را که در تمام از منه و امکنه یکسان است تشریحات داده صفات ذاتیهٔ نفس ناطقه و خوا هشات انسانی را در مولفات خود تعریف نمایند اما در قرن (۱۸) اینطور تحقیقات روحی بدرجه دوم مورد توجه نویسندگان بوده اولتر همت خود را مصروف تشریح مسایل سیاسی واجتماعی مینمودند گویا آنها ادب را از حیث ادب نمی خواستند بلکه آنرا وسیلهٔ اظهار عقاید سیاسی می شمردند و انسان را از ناحیهٔ تعلقات او باجامعه و مملکت مورد مطالعه قرار

(۱) Schelling.

میدادند و تمام نظریات سیاسی گذشتگان را یکا یك در مقام تشریح و تحلیل گذاشته بانظار انتقادی صحیح را از سقیم تجزیه می کردند .

حرکت قویهٔ علمی که در قرن ۱۷ شروع گردید بهمان اسلوب در قرن ۱۸ نیز دوام داشت بحیث عموم میتوان اظهار عقیده نمود که علمای این دوره در یك سلسله تخصص نداشتند اما بر خلاف تشریحات امروزه تمام علوم را شعب و فروع یك علم کلی تصور نموده آنرا حکمت میخواندند ، دول اروپا هم روز بروز در ترقیات علوم زیاده تر مایل می گردیدند مثلاً در پروس فریدریك دوم اکادمی برلین را اصلاح کرد و بقسمی آنرا تشکیل نمود که بصورت قطعی یك موسسهٔ نوی بحساب آمد .

دولت انگلیس وسایل سیاحت سیاح معروف جیمس کوك را تهیه نموده در حدود سنوات (۱۷۲۸ - ۱۷۷۹) سه دفعه از سال (۱۷٦۸ - ۱۷۷۱) بحار اطراف قطب جنوبی را سیاحت نمود واقیانوس کلان را پیموده زیلاند جدید و قسمتی از سواحل استرلیا را کشف کرد.

دولت فرانسه در زمان لوی ۱۵ مبلغی برای انجام تحقیقات اکادمی تعیین داده هیئتهای علمیکه از جانب اکادمی علوم بکار گماشته میشدند بمال مدد نمود . ازان جمله دو هیئت بغرض دانستن شکل حقیقی کرهٔ ارض در ۱۷۳۵ مامور گردید که اکتشافات آنها مناقشهٔ علماء رادربارهٔ شکل کرهٔ زمین خاتمه داد چه قبل ازان نیوتن معتقد بود که کره درحدود قطبین مسطح و درخط استوا برآمدگی دارد .

هیئتیکه یکی از اعضای آن کوندامین بود در سال (۱۷۰۱ - ۱۷۷٤) مامورشد که به پیرو امریکای جنوبی رفته در اطراف خط استوا یك قوس نصف النهارا را اندازه بگیرد کار این هیئت مدت ده سال طول کشید . در سال ۱۷۳٦ هیئت دیگر مامور شد که در لاپونی مشغول اندازه یك قوس نصف النهار شود یکی از اعضای آن مو پرتویس (۱) و دیگر آن کلرو (۲) (۷۱۳ - ۱۷٦۵) بود که از ریاضیون معروف بشمار می آمد و مشارالیه نیز مانند پاسکال در عنفوان شباب حایز مقامات بلند علمی گردیده در ۱۸ سالگی بعضویت اکادمی مشرف شد . مدت کار این هیئت یکسال بود .

---

(۱) Maupertuis. (۲) Cliraut.

بدون از کلرو سه نفر ذیل از ریاضیون فرانسوی این قرن را میتوان در ذکاو دانستگی مانند ریاضیون قرن ۱۷ تصور نمود اول : لاگرانج (۱۷۳۶ ـ ۱۸۱۳) که بعد از موپرتویس بریاست اکادمی برلین مقرر گردید دوم : مونژ (۱۷۴۴ـ ۱۸۱۸) سوم : لاپلاس (۱۷۴۹ـ۱۸۲۷) .

فیزیك :

درین قرن فیزیك وشیمیا فوق‌العاده ترقی نمودزیرا مطالعاتیکه راجع به خاصیت حرارت بعمل آمد باختراع میزان الحراره انجامیده که از آلات سابقه بدرجات فایق بود . در اروپا سه میزان حرارت ساخته شد اول : فارنهیت در انگلستان (۱۷۲۴) ور ئومور در فرانسه ۱۷۳۰ وسلیوس درسوئد ۱۷۴۲ چنانچه شخصی موخرالذکر تقسیمات سانتی گراد رامعین نمود که حالا از اقسام دیگر بیشتر مروج است . درهمین اوقات برادران مون کلفیه (۱) که پسران یك نفر تاجر کاغذ فروش انونی بودند در صدد استعمال صعود ابخره برآمده اولین بالون را اختراع کردند که آنهم عبارة از یك کرهٔ کاغذی بود که در ان بواسطهٔ سوختن پشم و کاه مرطوب تدریجاً هوای گرم بوجود آمده بهواصعود میکرد . تاریخ صعود اولین بالون در شهر انونی روز پنجم ژون ۱۷۸۳ است که مدت پنج هفته بعداز این پیلاتر دو روزیر (۲) (۱۷۵۶ ـ ۱۷۸۵) برای اولین دفعه بطیران موفق شد ۲۱ نومبر ۱۷۸۳ و همین شخص دوسال بعددر هوای فضای دریای مانش ضایع گردید .

بخار :

درقرن ۱۷ نخستین کسیکه در فکر استفاده از قوهٔ بخار افتاددنی پاپن فرانسوی بود که در زمان لوی ۱۴ سال (۱۷۰۷) اولین ماشین را اختراع نمود در قرن ۱۸ یکی از اهالی اسکاتلند (انگلستان) موسوم بوات در طبیعت بخار مطالعات زیادی نموده کیفیت تکاشف و انبساط بخار را بوسیلهٔ برودت کشف کرد که بظرف ۱۰ سال اجزای متنوعهٔ ماشین مذکور را تکمیل نموده آنرا یکی از مهمترین عوامل تولید ثروت و پیشرفت امور اقتصادی قرار داد در ابتدا ماشینهای بخار ثابت بود تنها در حفر معادن پاریسمان تابی و غیره بکار می رفت دو نفر

(۱) Monigolfier. (۲) Pilatrederozier.

فرانسوی یکی کونیو (١) و دیگری مارکی دوژ وفر (٢) این اختراع را اکمال دادند ، زیرا اول الذکر در سنه ١٧٦٩ قوهٔ بخار را برای تحریك عرابها در خشکه استعمال کرد وشخص دومی در سال ١٧٧٦ کشتی را بابخار براه انداخت اما عرابهٔ اختراعی کونیو که اولین موتر بحساب میرود در سرعت رفتار خود از یك نفر پیاده بطی تر بود یعنی در ساعتی ٤ کیلو متر قطع مسافه مینمود . کشتی بخار ژو فرو اگر چه در رود دنیوب و سائون وسن حرکت کرد اما مسکنت مخترع مانع گردید که اختراع خود را به تکمیل برساند .

لاکن باید فهمید که اختراع کونیو وژو فروا در متن علوم و خواص اشیا کشف جدیدی بعمل نمی آید بلکه تنها یك توسعه و استفادهٔ عملی است که این دونفر مخترع از قواعد مخصوصهٔ قدما استنباط نمودند ، همچنین هرشل (٣) (١٧٣٨ - ١٨٢٢) که اولین تلسکوب بزرگ را اختراع کرد اگر چه اختراع اساسی گفته نمیشد ولی چون اجرام سماوی را بدرجات بزرگ نشان میداد منجمین را موفق گردانید که لکه های قرص آفتاب را مشاهده کرده و هزاران ستارهٔ جدیدی را درآسمان به بینند .

کهربا (برق) : ترقیاتیکه از نقطهٔ نظر علمی در قرن ١٨ راجع بقوهٔ برق بظهور رسید علما بوسیلهٔ تجربیات علمی بکشف حقایق بسیاری موفق شدند از آنجمله وحدت طبیعت شعلهٔ الکتریکی و برق آسمانی میباشد .

در اواخر عصر ١٧ اوتو دو گریك نامی (٤) مخترع ماشین تخلیه هوا ماشینی را بصورت ناقص اختراع نمود که ازان قوهٔ برق حاصل میگردید . در مابین این ماشین کرهٔ از کبریت می گذاشتند که بوسیلهٔ تحریك دستی ذرات اجسام الکتریکی را جذب میکرد ، این طریقه را قدما هم دریافته بودند اما تدریجاً علما کرهٔ کبریتی را بکرهٔ بلور عوض نموده قطعات پشم یا پوست را برای تصادم و اصطکاك عمل نمودند که از آن به نسبت سابق شرار های طویل تری را بوجود آوردند از جانب دیگر علما فهمیدند که بعضی از اجسام مایع و جامد رهنمای برقند و اجسام شیشه وچینی بدون برق و اجسام عایقه بشمار میروند در سال ١٧٤٠ یکی از علمای هولاند آلهٔ را در شهرلید بغرض جمع و حفظ قوهٔ برق اختراع نمود که شرار های الکتریکی

(١) Cugnot. (٢ Mar- guis de Jouffroy.

(٣) Herschell. (٤) Ottode Guericke.

آن برای کشتن حیوانات ضعیفه کفایت مینمود . در امریکا فرانکلن تصور نمرد که شرارهٔ الکتریك با برق ابر مشابهتی دارد باثر تجربهٔ خود روزیکه هوا خیلی منقلب بوده گدی پرانی ، را بهوا پرواز داد که بر سر آن پیکانی از فلز نصب نموده بود ازین تجربه ناگاه مشاهده نمود که چند شراره از رشتهٔ گدی پران ظاهر گردید (۱۷۵۲) وبعد از تجربهٔ مذکور فرانکلن آلهٔ برق گیریرا تیار کرد (۱۷۶۰) که از جنس آلات برقی در حیاة عملی نخستین آلهٔ مفیدی شمرده میشود .

شیمی : مخترع اساس شیمی جدید لاودازیه فرانسوی بود (۱۷۴۳ - ۱۷۹۴) اگرچه معاصر او قبل از مشارالیه علمای شیمی بسیاری بوجود آمدند که چند رقم نمك و غاز های منفرد را کشف کردند چنانچه از جملهٔ همان علما پریستلی (۱) انگلیس (۱۷۳۳ - ۱۸۰۴) اکسیجن و شیل سوئدی (۱۷۴۲ - ۱۷۰۲) کلور را تحصیل کرد که در همان روز ها از عناصر مذکور در سفید کردن منسوجات کار گرفته میشد اما هیچ کدام از علما بکشف همچه طریقهٔ علمی موفق نشده بود که اکتشافات علمی بر طبق آن مبنی گردد بناءً لاودازیه افتخار کشف قوانین حقیقی این طریقه را دریافت نموده تحقیقات مذکور براساس ذیل گذاشته شده بود : اگرچه از حیث صورت تغیر ماده ممکن است اما از روی وزن هرگز ماده‌را نمیتوان تغیر داد برای تفتیشات علمی ترازوی دقیق را استعمال نمود این عالم بزرگ شیمی در سن ۲۷ سالگی راجع بترکیب هوا واحتراقات وترکیب آب به‌تحقیقات مهمهٔ خود آغاز کرد چنانچه مدت پنجسال متوالی دربارهٔ تنفس حیوانات تجربه نمود عاقبةالامر میزان ترکیب هوارا دریافته‌اهمیت اکسیژن رادر احتراقات معین‌ساخت (۱۷۷۰ - ۱۷۷۵) بعد ازان لاودازیه بترکیب وتجزیهٔ آب مشرف شد (۱۷۸۳) علاوةً شخص‌مذکور جدول‌اسامی‌اجسام را ترتیب‌داده توزیع نمود که جدول‌مذکور را تمام علمای فرنگستان تسلیم نموده اسامی مذکور بمنزلهٔ لغات بین‌المللی علمی شیمی قرار گرفت .

علوم طبیعی : تحقیقات مهمهٔ علوم طبیعی هم ازقرن ۱۸ آغازشدچنانچه یکی ازعلمای فکور سوئد موسوم به‌لینه (۲) (۱۷۰۷ - ۱۸۷۸) که مقنن ومتجددنبات شناسی درمابین علما ملقب گردیده باثر زحمات تورن فور (۳) فرانسوی (۱۶۵۶ - ۱۷۰۸) طبقه بندی نباتات را انجام کرد درکتاب‌خود معروف به‌اساس علم‌نبات شناسی (۱۷۳۷) تسمیهٔ نباتات را معین نمود . این کتاب

(۱) Priestly　(۲) Linne.　(۳) Tournefort.

باندازهٔ مقبول افتاد که در تمام جاها رواج یافته تاهنوز متداول است .

یکی از دانشمندان فرانسوی مشهور به برنار دوژ و سیو (۱) (۱۶۹۹ - ۱۷۷۷) در علم نبات شناسی زحماتی کشیده برادر زادهٔ اولوران ژوسیو (۱۷۴۸ - ۱۸۳۶) بدنبال عملیات اوطبقه بندی جدید نباتات را طرح نمود که زیاده‌تر بمنطق مقرون وآن‌را دسته‌بندی طبیعی نام‌گذاشته اند لینه شخصاً اقرار می‌نمود که ازناحیهٔ علمی‌ونظری این ترتیب برطبقه بندی اوبرتری دارد . مشهور ترین علمای طبیعی کنت دو بوفون (۲) (۱۷۰۹ - ۱۷۸۸) پسریکی از اعضای پارلمان دیرون وازجمله نویسندگان و علمای بزرگ بود .

بوفون بمعاونت چندنفر دیگر کتاب تاریخ طبیعی خودرا که ۲۹ جلداست تالیف نموده انواع و اقسام موالید ثلاثه حیوان ، نبات - جماد را طبقه بندی و شناختاند و در آخرین سال‌عمر خود که بعد ازان انقلاب کبیر فرانسه آغاز میشود کتاب جداگانه را بنام ادوار طبیعی که فی‌الحقیقت تاریخ فلسفه کرهٔ ارض شمرده میشود انتشار داد . از آثار او تاسیس و تنظیم باغ شاهی است که امروز بباغ نباتات شهرت دارد . این موسسه‌که از یادگار بوفون است در اوقات انقلاب ترقی نمود حتی یکی ازمراکز بزرگ علمی عالم قرار گرفت . آوازهٔ علم و شهرت او باندازهٔ بلند گردید که درحین حیات او مجسمه اش را ساختند وتاحال همان مداله در مدخل باغ نباتات پاریس بر پاست .

صنعت و صنعتگران :

صنعت معماری : اگرچه ذوق طبقهٔ عالی قرن ۱۸ در اکثر از صنایع منعکس گردید ولی باوجود آن صنعت معماری ازان مستثنی و تحت تاثیرات جدیده واقع نشد چه عمارات این قرن بهمان اصول قصور عالیهٔ لوی ۱۴ ساخته شد ومعماران بهمان اصول‌اسلاف بتقلید اکتفاورزیدند از زمرهٔ معماران معروف این قرن کابریل (۱۷۱۰ - ۱۷۸۲) قصور مجلل میدان لوی ۱۵ را در پاریس تعمیر نمود که (امروز بمیدان کنکر و شهرت دارد) علاوتاً مدرسهٔ نظام تریانون کوچك را درورسای و ساختمانهای بورس را در شهر بوردو اساس گذاشت و انجام نمود .

---

(۱) Bernard de Jussieu. (۲) Conte de Buffon.

لوی : (۱۷۳۵ - ۱۸۰۰) کالری های عمارت پاله رویال را در پاریس و تیاتر بزرگ شهر بوردورا بنانهاد .

سوفلو (۱۷۱۹ - ۱۷۸۶) بانی کلیسای سنت ژنویو است که امروز به پان تئون معروف گردیده است .

هره (۱۷۰۵ - ۱۷۶۲) موجد میدان استا نیسلاس در شهر نانسی بشمار میرود .

پرو - ومانسار : (۱) بتقلید ستونهای لور دور سای وکلیسای انوالید عمارات ستون دار بسیار ساختند حتی معماران در ساختمان عمارات کوچك که بفرمان لوی ۱۵ و امر مقربان دربار و معشوقهای پاد شاه متمولین بتعداد زیاد ساخته شد مانند شوازی ، یل ود ، له لوژ ، برنبوریون (۲) وغیره که امروز همه خراب شده است هیچ طرز جدیدی را عمل نکردند لا کن یکنوع تجدد خشك وخنکی که در عمارات قرن ۱۸ از قسم برجستگی کتیبه ها و برخی تزئینات بعمل آمده و تماماً ظرافت ظاهری است ، هکذا بتأسی تزئینات اساس البیت از قبیل میز و چوکی و تابلو ها و غیره نیز به نسبت زمان لوی ۱۴ تغیرات و تکلفات بوجود آمد اما تماماً مبنیٔ بوالهوسی بوده شهامت استادی را کمتر دارا بود .

نقاشی وحجاری :

نقاشی وحجاری این قرن مانندصنعت معماری مظهر ذوق اهل زمان بوده نقاشان و حجاران تقلید صنایع عهد لوی ۱۴ را تماماًمتروك ساختند واغلب صنعتگران تااندازهٔ ازپستی ذوق کاری گرفتند که لطایف صنعت دورهٔ رنسانس (تجدد کبیر را) نمی فهمیدند مثلاً بوشه که از نقاشان زبردست آن عهد بود بشاگرد خود فراگونار که عازم روم بود چنین فرموده است : « تومیروی تاآثار رافایل و میکل انژ را تماشاکنی لاکن آگاه باش که اگر باثار آنها فریفته شوی کارت خراب و نقشت بر آب است . » یعنی مردمان این قرن بعوض جمال و عظمت عموماً طالب زیبائی ظاهری بودند اگر چه نقاشان این قرن نقاشی را از حکایات وافسانهای اساطیر یونانی میگرفتند اما بداخل دایره تزئین و ظرافت ! مثلاً بعوض تصویر جنگهای اسکندراکبر وسلحشوران زره پوش وسواران باخودروی و یونانی مناظرعیدها

(۱) Perroult- Mansard. (۲) Choisy- Bellevue- Les loges- Brinborion

ومجالس طرب وتماشا واحوال چوپانان ودهقانان رانقش مینمودند اگرچه بعضاً باقس الامر در زمان خود موافقت هم میکرد اما تماماً ازابهت ووقار خالی بود ازمهم ترین نقاشان مخترع واستاد این سبك واتو (۱) بود (۱۷۸٤ - ۱۷۲۱) که رسماً نقاش مجالس جشن ومناظر بزم لقب داشته پدرش از اهالی ولانس و پیشه‌اش پوشیدن سقف عمارات بود ، واتو درسن ۱۸ سالگی بپاریس آمد وبنقاشی پردهای تیاتر مشغول گردید سپس ازان بفرمایش یکی ازتجاران پردهای تجارتی تصاویر بزرگان و پیشوایان دین مسیح (ع) را رسم می‌نمود ، کروزا یکی ازمستوفیان بزرگ برای واتو شهریه مقرر داشته بتشویق اوهمت گماشت از آثار معروف واتو که تاهنوز درعالم صنعت شهرت دارد (پردهٔ معروف کشتی نشینی بقصد - سی تر) است که بسن ۳۳ سالگی آنرا تصویر کشید وچهارسال بعدازان جهان را وداع کرد ، واتو درصنعت نقاشی یگانهٔ روزگاروشاعر فن نقاشی بحساب می‌رفت از انجا که درنقاشی روپن تحقیقات و مطالعات می‌نمود تاثیرنقاشی او در آثارش ظاهر است ، واتو اشخاص را ظریف می‌نگاشت و مناظر را بسیار غم‌انگیز طرح مینمود ، درواقع این نقاش زبردست حقایق عالم خارجی را بادقایق عالم خیال آمیخته‌است اگرچه بسیاری‌ها بتقلید او پرداختند لاکن فقط یکی ازاهالی پاریس لانکیره (۲) نام (۱٦۹۰ - ۱۷٤۳) تااندازهٔ باسرار صنعت و هنرنمائی واتو اطلاع یافت .

فرانسوا بوشه :

(۱۷۰۳ - ۱۷۷۰) ازاهالی پاریس است ، این استاد اگرچه بدرجات ازواتو پستراست امادرزمان خود مشهور ترین نقاش مجالس بزم و جشن و تفرج محسوب میشود .

بوشه درعمل نقاشی دارای روانی فوق‌العاده و قوهٔ تخیل بی نظیر بود ، گذشته بر نقاشی گراور سازی ، نقشه کشی ، رنگ آمیزی ، طرح تصاویر برای کتب میدانست در نقاشی پابند موضوعات مخصوص نبود از آثار او ده هزار تصویر و یك هزار تابلو بیادگار مانده است .

شاگرد فرانسوا بوشه فراگونار (۳) (۱۷۳۲-۱۸۰٦) پسر یکی از ابریشم کاران اطراف کراسی بوده و بدرجات از استاد خود فایق گردید ، خیال سرکش و هرجائی اودارای دست و پنجهٔ چابك و بی نظیر بود در حسن رنگ آمیزی و سایه و روشنی که در مناظرطبیعی

(۱) Lanceret. (۲) Watteau. (۳) Fragonard.

کار میکرد مهارت خود را باندازهٔ ظاهر ساخت که او را باید از استادان بزرگ شمرد و باو اتودرسبك قرابت داشت . فراگونار بدون بوشه شاگرد بشاردن نیز بود .

بشاردن (۱) (۱۶۹۹-۱۷۷۹) تماماً مخالف استاد نخستین و او رامقدس ترین صنعتگران قرن ۱۸ مینامند پدرش نجار پاریسی بود ، این شخص بدون فکر خودش استادی نداشت ، زندگانی طبقهٔ متوسط و توانگران پاریس را بطور ساده و حقیقی رسم کرد که مشارالیه را ازین ناحیه استاد بزرگ و مصور حقایق خارجی میدانند در همان زمان ظواهر پسند آثارمتین و استوار او مقبولیت پوره یافت .

چون درآخر قرن ۱۸ مردم از تشکیك و بی دینی باز گشتند آثار شاردن مقلدین زیاد پیدا کرد مانند کروز (۲) (۱۷۲۵ - ۱۸۰۰) که از اهالی بورگونی بود ، اما این شخص مانند شار دن در آثار خود دارای سادگی و صدق نمایش نبود ، تصاویر معروف او از قبیل کوزهٔ شکسته وزن شیر فروش ودیگر نقاشی های اخلاق او مانند پدر خانواده در حال خواندن انجیل شریف و عروسی روستائیان ، باز گشت طفل بد خو و غیره که دران زمان اعصاب بینندگان را مرتعش ساخته بود امروز خالی از سادگی و متصنع معلوم میشود .

ریگو (۳) ولار ژیلر (٤) که در۱۷٤۳ و ۱۷٤٦ مرده اند کار شان تصاویر اشخاص بود اگرچه از اساتید قرن۱۸محسو بند امابهترین آثار خود را در عهد لوی ۱٤ ساخته اند بناءً علیه از مفاخر امپراطور مذکور بشمار میروند .

ناتیه (٥) (۱٦۸۳ - ۱۷٦٦) آثارش اگرچه باصطلاح ضعیف و نرم میباشد ، اما با این از زیبائی ولطافت خالی نیست .

مورس کانتن دولا تور (٦) (۱۷۰٤ - ۱۷۸۸) در شهر سن کانتن تولد یافت پدرش مهندس و جغرافی دان بود ، این شخص در معرفت النفس هم مانند نقاشی مهارت داشت او میگفت من در حین تصویر بدون التفات اشخاص مافی الضمیر آنهارا می خوانم فی‌الحقیقت در تصاویریکه از معاصرین خود رسم نموده روح اشخاص را از زیر خطوط و نقوش ظاهر ساخته است .

---

(۱) Bechardin (۲) Greuze (۳) Rigaud. (٤) Largillere.
(٥) Nattier. (٦) Maurice - Quentin de le tour.

حجاران:

معروفترین حجاران قرن ۱۸ عبارت از لولورن ، کیوم کوستو ، بوشار دون پی کال فالگونه ، هودون میباشند (۱) .

لولورن در پاریس تولد یافت (۱۶۶۶ - ۱۷۴۳) شاگرد ژیراردون بود ، این استاد مجسمهٔ معروف اسپان آفتاب را که حیرت آورترین حجاری فرانسویان است صنعت نموده در عمارت روهان که امروز مطبعهٔ ملی است برپا نمود .

کیوم کوستو (۱۶۷۷ - ۱۷۴۶) از اهالی شهرلیون و شاگرد وبرادر زادهٔ کوازوکس (۲) بود از آثار معروف او مجسمهٔ زیبای رون است در آخر عمر مجسمهٔ اسپهائی را که اکنون در خیابان شانیزهٔ لره پاریس نهاده اند و عامهٔ مردم آنرا اسپان مارلی میگویند تیارکرد .

حجار اینکه تمام عمر شان در قرن ۱۸ واقع و بنابر تاثیر محیط دارای آثار ظریف و تنوع بودند و مجسمه های کوچك و دقیق و مجسمه های بزرگ و کلان از آثار آنها باقیست آنجمله لوشار دون از اهالی شامپانی (۱۶۹۴ - ۱۷۵۲) که شاگرد کوستو شمار میشد مجسمهٔ سوارهٔ لوی ۱۵ راتیار کرد که در انقلاب خراب کرده شد .

علاوهً اشکال اساطیری حوض بنتون در پارك و رسای و مجسمهٔ حضرت عیسی و مریم علیهماالسلام را در کلیساسن سوپلیس پاریس و مجسمهٔ فرشته عشق که مشغول تراشیدن کمان خود است و مجسمهٔ فوارهٔ کوچهٔ گرنیل را نیز او درست کرده است .

پیکال (۱۷۱۴ - ۱۷۸۵) و فالگونه (۱۷۱۶ - ۱۷۹۱) که هر دو نفر از فقرای پاریس بودند شاهکار های تاریخی را بیادگار گذاشتند پیکان قبردوك دارکور را در کلیسای نتردام پاریس و مقبرهٔ مارشال سادوکس را در کلیسای سن توماس بشهر اسطراسبورغ اساس نهاد و فالگونه مجسمهٔ عظیم پتر کبیر را سواره در شهر سن پطرس بورگ تراشید هکذا چندین مجسمهٔ دیگر ازین دو نفر استاد بیادگار مانده که تا هنوز سرمشق استادان حجاری

(۱) Le Lorrain. Guiuaunre- Coustou. Bouchardon. Pigalle. Fal Conet. Houdon.

(۲) Coy seuox.

شمرده میشود و انسان گمان میکند هر کدام ازموجودات زنده است . اما استاد بزرگ هودن (۱۷٤۱ - ۱۸۲۸) که از اهالی ورسای و شاگرد پیکال بود علاوه بر مجسمهٔ اخلاق نیم تنه دو مجسمهٔ مرمر یکی از ولتر که در حال استهزا است و در تیاتر کمدی فرانسه موجود است و دیگری موسوم بدیان که بکاترین دوم تقدیم داشته و در موزهٔ لور نمونهٔ آن از مفرغ موجود است از مجسمهای بی نظیر و جاذب ترین پیکر های است که تاکنون از مرمر تراشیده شده است .

صنعت براعظم اروپا :

شهرت صنعتگران فرانسه در عصر ۱۸ بفرانسه منحصر نه بود بلکه آوازهٔ کمال آنها در تمام براعظم منتشر بوده پادشاهان اروپا مانند فریدریك دوم و کاترین ثانی از همه بیشتر خواهشمند آثار آنها بودند .

کامل ترین مجموعهٔ آثار و اتوولانکره و استادان خورد در شهر پوتسدام وجود دارد در حقیقت بسبب توجه و میل سلاطین صنایع فرانسه سرتاسر اروپا را گرفته در قرن ۱۸ تمدن آن باعث تهیج احساسات ملل دیگر واقع شد چنانچه یکی از جاران فرانسوی که در المان کار میکرد میگوید « پاریس امروز دارای همان منزلت است که یونان در زمان ترقیای صنایع خود مالك بود » چه فرانسه به تمام عالم صنعتگر و استاد میدهد . از جمله ملل غربی تنها انگلستان دارای صنعتگران مبتکر بود مانند رینولد (۱) (۱۷۲۳ - ۱۷۹۲) و کیس بورو (۲) (۱۷۲۷ - ۱۷۸۸) پیشتر ازین دونفر استادموسوم بهوکارس (۳) (۱٦۹۷ - ۱۷٦٤) وجود داشت که مالك هنر مندی تعجب آور وصاحب نظر ثاقب و نقاد بود اگرچه آثار او از خشونت مبری نیست اما از حیث جنبهٔ تاریخی و نمایش آداب و رسوم انگلیسها در همان فرصت استاد نابغه بنظر بر میخورد خاصتهً در پرده های عروسی و غیره !

فن موسیقی :

طوریکه فرانسه از حیث تجاری و حجاری در قرن ۱۸ حایز مقام عالی بود در موسیقی المان دارای منزلتی بود که در تاریخ موسیقی خیلی اهمیت دارد زیرا درین قرن پنج نفر نوابغ موسیقی

(۱) Reynolds. (۲) Gainsborough. (۳) Hogarth.

در المان ظهور نمودند : هندل ، باخ ، گلوك ، هیئدن ، موزار (۱)

هیندل (۱٦۸٤ ـ ۱۷۵۹ ـ) وباخ (۱٦۸۵ـ۱۷۵۰) در موسیقی مذهبی خود متخصص بودند، هیندل غالباً در لندن زندگانی می نمود و در همانجا در گذشت ، باخ دایما در شهر لیزیك المان می زیست .

گلوك (۷۱٤ـ۱۷۸۷) از اهالی باویر صحنه های مرتب ساخت که غالباً از آثار مخلد بشمار میرود گلوك درسنه ۱۷۷۷ بنا بر دعوت ملکه ماری انتوانت بپاریس آمده دو قطعه از آثار معروف خود را نمایش داد اما بعض افراد صاحب ذوق آثار یکنفر اطالیائی موسوم به پیك سینی (٥) را برآثار گلوك ترجیح می دادند درین باره صاحب ذوق بدو جنبه تفریق گردیده منازعهٔ شان بلند شد جمی از اهالی شهر و دربار طرفدار گلوك و حصهٔ جانب دار پیك سینی بودند .

هئیدن (۱۷۳۳ـ ۱۸۰۹) اطریشی موجد سبك (سن فونی) است، مشار الیه با ترکیب چند آلهٔ مختلف موفق گردید تا احساسات و هواجس بشری را ترجمانی کند .

موزار (۱۷۵٦ ـ ۱۷۹۱) در شهر استراسبورگ تولد شد بعداز تحصیلات نابغهٔ فن موسیقی محسوب گردید در تنوع آثار و کمال هنر مندی بی عدیل است در زمان کودکی آثاری از موزار بظهور پیوست که بر عبقریت اودلالت مینماید ، در ۸ سالگی قطعات تالیفی او فیمابین عام وخاص نشر گردید ، موزار درسن ۳۵ سالگی جهان را وداع گفت و از خود بتعداد زیادی از موسیقی مذهبی عیسائی و غیر آن باده قطعه تیاتر بیاد گار گذاشت ازا نجمله عروسی فیکارو ، دوژوان ، نی مسحور ، از معروفترین آثار موزار بحساب میرود . (ناتمام)

(۱) Haendel, Bach, Gluck, Haydn, Mozart.

ادبیات

نگارش جناب سید مبشر خان طرازی :

ادب و انشاء

(٤)

اوقات تألیف و تهذیب آن

شکی نیست که نویسنده بسبب اختلاف شئون دماغ و تغیر حالات حواس باطنه - در تحریر اولی موضوع ، نمی تواند که از استعمال الفاظ غریبه ، و ادخال عبارات رکیکه ، از وقوع خطاء و نقصان - ادبی ، خالی شود ، حتماً در تحریرات متنوعه ، و طرز ترکیب - و اسلوب تألیف نشیب و فرازی را طی خواهد کرد بناءً علیه رعایهٔ اوقات تألیف اولاً ، وتهذیب آن ثانیاً ،از لوازم شروع به تالیف موضوع ومقبولیت آن دیده میشود ، لذا لازم ست که نویسده ومولف اولاً اوقات خود را بسنجد ، و صفاترین اوقات یومیهٔ خود را که از کدورت و غم ، و اختلال دماغ ، و تکالیف قلبی و موانع ظاهری مصفا باشد انتخاب بنماید .

نویسندگان عصر قدیم و جدید هنگام صبح را که دران وقت معدهٔ انسان ازبار غذا- سبکدوش میباشد ،در حالی که حظ خود را چنانچکه لازم است از خواب و استراحت قبلاً استیفا مینماید ، بهترین اوقات تالیف قرار داده اند ، حقیقةً طبیعت انسان در حین امتلا معده ثقیل ، و مایل به استراحت و هضم طعمهٔ خود بوده ، از مصروفیت معانی ، و تالیف مضامین بر کنار ، علاه بر او از درك مفادات دقیقه طبعاً محجوب میباشد ، (شاعری میگوید) .

ندارند تن پروران آگهی که پر معده باشد ز حکمت تهی

در (خزانة‌الادب وزهرالآداب) مینگارد که ، شاعر شهیر اسلامی ابوعبادة البحتری گفته چون در عنفوان (۱) شباب ، و حداثت سن خود بروایت شعر اشتغال ، و شغفی در فن ادب داشتم ، لذابه طبع سلیم ، و قریحهٔ مستقیمی که دماغ جوان مرا بدقائق شعر هدایت و به غوامض ادب آشنا تواند نمود مراجعت مینمودم ، باین سلسله اخیراً خدمت ابو تمام (۲) طائی را قصد و اتباع افکار ادبیهٔ آنرا اختیار کردم ، و در تعریف شعر و ادب بکلی با ومنقطع و مستند گشتم واوست اواین شخصی که هدایات ذیل را برایم فرموده .

ای ابو عباده !

اختیار بنمای او قاتی را که از هموم و غموم بر کنار باشی ، وباید بدانی که عادت (۳) دراوقات (وقتی که انسان تألیف یاحفظ چیزی را میخواهد) این‌ست که باید وقت سحر را اختیارکند ، زیرا دران وقت نفس انسانی حظ خودرا از راحت ، وقسط خود را از خواب گرفته از گرانی غذاء و بار طعمه خفتی حاصل کرده میباشد ، « علاوةً » :

(۱) از معانی مجهوله ، وازینکه شعر خود را به الفاظ وحشیه ، معیوب ، وبه عبارات غریبه معلول بسازی حذر کن ، (۲) در تألیف سخن ، وترکیب آن مناسبات بین بین الفاظ ومعانی را رعایت دار ، (۳) خود را خیاطی پندار که جامه های مختلف را بروفق مقادیر گونا گون اجسام تقدیر میکند ، (٤) چون درحین تحریر موضوع بی‌طاقتی عارض گشت ، باید به‌نفس خود راحت وتنفس بده‌وا کراه بی‌موقع مکن ، (٥) کار مکن مگردرحینی که فارغ القلب باشی ، (٦) نظم مساز مگر در هنگام توارد اشتها ورغبت ، چه اشتهاء و رغبت بهترین معین‌ست برای حسن نظم ، (۷) باید شعر خود را به‌اشعار موثوقهٔ سلف قیاس بنمائی، پس چیزی را که‌مصدر اختیار سلف گردیده است اختیار ، وازانکه مورد استقباح شان شده است اجتناب ورزی ، (انتهی)

۲ (تهذیب موضوع)

تهذیب موضوع عبارت است ، از تغییر طرزیکه تغییرش واجب ، و حذف کلمهٔ که حذفش

(۱) عنفوان شباب ، اوائل جوانی .
(۲) ابو عبادةالبحتری در سنه ۲۸٤ هـ ، و ابوتمام در سنه ۲۳۱ هـ وفات یافته اند ، و هردو از شعرآء عصر سوم (عصر خلفای عباسیه) میباشند ، [طرازی] .
(۳) یعنی عادت شعرآء .

مناسب ، و اصلاح اسلوبی که اصلاحش سزاوار دیده شود ، پس از ترداد نظر ، و تکرار فکر در طرز ، وترکیب ، واسلوب موضوع ، وتطبیق آن باصول وآداب فن انشاء ، و به‌تعبیر دیگر تهذیب موضوع عبارت ست، ازتحریر وثبت معانی دقیقه وطرح الفاظ غلیظهٔ که از رقت دور، وازفصاحت مهجور افتیده اند ، باین ذریعه آفتاب تهذیب درآسمان بلاغت پرتوانداز صفحهٔ موضوع گردیده ، اسماع سامعین بسماع الفاظ شیرینش متلذذ ، وطبایع مطلعین بمعانی رفعت آئینش متمتع میگردد ، حقیقةً چون سخن به تهذیب موصوف ، وبه تنقیح منعوت شد بی‌شك رتبهٔ آن در انظار اهل ادب عالی ، ومقام او در قلوب مطلعین سامی خواهد گردید ، واگر چه معانی آن مبتکره ، ومضامین او اولیه نباشد ،وهرأنشا وتالیفی که، پس‌ازغور وتحقیق وملاحظه وتطبیق ، در معرض ناقدین ادبا و محفل منصفین شعرا ، گفته شود که- اگربجای این کلمه کلمه‌دیگری میاورد ، این متأخر را متقدم ، و این متقدم را متأخر مینگاشت ، این نقص را باین طور تکمیل مینمود ، این‌وصف را باین ماده تتمیم میکرد ، این مقصد را واضح تر ، و این مطلب را آسان تر میساخت هر آینه سخن خوبتر ، ومعنی جلی تر میامد - دلیل آن است که در باب تهذیب أنتظام درست ، و دقت شایانی حاصل نکرده است ، لذالازم ست که در ین باب توجه مخصوصی باید نمود ، تامعرض اعتراض ، و مصدر تنقید اهل صناعت ادب واقع نگردد .

زهیر بن (۱) ابی سلمی شاعر شهیر جاهلی ، و یکی از اصحاب معلقات عشر ، در باب تهذیب و تنقیح دربین شعراء عصر خود معروف بود ، که در قطع عقبات نثر و نظم و اشاعهٔ آن بهیچ صورت عجلتی نداشت ، واذا و قصایدی ست که (۲) حولیات (سنویات) مینامند ، زیرا زهیر به نظم قصیده چهار ماه ، و به تنقیح و تهذیب آن ، چهار ماه ، و به عرض آن در محافل ادبا خواص خود چهار ماه اشتغال مینمود که تمامی مصروفیت آن از بدء نظم تانشر قصیده مدت یکسال را فرامیگرفت

۳(اوقات تنقیح وتهذیب)

تنقیح و تهذیب موضوع نیز اوقات معینی دارد ، ادبا عظام عرب برای آن ساعات فارغه ، و اوقات ساکنهٔ شب را انتخاب و اختیار نموده اند .

شاعر شهیر اسلامی ابو تمام طائی درین بیت که قصیدهٔ منظومهٔ خود را توصیف مینماید . باین انتخاب اشارت و باین اختیاراشعار کرده ست .

(۱) پدر کعب (شاعر اسلامی) ست زهیر یکسال قبل از بعثت رسول وفات‌یافته است ، (۲) حول مرادف سنه بوده بمعنای سال ست ، (طرازی)

۱ خذها انبة الفکر المهذب فی الدجی - و الیل اسود رقعة الجلباب

زیرا در مقام مدح که طبع شاعری تاحد امکان برای تکمیل آن کوشان میباشد . تهذیب فکر را به هنگام تاریکی و سیاهی شب تخصیص داده است . باین سبب که - در ساعات شب (بالخاصه در وسط آن) هدوء اصوات ، و سکون حرکات کون - حکم فرما بوده، بعلت آنکه خاطر انسانی از تصدیع خالی ، و قریحهٔ شاعری از شوائب موانع در کنار میباشد ، اجتماع فکر ، و جلاء آینهٔ طبع دستیاب میگردد ، پس لاجرم صنعت تنقیح و تهذیب به بهترین صورت بحصول میآید .

صورت افتتاح موضوعات انشاء وختام آن

افتتاح در نزد اهل ادب و انشاء عبارت ازان است که کفیت شروع را به اسلوبی ابراز بنمائی که مطلع موضوع (چه نظم و چه نثر) بر معنی مقصود آن به نهجی که مناسب حال،و لایق مقام است دلالتی داشته باشد ، بطوریکه اگر مقصود مرضوع (مثلاً) فتح بود ، مفاد مطلع نیز فتح ، و اگر تهنیهٔ بود ، تهنیهٔ ، واگر تعزیت بود تعزیت خواهد شد (وعلی هذا القیاس در بواقی موضوعات) فائدهٔ آن دانستن مراد موضوع است از اول تحریر و مبداء سخن ، و چون خواستی که قصیدهٔرا بلوحهٔ نظم بگذاری ، درصورتی که مقصود قصیده مدیح محض بوده ، به حادثهٔ ازحوادث اختصاصی نداشت ، اختیار داریکه به غزلی ۲ افتتاح بنمائی ویا راساً به اصل مقصود (مدیح) ارتجال بکنی ، از قسم اخیرست قول قائلی که :

ان ۳ حالت الاباب کیف تقول - فی ذالمقام فعذر ها مقبول

سامح بفضلك ماد حیك فمالهم - ابداً الی ما تستحق سبیل

و اگر قصیده درباب فتحی ویاهزیمتی و امثال آن بوده ، أدبای عصر قدیم و جدید مناسب ندیده أند که أفتتاح آن بهغزل شود .

---

۱ بگیر آن قصیده راکه - دوشیزهٔ فکریست که در تاریکی ، و در هنگامیکه شب - بکمال سیاهی اتصاف داشت ، مهذب گردیده. [مضمون]

۲ غزل مرادف آن تشبیب ، آبیاتی ست که به خیالات قد و قامت ، و اوصاف هجر و وصل محبوبی متضمن باشد .

۳ اگر درین مقام مدح عقلها متحیر شود که چگونه خواهد گفت ، عذر آن مقبولست ، مسامحت فرما بفضل خود بمدح کنندگان خود که ، آنها بآن مدحی که تو استحقاق داری ابداً راهی ندارند .

و باید شاعر در افتتاح قصیدهٔ مدیح چیزی را به‌قید تحریر نیارد که ازان استقباح و یاتطیر (فال بد) ممکن باشد ، بالخاصه در نهانی (تبریکات) ازین گونه افتتاح حذرباید کرد که در نزد ادباء قباحت شدیدی دارد ، بلی امثال این افتتاح درقصائد خطوب نازله ، و مصائب حادثه به‌استعمال میرود .

(۲ ختام در نزد اهل ادب و انشاء عبارت ازخاتمه ئیست که به‌اصل مادهٔ خود به تمامیت موضوع مشعر گردد ، بطوریکه برآخرین جزء معانی مقصوده و قوع یافته انتظار سامع و ترصد مطلع را قطع بنماید .

برای هرشاعر وناثر لازم‌ست که درباب تحسین‌ختام ، وزیبائی خاتمه حتی‌المقدور تانق شایان وتوجه درستی داشته باشد ، زیراخاتمهٔ موضوع آخرین مضمونی ست که به‌سمع سامع میرسد ، و اثرآن درسینهٔ مطالع متردد میگردد ، و به‌حواشی ذکر ، و هامش یاد داشت اهل استفاده تعلق میگردد ،

بناءً علیه واجب‌است که ختام موضوع ازسائر مواد و اجزای آن به‌لطافت نکته و رشاقت اسلوب، و بلاغت معنی ممتاز بوده، الفاظ دالهٔ آن نیز بارقت خود برگوش شنونده سبك، وبرطبع خواننده‌آسان‌وازعیوب ثقل (گرانی و اسهاب (تطویل بی‌لزوم) وتعقید (پیچیده گی) خالی باشد،

و چون اصل‌معنی (جزء آخر موضوع) دلالتی برختام نداشته ست ، خوبست که درعقیب‌فراغت ازسیاق اغراض و مواد اصلیهٔ موضوع به‌جملهٔ دیگری اشعار کرده شود ، تاتر صد مطلع و یا انتظار سامع راازمضمون دیگر رفع کند ، به‌نهجی که جملهٔ ختامیه مذکور از سوابق موضوع منتزع بوده ، برای غرضی ازاغراض آن بمقام تقریر، و یابطور اجمال به‌تفصیل آن برطبق‌وجهی‌ازوجوه بلاغت، ویا بطرز سخن‌جامع ، وارد ، و یابه‌مثابهٔ‌مثلی یاحکمتی که مصدر تعلیق خواطر و تقیید اذهان تواندشد ، واقع‌شود .

و از قبیل اخیرست ، قول متنبی (متوفی سنه ۳۵٤ هـ) که میگوید .

و مااخصك فی برء بتهنئه　　اذاسلمت فکل الناس قد سلموا

درین خاتمه مثلی و حکمتی را تضمین نموده ست ، که برائت اخلاق ، و سلامت‌طبع پادشاه و بزرگان مملکت از رذایل و پستی ، باعث برآئت‌وسلامتی عامهٔ ملت است ، چنانچه از امثال مشهوره عرب ست که (الناس علی دین ملوکهم) .

(تقسیم انشا بفن نظم و نثر،)

باید دانست که لغت هر قوم (بالخاصه لغت عرب) و سخنی که درباب تعبیر از مقاصد انشائیه خود بکار میبرند ، بدوفن دائر میگردد .

اول فن شعر (نظم)

وآن عبارت ست از سخن مقفای موزون باوزان (۱) مخصوصه بطور قصد نه بطور اتفاق ، و از اقسام اوست مدح ، هجا (هجو) رثا (مرثیه) و امثال آن .

دوم فن نثر .

و آن عبارت از سخن غیر موزون باوزان مخصوصه ، بوده ، بدونوع متنوع ست .

(نوع اول، نثرمرسل)

و آن عبارت از سخن مطلق ست که بقافیه و سائر تکلفات و فواصل سجع تقیدی ندارد

(نوع ثانی ، نثرمقفی)

و آن عبارت ست از توافق دوفاصله نثر بریکحرف در آخر فاصله ، و این از امور بدیعیه بوده در نزد ادباء قدیم و حدیث تداول زیادی دارد ، و آن برسه قسم منقسم ست .

قسم اول

دوفاصلهٔ سجع متساوی بوده یکی بر دیگری زیاده نمی باشد ، از همین قسم ست این آیت قرآنی که (فاماالیتیم فلا تقهر ، و اماالسائله فلا تنهر ،) زیرا کلمات هر دو فاصله چهار چهار آمده است ، و قول ابن نویسنده نیز که (دلائل قدرت از هر رو پیدا ، و شواهد صنعت در هر سو هویدا ،) و این قسم بعلت آنکه دارای اعتدال است از حیثیت منزلت و مقام بهترین اقسام سجع ، و اعلی ترین نثر مقفی بحساب میرود .

قسم دووم

فاصلهٔ دووم و مائلی آن ، از فاصلهٔ اول دراز تر میآید ، لکن نه بحدیکه از اعتدال

[۱] چون تفصیل اوزان ازفصول علم عروض و قوافی بوده‌از موضوع ماخارج‌ست ،لذا ازتحریر آن‌امساك نمودیم فعلاً شرح وحل لفظ (عروض) در کتاب [غیاث اللغات] برای طالبان این فن خیلی مفید ست ، خواهشمندان اطلاع مراجعت نمایند ، [طرازی]

بطور خروج فاحش بیرون برود ، چه درازی فاصلهٔ دوم و مایلی آن تا باین حد موصوف ، در نزد ادباء قبیح بوده ، از مکروهات ادبی بشمار میرود .

و از قسم دوم است این آیات قرآن کریم که (بل کذبوابالساعته و اعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا ، اذا رأتهم من مکان بعید سمعوالها تغیظاً و زفیرا ، و اذا القوا منها مکاناً ضیقاً مقرنین دعوا هنالك ثبورا .

چه قافیهٔ اول هشت کلمه بوده ، قافیه ثانیه و ثالثه نه نه کلمه آمده است ، و قول این نویسنده (دربعض مکاتباتش) که (وای بر حال انسانی که در حقوق شناسی کمتر از قطان‌ست ، و در تقدیر انعام و احسان ولی نعمت خود پست تراز مرغان .

قسم سوم

فاصلهٔ دوم از فاصلهٔ اول بسیار کوتاه میآید ، و ان در نزد ادباء عیب فاحش است اما کوتاهی اندکی جائز بوده ، در آیات قرآنی ، و اقوال ادباء وارد شده است چنانچه در قرآن کریم ، (الم ترکیف فعل ربك باصحاب الفیل ، الم یجعل کیدهم فی تضلیل) و از همین قسم است قول علامهٔ (۱) زمخشری که (ما یخفض المرء عدمه ، و یتمه ، اذا رفعه دینه و علمه) و قول این نویسنده که گلهای زمبق کلاه های شان داری بر سر .
و نشئهٔ و جدآوری دربر ، (درانتظام صورت ، و التیام هیات ،) چون فرقهٔ عسکری‌ست که برای سلام استاده ، و یالشکری‌ست که بمیدان تربیه افتاده)

کیفیت عمل شعر و نظم ،

درین‌باب فیلسوف شهیر اسلامی ، و قوهٔ مؤرخین ابن (۲) خلدون مینگارد :
بدانکه عمل شعر (نظم) و محکم ساختن صناعت آن ، شروطی دارد که استیفای آن لازم‌ست

شرط اول حفظ ،

یعنی حفظ قصائد و دیوانی ازجنس خود (مثلاً ازجنس شعر عرب) تادرنفس شاعر ملکه حاصل شود که برمنوال آن انشاء شعر کند ، واسالیب وروحیات ادبیهٔ آنرامانند دستوری بگیرد :

---

۱ متوفی سنه ه
چون رتبهٔ مردی را دیانت وعلم آن بلند کرد ، ناداری و بیکسی آن پست نتواند نمود　　طرازی
۲ از نوابغ عصر چهارم اسلامی (عصر دول متتابعهٔ ترکیه بوده ، درسنه ۸۰۸ وفات یافته است ،

و باید درباب حفظ ، قضائدی را انتخاب ، و دیوانی را اختیار دارد که عبارات آن همه‌حر و نزیه بوده به‌اسالیب گونا گونی اشتمال داشته باشد :

مثل قضائد و دیوان عمر (۱) ابن ابی ربیعه ، وابوفراس ، وجریر ، و ابونواس ، وابو تمام ، و بحتری و امثال آنها :

شرط دوم خلوت و جای مخصوص

برای عمل شعر از خلوت و جای مخصوص نیز چارهٔ نیست ، (واین مسئله ئیست بدیهی که اثبات آن بسوق دلائل ، ویابأیراد وجود احتیاجی ندارد ،) وبایدجای مخصوص بأنتظام مخصوص امثال آب‌جاری ، وشکوفه‌ها ، و سائر شئونیکه باعث تنور فکر ، و نشاط قریحه شده میتواند منظم باشد :

شرط سوم ، راحت ونشاط

وباوجود شرطهای فوق ، باید شاعر در حینی که بعمل شعر اشتغال مینماید راحت ونشاطی داشته باشد چه راحت ونشاط از اسباب انتهاض عمل شعر ، وتنویر فکر وقریحه است .

بهترین اوقات عمل شعر ، اوقات صبح ، وبیداری از خواب ، وفراغ معده است ، بلی گاها بدون تقید باوقات مخصوصه به‌محض باعثیت عشق وهیجان ذوق نیز بظهور می آید .

شرط چهارم وضع قافهٔ بناء

وباید قافیهٔ شعر مشروع را از ابتداء شروع به‌زیر نظر گرفته فعلاً وضع بکنی ، وبناءعربیت موضوع را برهمان قافیه تأسیس بدهی ، واگر بالعکس از وضع قافیه در اول شروع غفلت ورزیدی تلافی آن مشکل خواهد شد .

(وسزاورست که شاعر لوازم ذیل را نیز رعایت کند) .

۱) چون خاطر شاعر به‌انشاء بیتی مساعدت نمود ، لکن‌بغرضی (مادهٔ) که درزیر نظر داشت مناسب نبود پس اورا بجائی باید گذاشت که بآن بیت لایق باشد ، زیرا در قاعدهٔ اهل ادب هربیت بهیات ترکیبیهٔ خود مستقل است ، و آنچه پس از انشای آن باقی میماند رعایه وانتظام مناسبت ست .

---

۲ عمرابن ابی ربیعه از شعر آء عصر ثانی عصر خلفاء بنی امیه بوده درسنه ۹۳ ، وابوفراس فرزدق و جریر ، هردو نیز ازهمین عصربوده ، هریك درسنه ۱۱۰ ه ، وابو نواس ازشعرای عصر سوم عصرخلفای عباسیه بوده درسنه ۱۹۹ ه وفات کرده‌ست .

طرازی

۲) وچون انشای شعر را اتمام نمود - بحیث تنقیح و تهذیب و انتقاد نیز مراجعت باید کرد .

۳) وچون درحین تهذیب و انتقاد معلوم شد که به‌رتبهٔ اجادت وخوبی (که منظور اهل صناعت شعر وادب تواند شد) نرسیده است ، به ترك آن بخل نباید کرد ، و اگرچه شعر بذات فکر ، مولدات قریحهٔ شاعر بوده ، هرشاعر طبعاً به شعر خود مفتون میباشد .

٤) استعمال نباید کرد ، در شعر مگر سخنی را که فصاحت شایانی داشته باشد ، و از ضرورات لسانی نیزاجتناب باید نمود ، که ضرورات لسانی باعث تنزل شعراست از طبقهٔ بلاغت چنانچه ائمهٔ لسان شاعری مولد (۱) را از ارتکاب ضرورت منع نموده اند .

٥) از تراکیب معقده تاحدیکه بتواند اجتناب باید نمود ، بحیثیتی که الفاظ برطبق معانی بوده معانی آن ازانکه سهل است مسابقتی بسوی فهم‌داشته باشد ، علاوه برین از الفاظ قاصر وناقص ، وکلمات سوقی نیز احتراز باید نمود که - امثال اوصاف مذکوره موجب‌سقوطاست از درجهٔ بلاغت .　　(باقی دارد)

۱ مولد عبارت از شاعری است که پس از اختلاط عجم به‌عرب ظهور کرده باشد ، امثال عباس .حنف . ابن طرازی

ملا غلام محی الدینخان
شاعر پنجشیری

درنمره (۲۹) مجله کابل تذکاري از وجود ۲ نفر شاعر نو وطنی که در کوهستان پنجشیر حیات بسر میبرند نموده فوتو و نمونهٔ شعري آن جناب ملارستم خان را اشاعه نمودیم اینك ازرفیق دوم شان جناب ملا غلام محی الدینخان «غلامی» نیزاظهار قدرداني کرده این نمونهٔ شعر وفوتوی شان را درین نمره بنظر قارئین عزیز می رسانیم .

نمونهٔ اشعار

(۱) مقصود خود دلا تو ز صاحب دلان طلب — انصاف و دادو عدل ز نوشیروان طلب
مهرو سپهر چاکری این گروه کنند — زین با نشان نشان همان بی نشان طلب
خم گشتهٔ چو پشت فلك زیر بار حرص — آزادی دو کون ز بخت جوان طلب
خواهی اگر بکوی حقیقت گذر کنی — باد بهار و سبزه و آب روان طلب
از نام و ننگ فارغ و از بند غم خلاص — زین دو چهار زندگی جاودان طلب
بردار پا غلامی ازین دار بی ثبات — گر سالك رهی اثر کاروان طلب

(۲) بیا که نور فشانست در چمن مهتاب — نشانده آب طلا را بیا سمن مهتاب
سرا ز اطاعت عاشق فرو مکش زنهار — نقاب بر فگن آمد فرو شدن مهتاب
ز لعل دختر رز کامیاب بوسه شویم — به قد تاك فگنده است پیرهن مهتاب
بریز تکیه ز بند نقاب سر بر زن — کشید نیز سر خود ز پیرهن مهتاب
متاز اسپ جفا را که بر فضای فلك — ببین همیشه کند میل تاختن مهتاب
بسوز همچو کتان هستی غلامی را — کشد زبانه دمادم به سوختن مهتاب

مقام محترم انجمن ادبی :

عرض نیازیست از زبان حال یك مشت فدائیان میمنه که بمناسبت ورود مسعود والاحضرت صدارت پناهی رقمزد کلك خامه بي نوا گشته اگر مطبوع او فتد شرف باورقي مجله عالیهٔ را میخواهد . با احترام ابوالخیر میمنه‌گی

ای رشك گلشن از تو بیابان میمنه — بر چشم ما بنه قدم ، ای جان میمنه
نازد به بخت خویش که گشت آشنا چسان — گرد رهت به دیدهٔ حیران میمنه
از عاجزی رسید به حسن قبول دوست — شد رشك عاشقان تل ویران میمنه (۱)
صدر کبار، حضرت والا ، عزیز ما — ای از تو شاد ، بای وفقیران میمنه (۲)
جشنی به افتخار تو آماده کرده ایم — کز نور دیده هاست چراغان میمنه
دل فرش راه و بهر نثار است نقدجان — چشمان و وقف مقدم مهمان میمنه
با آن بخجلتیم که این جنس کم بها — کی در خور شماست ؟ عزیزان میمنه
مقبول اگر فتد ز چو ما بی بضاعتان — صدق و وفاست تحفهٔ شایان میمنه
بادا بقای عمرت و بختت بلند باد — کز تو بلند گشته کنون شان میمنه
«خیری» سوال سال ورودت زدل نمود — گفتا : همان طلب ز « غریبان میمنه » (۳)

۹۶ ۹۶-۱۴۰۸=۱۳۱۲

[۱] : تل عاشقان نام موضعی نیز دارد که عبارت یك پشتهٔ است در سمت شرق شمال شهر .
[۲) : بای ، بجهة اصطلاح عامه که اغنیا را میگویند آورده شده است .
[۳] : اگر تعداد حروف (همان) را ازسر جمع حروف [غریبان میمنه] وضع کنیم باق سال مطلوب است.

آقاي فاضل میرزا عباسخان فرات منشی انجمن محترم ادبي طهران اینك نظر بذوق جناب فاضل دانشمند رئیس انجمن ادبی طهران باب روابط صمیمانه خود شانرا بااین انجمن کشوده وبوسیله یك مکتوب دوستانه خویش این آثار نفیس را هدیه مجله کابل میفرمایند مجله کابل این آثار نفیس ادبای کشور دوست خود را بمحبت پذیرفته و اظهار تشکر می نماید .

از آثار منظوم آقای میرزا عباسخان « فرات »

بقربانگاه عشق درراه آن شیرین دهان افتد
زجوش عاشقان شور قیامت درجهان افتد

من اندر پیش او ازهستی خود درگمان افتم
که زره پیش مهرازهستی خود درگمان افتد

چه خونها از غم آندلبر نا مهربان خوردم
خوشا برحال آنعاشق که یارش مهربان افتد

بجانان گفتم اندرعشق دیدم بس زیان گفتا
نباشد عاشق آنکو درپی سودوزیان افتد

گر آن زیباصنم ازروی تابان پرده بردارد
زتاب شوق آتش دردل پیرو جوان افتد

شود شوری بپا هرجانگار من سخن گوید
که یار نکته دان خوبرو شیرین زبان افتد

بیاد روی او دوران عمر عاشقان شد طی
نمیدانم که جانان کی بیاد عاشقان افتد

به پیش شمع جانداد و نداد آواز پروانه
بلی عاشق چو بیند روی معشوق از زبان افتد

سراید نکته های دلکش اندر پیش گل بلبل
بلی هر کسکه درس عشق خواند نکته دان افتد

بیا ازراه مهر ای ماه سیمین بربیالینم
شبی تا آتش حسرت بجان آسمان افتد

فرات ازراه مستی درجهان بس فتنه اندازد
چوساغر در کف آن فتنهٔ دور زمان افتد

❁ ❁ ❁

بس بجان آتش عشق توشررها دارد
ناله ما بدل سنگ اثر ها دارد

چشم بددور که آنماه رخ زهره جبین
بعنایت سوی عشاق نظر ها دارد

عاقبت کام رواشد دل ازآن سیب ذقن
آری آری شجر عشق ثمرها دارد

نه عجب مشك فشان است اگر باد صبا
که بچین سر زلف توکذرها دارد

من بزندان فراق تو مقیمم لیکن
دل بهرلحظه بکوی تو سفرها دارد

گفتم از لعل لبت بهره دلم خواهد یافت
گفت اینکار بسی خون جگرها دارد

گوش برناله بلبل کن اگر اهل دلی
که وی از عالم اسرار خبرها دارد

بگذر از خویش اگر همسفر عشاق
که ره عشق بهر گام خطرها دارد

دیگران خانه خدا گشته ومارانده زدر
سستی وکاهلی اینگونه ضررها دارد

زیرزلف سیه آنروی چوخورشیدفرات
روشنم ساخت که اینشام سحرها دارد

❀ ❀ ❀

کسیکه پای در اقلیم عشق بگذارد
جهان وخلق جهان را بهیچ نشمارد

بهرقدم بودش بیم صد هزار خطر
زمام خویش هر آنکس بنفس بسپارد

گرفتم آنکه بجوآب رفته آید باز
که میتواند تاعمررفته باز آرد

کجا زکینه دور زمان امان یابد
هر آنکه خاطر موری زکین بیازارد

زاوج جاه نیفتد بچاه درد والم
کسیکه جانب افتادگان نگه دارد

هزار پرده زخجلت کشد برخ خورشید
اگر که ماه من از چهره پرده بردارد

شدیم فتنه بروی تو و ندانستیم
جهان چه فتنه از این رو بزیر سر دارد

بدین رخ ولب میگون بهر که برگذری
زباغ بگذرد و جام باده بگذارد

فرات زاهد اگر عیب گفت رندان را
مرنج کو همه کس را چو خویش پندارد

ازآثارطبع آقای سرهنگ غلام حسین خان مسرور شاعر معاصر ایران :

غزل

دل شوریده چو باپیر مغان بار افتاد
خرقه می رابه گرو درکف خمار افتاد

آبروئی که بدست آمده بودم عمری
عاقبت پای خم باده بزنهار افتاد

جرعه نوشان خرابات جهان میگویند
خنك آنکس که دراین مرحله هشیار افتاد

. . . . . .

چند سنگین کنی از بار طمع پشت امل
ملك آزادگی آنرا که سبکبار افتاد

نالهٔ مرغ سحر گفت بگوش دل دوست
همه شب دیدهٔ عشق است که بیدار افتاد

دست گلچین چه ستم کرده بگلزار که باز
همنشین بلبل سودا زده با خار افتاد

نیست گردل به هوای بت ترسا روئی — سبحه ازچیست که درصورت زنار افتاد
درکف حادثه جویای بلا گشته دلم — که بهنگامهٔ عشق توگرفتار افتاد
شحنه ناگفته سخن اشك زدامان بگذشت — دزد دل دیگری ودیده باقرار افتاد
نرگس مست توچون خون جهانی راریخت — هست درکیفراین جرم که بیمار افتاد
دهنت را زنهان بود ولی بادل زار — صحبتی داشت که ازپرده برون کار افتاد
ناصحا پند مده عشق بتان سهل مگیر — صحبت سنگ وسبونکتهٔ دشوار افتاد
چند زاری زغم یار ستمگار «سرود» — هرکه باعشق درآویخت دلش زار افتاد

❀

❀ ❀

جای تادرخم زلفت دل سودائی کرد — رهرو تیه جنون آمدو رسوائی کرد
زامید شب وصل توبه پاسلسله داشت — روز هجرتودل ازپیشه شکیبائی کرد
راه درمحضر صاحب نظرش نیست اگر — هرزه گردی دل سودازده هرجائی کرد
مدعی بیهده ام داد هراس ازغم عشق — همچوکوری که به شب دعوی بینائی کرد
نقش برصفحه جان کرده خم زلفش دل — کودك مکتب او مشق چلیپائی کرد
مکتب عشق دهد درس جنون عاشقرا — که پریشان چودلش دفتردانائی کرد
تابودساخته از زلف تودل بردن کی — عاشق سوخته جان فکرتن آسائی کرد
درد ندان ترادید وفلك از حسرت — درصدف ازعرق دیده گهرزائی کرد
خواست درسلسلهٔ زلف توره یابد دل — حل این مسئله از دولت شیدائی کرد
خوی نشیند برخ ماه جبینان زحیا — جلوه تامهر جمال تو بزیبائی کرد
هست ازدولت عشقت سخن نغز «سرود» — درگلستان ادب کر چمن آرائی کرد

❀

❀ ❀

(غزل)

تراست تابه رقیبان هوای جوشیدن — مرا چونی نبود چاره جز خروشیدن
نباشد آن قدرم ناگوار زحمت هجر — که طعنه از دهن مدعی نیوشیدن
مراست تاکه رخ زرد وچشم اشك آلود — میسرم نبود راز عشق پوشیدن

ستاره‌ام شب هجر تو ریخت بس در پای　　گرفته دیده‌ام از دست گریه خوشیدن
دلم به ظلمت جعد تو برده راه و بود　　امیدش آب حیات از لب تو نوشیدن
سرود بخت مساعد دلیل دولت شد　　جهان به کام نگردد بحکم کوشیدن

❀　❀　❀

رباعیات

در مقام دلجوئی از دوستی که از درشتی دندان یار آزرده خاطر بود .

گر یار ترا درشت دندان باشد　　سازد چو لبان باز نمایان باشد
اندیشه مده راه بخاطر که گهر　　چون خورد بود قیمتش ارزان باشد

❀　❀　❀

تا کی گذرد روز به نوشیدن می　　پیش از تو که بود و چرخ چون کرد به وی
این سال که بگذرد رسد موسم دی　　گوید بتو گشت دفتر عمر توطی

❀　❀　❀

سرتاسر گیتی همه رنج است و ملال　　نز هجر غمین باش و نه شادان به وصال
خاطر منما ز بیش و کم رنجه که نیست　　سرمایه زندگی به جز خواب و خیال

سرهنگ غ . ح . سرود

فقهای افغانستان

نگارش جناب قاری عبدالله خان

ابوجعفر :

ابوجعفر بلخی هندوانی(۱) شیخ وقت و دارای براعت در فقه بود چنانکه اورا ابوحنیفهٔ صغیر میگفتند در بلخ بلاد ماوراءالنهر سمع حدیث و تحصیل فقه کرده و جمعی از فقها ازو استفاده نموده اند در مسئله های مشکل فکری صائب داشته و آنرا شرح میکرد و فتوا میداد وفات ابوجعفر در بخارا واقع شده و نعش او را به بلخ نقل و دفن کرده اند در روز جمعه ۲۵ زیحجه از شهور سنه (۲۶۳) و ۶۲ سال عمر کرده .

جابر :

جابر ابن محمد ابن عبدالعزیز یوسف کنتیش ابو عبدالله ولقبش افتخارالدین خوارزمی کانی است(۲) صاحب فوائد بهیه جز اینقدر که او را به تبحر در علم و تحقیق در منقول و معقول ستوده چیزی ازاحوالش بیان نفرموده. ولادت جابر بقول او در(۶۶۷) و وفاتش در (۷۶۷) واقع شده.

جنید :

جنید ابن مظفرفقیه طایکانی (۳) غزنوی سرخسی ابوالقاسم ابن ابوبکر بخاری در سرخس و نیشاپور وبغداد سمع حدیث کرده . در حدیث و لغت تخصص داشت وفات او در ربیع‌الآخر (۵۴۰) در سرخس واقع شده .

---

(۱) هندوانی منسوبست به‌باب یادر هندوان که محلهٔ درشهربلخ بوده و درانجا غلامها وجاریه های جا داشتند که آنها را از هند می آوردند . سمعانی ورق ـ ۵۹۲ .

(۲) کان : نام شهری از شهرهای خوارزم بوده . فوائد بهیه ص [۵۶] .

[۳] منسوب به طایکان شهرکوچکی از تخارستان بلخ بوده در غایت نزهت و کثرت آب ، سمعانی ورق [۲۶۴]

حاتم اصم :

حاتم ابن علوان (١) ابن یوسف زاهد اصم بلخی کنیتش بقول صاحب جواهر مضیهٔ ابومحمد و بقول صاحب نفحات الانس ابو عبدالرحمن است در توکل ثابت قدم و مرید شقیق بلخی بوده و باعصام بلخی صحبت داشته و هم در بین او و عصام مناظراتی بوده وقتی عصام هدیهٔ برای او فرستاد حاتم گرفت مردم گفتند چرا هدیهٔ او را قبول کردی ؟ حاتم گفت در قبول آن عزت او و ذلت من بود و در رد ذلت او و عزت من می شد من عزت او را بر عزت خود اختیار و هم ذل خود را بر ذل وی گوارا نمودم . ابو مطیع بلخی (٢) ازو پرسید شنیده ام که در بیابانهای خشك بی زاد و راحله سفر میکنی . حاتم گفت نی؟ زاد با خود دارم وچهار چیزاست اول تمام دنیا را مملکت خدایتعالی ، دوم همه مخلوق را بندگان و عیال او ، سوم همه اسباب و ارزاق را به ید او ، چهارم قضا و قدر او راجل سبحانه در تمام روی زمین نافذ میدانم ابو مطیع گفت طرفه زادی داری . بیابانهای دنیا چه که بیابانهای عقبی را هم باین زاد قطع میتوانی کرد . وفات حاتم اصم در واشجرد (٣) بلخ سنه (٢٣٧) اتفاق افتاد .

حسن ابن محمد

حسن ابن محمد ابن‌حسن ابن حیدر صاغانی (چاغانی) (٤) شاگرد پدر خود محمد است جامع جمیع علوم در عهد خود بوده تخصیص درحدیث و فقه و لغت مهارتی بسزا داشت . کتب عدیدهٔ در حدیث و لغت و غیره تالیف کرده مانند کتاب شوارد و نوادر در لغت . مشارق الانوار و مصباح‌الدجی وشرح صحیح بخاری در حدیث . دور ساله در احادیث موضوعی نیز از تالیفات اوست ولی بقول مولانا عبدالحی درین دور ساله بسیاری،از حدیثهای غیر موضوع را حدیث موضوعی شمرده وازینجهت مانند ابن‌جوزی و صاحب سفرالسعادت و غیره در مشدیدین حساب می‌شود حسن بعد از فراغ از تحصیل بغداد رفته و حج گذارده و یمن را سیر کرده

---

(١) علوان : در جواهر مضیهٔ بعین و لام و در نفحات الانس جامی و خطی‌سفینةالاولیا بعین و نون ضبط گشته و چون علوان وعنوان هردو بمعنی آغاز و مراد فند چه صراح در ماده [علو) می نویسد : وعلوان الکتاب بالضم عنوانه شاید در نام پدر حاتم استعمال هردو صحیح باشد مگر در صورتیکه علوان یاعنوان بطور صفت بر او اطلاق یافته و معنی آن مراد باشد و هرگاه اسم علم باشد یکی ازین هردو صحیح و دیگرش خطاست .

[٢) راوی کتاب فقه اکبر است از امام اعظم و در آتی ذکر می شود :

٣ ـ واشجرد : بقول سمعانی موضعی است از ماوراءالنهر و بقول عارف جامی که در نفحات آورده و اشجرد نام موضعی از نواحی بلخ بوده و صاحب سفینة الاولیا به جای واشجرد بلخ ؛ ماهجرد بلخ نوشته .

[٤] صاغان معرب چاغان قریهٔ ایست از مروه . معجم‌البلدان ج ـ ٥ ـ ص ٣٣٢ .

و ازانجا ببغداد باز گشته بعد بهند عود کرده واخیرا از هند باز به بغداد شتافته و درانجا سنه ٦٥٠ وفات کرده و بموجب وصیت او نعشش را بمکه مکرمه نقل دادند ولادت حسن در لاهور (٥٧٧) ونشو و نمایش در غزنین بوده .

ابوعلی سینا

حسین ابن عبدالله ابن سینا شیخ ابو علی بلخی فیلسوف مشهور درفقه شاگرد امام ابوبکر احمد (١) ابن امام ابو عبدالله محمد زاهد است . ولادت او در (٣٧٠) و وفاتش در همدان (٤٢٨) بوده .

حسن ابن محمد

حسن ابن محمد غزنوی ابوعلی از قدمای اصحاب قاضی‌القضات ابو عبدالله است دارای حسن سلوك ومروت بوده ازسخنان اوست که فرموده اندوه دنیا چند چیز است: (٠٠٠) قرضداری اگرچه یك درهم باشد مسافری اگرچه یکروز باشد ، سوال اگرچه یك حبه باشد .

حسین ابن محمد

حسین ابن محمد ابن خسروبلخی وی جامع مسند امام اعظم است‌وابن جوزی ازوروایت نموده وفات او در (٢٢٢) بوده .

حفص ابن عبدالرحمن :

حفص ابن عبدالرحمن ابن عمر بلخی ابوعمر فقیه مشهور به نیشاپوری است چه حفص و پدرش هر دو در نیشاپور بشغل قضا قیام داشتند . حفص از فقیه ترین اصحاب امام اعظم در خراسان بشمار میرفته . بقوله نسائی صدوق و بقول ابن حبان ثقه است . گویند حفص بعد ها از قضا پشیمان و بعبادت مشتغل گردید . عبدالله ابن مبارك تادر نیشاپور قیام داشت زیارت او را هیچگاه ترك نگفت ابود اؤدونسائی هر دو ازو روایت کرده اند . وفات حفص در ماه ذیقعد از شهور سنه ١٩٩ واقع شده .

ابو مطیع بلخی :

حکم ابن عبدالله ابن مسلمهٔ بلخی کنیتش ابومطیع است کتاب فقه اکبر را از امام اعظم روایت کرده وازامام مالك و غیره نیز روایت داشته و جمی ازو روایت و تحصیل فقه نموده اند

[١] امام احمد علاوه بر تخصص در فقه در علم ادب وکلام و تصوف و شعر یگانه عصر بود وزهدی بکمال داشت . معانی بلند را در اشعار جیدادا میکرد جواهر مضیهٔ از ابن ماکولا می‌آورد که وی دیوان اشعار احمد را دیده و اکثر آن بخط شاگردش شیخ ابو علی سینا بوده . وفات امام احمد ٣٧٦ جواهر مضیهٔ ج ١ ص ٩٧ .

علامهٔ بزرگ دارای بصیرت بود ١٦ سال در بلخ بعهده قضا قیام داشت ابن مبارك بسبب علم و دیانت خیلی او را بنظر تعظیم میدید و لی برخی مانند ابن جوزی و غیره او را ضعیف شمرده اند . در فقها تنها ابومطیع است که تسبیح را در رکوع و سجود سه سه بار فرض میداند . ابو مطیع بعمر هشتاد و چهار در (١٩٩) ترك حیات گفت .

حسن ابن مسعود

حسن ابن مسعود ابن علی ابن وزیر خوارزمی در مروبه تحصیل فقه پرداخته مدتی بلباس عسکری بوده و بعد ها بفقه و حدیث اشتغال ورزیده پسر او شیخ صاحب هدایه است ولادتش در (٤٩٨) ووفات (٥٤٣) .

حمد ابن محمد :

حمد ابن محمد ابن حمدون ابن مرداس فقیه بوز جانی در بلخ به تحصیل فقه پرداخت و بعد ها در نیشاپور زیست کرده وهمدرانجا در (٣٨٦) ترك حیات گفته .

خالد ابن حسین :

خالد ابن حسین غزنوی صاحب جواهر مضیهٔ او را بفضل و فصاحت و قوت نظر و معرفت در اصول ستوده علاوه برین چیزی از حال او معلوم نشد .

خالد ابن سلیمان :

خالد ابن سلیمان ابومعاذ بلخی از اشخاصی است که صلاحیت فتوا داشته وفات او در روز جمعه ٢٦ محرم (١٩٩) بوده .

خالد ابن صبیح :

خالد ابن صبیح مروزی شخصی است که مسئله تزویج یتیمه را بحکم قاضی از امام اعظم او روایت کرده است یعنی بعد از بلوغ یتیمه اختیار ندارد چنانکه در تزویج پدر دختر خودرا درحال صغارت اختیار بدختر بعداز بلوغ نیست . خالدرا بعضی صدوق و بعضی ضعیف شمرده .

(باقی دارد)

مشاهیر حربی افغانستان

نگارش امین الله خان (زمرلای)

یعقوب سیستانی پسر لیث صفار :

تاریخ تولدش معلوم نیست . ازآنجا که والداو (لیث) به پیشهٔ روی گری اشتغال داشت باسم پیشه‌اش (صفار) مشهور و ملقب گردیده بعد ها اخلاف وی را نیز باسم صفاریان خواندند .

یعقوب اگر چه در بدایت حال بهمان شغل و پیشهٔ پدر مشغول بود مگر آثار جلادت و سخاوت از ناصیه اش هویدا و هوای بزرگی در سر داشت و هر چه ازان حرفت تحصیل کردی به یاران و اقران خود تقسیم نموده مباهات نمودی ، ازین جهة روز بروز به تعداد یاران و طرفداران او افزودی .

در زمانیکه خراسان و توابع آن بطاهر ابن عبدالله (۱) تعلق داشت شخصی (صالح بن نصر) (۲) متغلباً بر مملکت سیستان مستولی گشت . چون صالح (ابن نصر) خبر ورود لشکر طاهر بن عبدالله را شنید که بدفع او نامزد شده لهذا معاونت و همراهی یعقوب را فوز عظیم دانسته او را بملازمت خود طلب نمود و یعقوب با برادرش « عمرو » که (شرح حالش علیحده نگاشته آید) از (۲۳٦ تا ۲۳۸ ه) بخدمت وی بسر برده (۳) بمقابل متخاصمین او بجنگ و جدال مشغول بودند خصوصاً یعقوب درینمدت جلادت و رشادت فوق العاده بخرچ داده مقبوضات صالح را بخوبی حفظ نمود .

در ۲۳۸ ه نقار و کدورتی بین صالح ویعقوب برخاسته یعقوب از معاونت و کمك وی پهلوتهی نمود و صالح مجبور بفرار شد . بعد از صالح اهالی سیستان به درهم (برادر صالح) دست بیعت دراز کردند ، یعقوب داخل خدمت در هم شده روز بروز کارش ترقی نمود تا بمنصب سپه سالاری کل قوای عسکری نائل گردید . بنابر اطاعت و محبتیکه عسکر به این سپه سالار شجاع خود داشتند در هم را در هیچ کار اختیاری نماند از آنرو براو حسد برده

۱ نواسهٔ طاهر بن حسین سر سلسلهٔ طاهریان .

۲ صالح بن نصر در سال ۲۳۲ در عهد خلافت الواثق بالله در سیستان خروج کرده شهربست را از عمال خلیفه قبض و تصرف نمود .

۳ روضة‌الصفاج ٤ ج ص ۹ ۷۰.

درهٔ پچه غان نجراب

جمی را بکشتن یعقوب تحریص نمود ، مگر آن شیر مرد با جرئت تمام آ بجماعت را پراگنده و خود را از مهلکه نجات داد .

بقول خواندمیر (که حواله بکامل التواریخ مینماید) درهم را حاکم خراسان گرفته نزد خلیفه به بغداد فرستاد لاکن بقول سر جان ملکم (بحوالهٔ زینة التواریخ) چون یعقوب امارت لشکر یافت نخستین کاریکه کرد این بود که درهم را گرفته و محبوساً بدارالخلافه (نزد خلیفه) روانه نمود . بهر حال درغیاب درهم یعقوب به امارت سیستان بالاستقلال فائزالمرام گشته مردم سیستان باو بیعت کردند (٢٤٧) ه .

فتوحات یعقوب

چون یعقوب بعد از غیبت درهم متمکن اریکهٔ سلطنت گردید اول در صدد مخالفین خود (صالح) و اعمار (ازخوارج) برآمده در اندک زمانی صالح را اسیر وعمار را کشت و از شر شان برای ابد خود را آسوده داشت ، پس ازین امتحان که باکامیابی غالب آمد و بازوی خود را توانا دید . وقت‌را از دست نداده درسنه ٢٥٣ ه هرات را گرفت و بجانب کرمان‌رایت فتح وظفر بر افراشت و باندك زمانی کرمان را نیز به تصرف آورده ، عزم شیراز نمود و آنرا نیز فتح وحاکمش را باخود اسیر ببرد هرچندیکه‌بعد ازفتح شیراز تحف‌وهدایائی بخدمت خلیفهٔ بغداد فرستاده دم از اطاعت و فرمان برداری زد مگر پس از مدتی عزم تسخیر فارس نموده عسکری بدانصوب سوق نمود .(موفق) برادر خلیفه که شخصی با کیاست وهم صاحب اختیار مملکت بود از قصد یعقوب آگاه شده ، حکمی توسط رسولی فرستاد ، حکومت و لایات ، بلخ و طخارستان را علاوه برسیستان باوتفویض نمود (١) .

یعقوب بعد از حصول این منشور فسخ عزیمت فارس نموده جانب بلخ رهسپار گردید ، بلخ را نیز فتح نموده ، متوجهٔ کابل شد بعد از تسخیر کابل (از راه هرات) به نیشاپور (که پای تخت محمد بن طاهر (٢) آخرین حکمران سلسلهٔ طاهریه بود) عطف عنان نموده آنرا نیز فتح ومحمد بن طاهر را با (١٥٠) تن(٣)از اقارب وعشایرش محبوسا به سیستان فرستاد ودر ممالك مفتوحه از طرف خود نائب وحاکمی تعیین نمود .

---

١ — حبیب‌السیر جزو ٤ ج ٢ ص ٤ .
٢ — کواسهٔ طاهر بن حسین سر سلسلهٔ طاهریان .
٣ — خواند میرقوم واقاربش را ١٥٠ نفر نوشته وسرجان ملکم ١٦٠ نفر تحریرنموده .

بعد ازین فتوحات تعقیب حسن بن زید علوی را (که یکی از معارضین او بود) و جهه همت ساخته بطبرستان رفت و(آمل) را گرفت مگر (٤٠) هزار عسکر اوبسبب بدی آبهوای آندیار در معرض تلف در آمدند وازین سفر نفع نبرده مجبوراً به‌سیستان برگشت .

در حینیکه یعقوب به‌طبرستان بود المعتمد بالله خلیفه (١) نظر برفتار او به آل طاهر که ازعمال‌وی « خلیفه » بود رنجشی نموده اورا درمحضرعام‌لعن ونامه هائی درین باب باطراف فرستاد ولی یعقوب هم از ابتدا خواهان استقلال بوده و تسلط وی‌را بخود گورا نمیدانست . همان است که این رویهٔ خلیفه را بهانه گرفته در صدد فتح بغداد و دفع وی به‌ترتیب سپاه پرداخت .

(جنگ یعقوب با خلیفه)

درسنه (٢٦١) یعقوب باعسکر بسیار روانهٔ فارس گشته تماماً آنرا باخوزستان درید تصرف خود در آورد وبعراق عرب نزدیك شد ، خلیفه برادر خود (موفق) را برای استمالت نزد وی فرستاده اورا دلداری و حکومت خراسان و بلخ و طخارستان و غیره را عرضه نمود مگر یعقوب ابانموده بجواب گفت که خود خدمت خلیفه میرسم ، چون این سخن‌بگوش خلیفه رسید ، موجب وحشت‌وی گردیده موفق برادر خود را بسرداری عسکر مقرر وباستقبال یعقوب فرستاد . وبه‌نزدیك بغداد تلاقی فریقین دست داد، موفق بواسطهٔ خدعه‌ئیکه روی‌کار آورده بود شکست بریعقوب افتاده مجبوراً به‌خوزستان عقب‌نشست ، باوجود آنهم فتوری درعزم راسخ وهمت بلند اوراه نیافته دوباره به‌جمع آوری‌سپاه وتعبیهٔ لشکرموفق گردید وراه بغداد پیش‌گرفت (٢) لاکن اجلش امان نداده پیش ازانکه شکست خود را جبیره کند بنیاد عمرش را رخنه دار ساخت . (٢٦٥ هـ)

---

١ روضة‌الصفا ج ٣ ص ٦٨٨ ج٤ ص ٧٠٩ ، حبیب‌السر جزو ٤ ج٢ صفحه ٤ دائرة‌المعارف فرید وجدی ج ٥ ص ٥١٩ مگردرتاریخ‌عمومی کلاسیکی عباس اقبال ج ٣ ص ١٣٥ عوض المعتمد بالله المعتصم بالله نوشته‌آمده .

(٢ همه مؤرخین برین متفق اند که چون یعقوب بار دوم عازم بغداد گردید فارس را فتح نموده نزدیك بغداد رسید وبمرض قولنج گرفتار ومریض شد خلیفه که ازقصد وی آگاه‌شد رسولی جهة استمالت وی بافرمان حکومت فارس فرستاد ، مگر یعقوب آنرا قبول نفرموده به‌ایلچی جواب داد که در ینجا از اطناب جواب های همهٔ مورخین که زکر کرده اند صرف نظر نموده محض مختصر مقصدیکی ازان را ذیلا میگیریم ـ

در حین ورود سفیرخلیفه یعقوب شمشیر وقدری نان‌خشك و پیاز پیش خود نهاده رسول را طلب داشت وباو گفت که خلیفه را دعا برسان و بگوی که یعقوب میگوید ، من‌خسته ام اگر بمیرم توازدست من‌خلاص شده‌باشی وهم من‌ازتو ، اگرزنده مانم میان‌من و تواین شمشیر است میزنم تاآنروز که غالب شوم و کام‌خود برانم واگرتو غالب آمدی من باین نان‌خشك و پیاز بسازم وترك حکومت کنم ایلچی بازگشت هنوز بدارالخلافت نرسیده بود که یعقوب وفات یافت .

علاوه بر این: امیر غیور که مؤسس سلطنت سلالهٔ صفاریان است ، از خاندان وی که مهد پرورش و مرکز آن ها درافغانستان بوده است . بسااشخاص ازسال ۲٤۷ تا ۲۹۱ بحکومت و پادشاهی رسیده، حتی برقسمتی از مملکت فارس نیز تسلط جسته اند . حدود سیاسی و حکمرانی آنها در وقت عروج شامل ولایات ذیل بوده است . سیستان ، زابلستان ، کابلستان ، هرات ، بلخ ، تخارستان ، خراسان ، کرمان ، ایالت فارس ، طبرستان و آمل ، خوزستان، و حتی وقتی هم از دربار خلافت ، منشور شحنه گی دارالخلافهٔ عرب و حکومت ماوراءالنهر بانها داده شد و دیانت حقه اسلامیه نیز در عهد آنها بکابل نشر و تعمیم یافت .

اکثر از مؤرخین اسلامی راجع بمزایا ، شجاعت و اوصاف عسکری این امیر غیور چنین نگاشته اند : ـ یعقوب شجاعت و سیاستی بغایت داشت هرکس که نزد او برای خدمت می آمد اگردر نظرش پسندیده می نمودی حالش راپرسیده میگفت سلحشوری میدانی وتیر ، نیکومی اندازی و درشمشیر زدن بصیرتی داری بعد ازان از وی می پرسید که دربن مدت با که بسر بردهٔ و ملازمت که کردهٔ و در کدام معرکه مبارزت نمودهٔ ، پس ازان حکم میفرمود تا مایحتاج یکسالهٔ او را از ماکولات و ملبوسات و غیره بوی می پرداختند ، تختی چوبین جهة خود ترتیب داده بود که چون بران تخت مینشست بر تمامی لشکر مشرف میبود اگراز اوضاع لشکریان چیزی در نظرش ناپسندیده می آمد حکم میکرد تا بتغیر آن قیام نمایند و هزار مرد چالاك و شجاع از سپاه منتخب نموده هر یکی را چماقی از زر داده بود که هزار مثقال طلا وزن داشت و همچنین هزار چماق از نقره بهزار نفر داده بود و آن چماقها را آنها در اعیاد و محافل پردوش می نهادند و هیچکس را وقوف بر اسرار او نبود و در امور ملك باهیچکس مشورت نمیکرد چون دشمن رو بهزیمت میرفت هیچکس از لشکریان اوزهره ومجال آن نداشت که بیر خصت رو دست بغارت و تاراج برد در پس خیمهٔ او خیمهٔ نصب میکردند که غلامان خاصه درانجا بسرمی بردند . هرگاه او را کاری رویداده بود ، یکی ازان غلامانرا آواز میداد تاآن مهم را کفایت کند .

روزی یکی از ایلچیان باوگفت که ترا داعیه پیشوائی است و در خیمهٔ تو بغیر ازین پلاس که بران نشستهٔ و سلاحی که پوشیدهٔ هیچ چیز نیست یعقوب پاسخ داد ، بهر نوع که سردار معاش نماید نوکران نیز بدان نهج زندگانی کنند . (۱)

[۱] ج ٤ ص ۷۱۰ روضته الصفا.

از سیاق عبارات فوق بخوبی قوهٔ حزم متین و تربیه و نظم و نسق عسکر او معلوم میشود .

عمرو بن لیث سیستانی: عمر وپسر لیث صفار و برادر دوم یعقوب است . یعقوب که پدرود زندگانی نمود عمر و برمسند سلطنت و زمامداری متمکن گشت چون شخص باکیاست بود فهمید که در اول و هله باخلیفه از در مخالفت پیش آمدن دور از عقل و حزم است لذا راه مسالمت گرفته نامهٔ بمعتمد خلیفه نوشت و در آن اظهار عقیدت و اطاعت نمود خلیفه هم ازینمعنی خوشنود گردیده منشوری فرستاد ذریعهٔ آن حکومت عراق عجم و فارس و خراسان وطبرستان و شحنگی بغداد را باو ارزانی فرمود عمر ونیز این الطاف خلیفه را بابشاشت و طیب خاطر پذیرفت .

چون عمر و به سیستان برگشت ، برادرش علی مخالفت ورزیده با مخالفان عمر و یکجهت گردید لذا عمرو برادر را حبس و مخالفین را بر انداخته عازم فارس گردید و نیز کسانیرا که در غیاب او دران اکناف تمردو عصیان نموده بودند منهزم و مغلوب ساخت .

در سال (۲۷۱) موفق خلیفه ، عمرو را نظر به شکایت چندی ازخراسانیان ازحکومت خراسان و بلخ باز داشته محمد بن طاهر (طاهری) را به خراسان و نصر بن احمد سامانی را بهماوراءالنهر بجای وی گماشت و هم فوجی ازبغداد به تهدید و سر کوبی عمر وتعیین فرموده تلاقی فریقین بجنوب عراق رویداده شکست به لشکر عمر و افتاد و او رو بهزیمت نهاده فوج خلیفه غالب آمد . بعد ازین شکست عمرو بسیستان رفت .

درینموقع که تا روپود عظمت و امیری عمر و از هم گسیخته بود حادثهٔ تازه در خراسان رونما گردید و آن این است که رافع بن هرثمه از فرصت استفاده نموده دم از استقلال زده خراسانرا باسم (محمد بن زید علوی) بقبضه وتصرف داشت عمرو بدون آنکه اراده اش سست و عزمش خلل پذیرد بر سر رافع و همراهانش مردانه تاخته بکرات وی را منهزم و عسکرش رامتفرق ساخت آخرالامر در سنه (۲۸۰) رافع بدست عمرو گرفتار ومقتول گشت (۱) .

چون عمرو بدفع رافع درخراسان فائزالمرام گردید سر رافع را با تحف وهدایا نزد معتضد که درانوقت سریر آرای مقام خلافت بود فرستاد . خلیفه ازین حسن خدمت او نهایت ممنوع شده ظاهراً باحترام امیر موصوف پرداخت .

- ۱ - علویان بر خلاف خلافت عباسیان بوده هر وقت در صدد کامیابی خود و بر بادی و انقراض حکومت خلفای عباسیه بودند .

بعد ازانکه عمرو لیث کار رافع را یکسو ساخت و خراسانرا تماماً تا جیحون مسخر و مفتوح نمود درصدد آن شد که ماوراءالنهر را نیز دوباره تصرف نماید . حکومت ماوراءالنهر از جانب خلیفه تعلق به اسمعیل سامانی برادر نصر داشت . عمر و قصد و عزم خیالی خود را عملی نموده به ماوراءالنهر تاخت وعسکرش از جیحون گذشتند ولی از سوء اقبال کاری از پیش نبرده منهزماً بر گشتند . این شکست عمرو را متأثر کرده اراده نمود که فرمان حکومت آن ناحیه را از دربار خلافت حاصل نماید .

معتضد خلیفه چون از عمرو وحشت داشت مخفیانه اسمعیل را تقویت نموده بجمع آوری عسکر امر داد و در اجرای در خواست عمر و تعلل میکرد تا کار اسمعیل محکم شد .

بعدها فرمان حکومت ماوراءالنهررا بنام عمر و صادر نمود اگر چه عمر و موقع را گذشته می پنداشت باز هم عسکر بصوب مقصد سوق نمود .

در ۲۸۷ عسکر هردو جانب در نواحی بلخ باهم تصادم نمودند فوج عمر و از هم پاشیده خودش اسیرشد اسمعیل اورا محبوس ببغداد فرستاد تادرمحبس آنجا جهان فانی را وداع گفت (۲۸۹) .

این امیر دلاور در عزم و همت و کشور کشائی مثل برادر خود یعقوب بود ولی نفاق خانگی ومخالفت برادر و بعضی از ارکان حکومتش موانعی زیادی درکار او پیش کرده نگذاشت بآمال ومرام خود بقدر آرزو موفق شود .

مشاهیر افغانستان

بقلم م . کریم خان نزیهی

الکعبی : کنیتش ابوالقاسم ، اسمش عبدالله بن احمد بن محمود الکعبی است . وی یکی از اجلهٔ متکلمین بوده ، مؤسس و رئیس طائفه از معتزله است ، که بنام کعبیه معروفند .

باستثنای سیدالسند جرجانی (میرسید شریف) که وی او را در تعریفات (۱) (ابوالقاسم محمد بن الکعبی) نگاشته ، باقی همه (۲) باسمی که ما او را در بالا متذکر شدیم ، یاد کرده‌اند.

و بقراریکه می نگارند ؛ اصل وی از بلخ (۳) و متاسفانه از مولد و سال تولدش اطلاعی بدست نیست . و راجع به نسبت وی (کعبی) علامه ابن خلکان می نویسد ؛ که کعبی بفتح کاف ، سکون عین مهمله و بعد ازان باءموحده نسبت وی است به بنی کعب .

اما استاد فرید وجدی وی را عبدالله بن احمد بن محمودالتنحی المعروف با لکعبی قید نموده ، کعبیه را طایفه و شعبهٔ ازقدریه میداند ،که به زعم او با بصریین از معتزله در امور کثیره مخالفت دارند. درینصورت دوچیز به نسبت سائر کتب راجع به کعبی افزوده است ، یکی وی‌را التنحی معروف بکعبی یاد کرده ، شاید که درین جامراد از تنحی معتزلی گفتن است . که در بعضی از مآخذ معتبره بنظر وی (وجدی) چنین رسیده ، و عیناً آنرا قید نموده است . چه مزیدفیه (کلمهٔ نحو) از (باب تفعل) برطبقیکه‌ائمهٔ لغت نگاشته اند. (٤) بسه معنی آمده،یکی بمعنی اعتزال‌مانند: تنحی عن موضعه (ای اعتزل) ، دوم بمعنی اعتمادمثل : تنحی للشئ (ای اعتمد علیه) و سوم بمعنی استعمال اعراب در کلام نحو: تنحی الرجل (ای استعمل‌الاعراب فی‌کلامه) وجای آ ندارد که مفهوم ثانی و ثالث نیز درین‌مورد، بنابر بعض خصائص شخصی صاحب ترجمه بصحت رسد .

امابهر طریق مفهوم اول (تنحی بمعنی اعتزال) عقلی ترو مقرون بصحت بیشتر میباشد . و دیگر آنکه کعبیه را از شعبات قدریه مینویسد . درینصورت بر طبق مقررات سائرین خالی از

(۱) تعریفات سیدی ص۱۲٤ س۲ . (۲) رجوع شود بوفیات‌الاعیان ج اول ص ۲۵۲ ،کتاب‌الفصل فی‌الملل والاهواء والنحل ابو محمد بن حزم‌الظاهری ص۱۹۳ ، دایرةالمعارف وجدی ج ۸ ص۱٦۰ ، قاموس‌الاعلام مرحوم شمس‌الدین سامی ج اول ص۷۵۳ ، کتاب‌الانساب سمعانی ورق ٤۳۵ .

(۳) وفیات‌الاعیان ، کتاب‌الانساب سمعانی ورق مذکور و الاعلام خیرالدین‌الزرکلی ج ۲ ص٥٤٤ .

[٤] المنجدص۸٦۲ و مصباح‌المنیر احمد بن محمد بن علی‌المقری‌الفیومی طبع بولاق ص۷۲۸ .

سهو و خطا بوده و نیست . و ماحقیقت را تا اندازهٔ که در حیز اقتدار و توان ما باشد در ینجا متذکر میشویم ؛ « طائفه کعبیه که مؤسس آن ابوالقاسم عبدالله کعبی صاحب ترجمه بوده و بنابران بطائفه کعبیه معروف گشته اند. از جملهٔ معتزله بغداد اند ، نه قدریه . وازان جائیکه بغداد وبصره هردو معارج ترقی وتمدن را در آنهنگام دارا بوده ، هریك مرکزیت جداگانهٔ علمی وادبی را درعالم اسلام آن وقت تشکیل میداد، مهد و پرورش گاه عالم ادب وفلسفه در شرق گشته ، محل انتهای مختلف علما وفضلای نامداری درآن زمان گردیده بود .

وهمچنانکه درعلم نحو وصرف جماعة بصریون وکوفیون اختلافات باهم داشته ، و از هریك نظریات وآراء جداگانه دربعضی مسائل نحوی وصرفی منقول است. معتزلهٔ بغداد وبصره نیز درعین واحداعتزال، بعضی افکار و عقاید علیحده ومخالف باهم داشته، درقسمت از مسائل ومعتقدات طرق جداگانه پیش گرفته اند .

وتنها بدینوسیله نمیتوان کعبیه را ازمعتزله تفکیك وتجزی نموده، ازجملهٔ قدریه عدو احصا نمود. چه تنها چیزیکه درمعتقدات کعبیه را باقدریه بهم نزدیك ساخته، وسیلهٔ اتحاد شان میشود ، مسئلهٔ قضا وقدر است وبس .

و اگر ازینباب اتحاد عقیده وی کعبیه رابا قدریه در نظرگرفته ، حکم بقدریه بودن آنها بکنیم . بدیهیست که باید ناچارکل معتزله را نیز بواسطهٔ اتحاد شان (در مسئله قضا و قدر) باقدریه یکی دانسته ، از شعب قدریه محسوب نمائیم چه تمام معتزله تقریباً منکر قضا وقدر بوده ، وازآن چشم پوشیده اند. وحالانکه قدریه علیحده و معتزله گروه علیحده بوده ، از حیث تاریخ تاسیس و عقائد شان نیز میتوان بخوبی آنها را از هم تمیز داد .

کعبی از آنجائیکه در بغداد نشو ونما یافته و در آنجا تمرکز داشت و در عین حال مذهب او نیز از آنجا آغاز بظهور می نماید . همان است ، که افکار وآرای معتزلهٔ بغداد نیز در عقائد او بی تاثیر نمانده ، بل در بعضی از موارد کامل در زیر سلطه و نفوذ آنها واقع شده ، در بسیار جایها با معتزله بصری مخالفت نموده است .

وما خلاصهٔ عقائد خود او و پیروانش را آنچه تا حال بنظر رسیده است، اگر درینجا بنگاریم ، دور از مناسبت نخواهد بود .

کعبی : (نعوذ بالله) افعال خداوندی را ناشی از اراده و مشیة او تعالی ندانسته ، صدور و وقوع آنرا بدون ارادة و مشیة ادعای نماید ، و همچنین معتقد برآن است ، که الله تعالی

نه خود و نه خالق خود را می بیند . بجز آنکه دیدنش عبارت است از علم بنفس و بغیر . و هکذا : الله تبارك و تعالی را سمیع بمعنی ادراك مسمی بسمع ندانسته ، در ینمورد اتصاف او باری‌تعالی را بسمیع وبصیر، بمعنی آنکه سمع و بصارتش عبارت است از ادراك بمسموعات و مرئیات غیر تاویل میکند .

و درین مورد از افکار ابراهیم بن سیار النظام (۱) تاسی نموده ، عیناً عقائد او را اندك تحریف‌وبا آب و تاب علیحده بیان کرده است .

و نیز منکر اراده اوتعالی بوده میگوید؛ اوتعالی حقیقةً متصف باراده نیست ومعنی این که گویند اللهتعالی چیزی را اراده نمود ، آنست که همان چیز را بفعل آورد . و هم چنین اگر گفته شود؛ کهاوتعالی از بندگان خود اراده فعلی نمود . معنی آنست که بندگان خود را بهمان فعل امر کرده است .

و گوید چنانکه وصف جدار باراده در قول اوتعالی (جداراً یریدان ینقض فاقامه) مجاز است . همچنین وصف اوتعالی باراده نیز در هر دوصورت مجاز است .

و بقرار نگارش سمعانی در کتاب الانساب (۲) قدمای معتزله شرور بندگانرا بر خلاف اراده او تعالی تصور کرده ، افعال باری (تعالی) را بدون اراده ، ولی صادر از مشیة او می‌پنداشتند . اما کعبی نشهٔ این کفر را دوبالا ساخته ، اراده ومشیة را نیز از اوتعالی سلب نمود . (نعوذ بالله) .

و این خود بانظریهٔ آنها در باب تکلیف (اعنی اینکه فعل اصلح را بر اوتعالی ایجاب می‌نمایند ، ظاهراً تناقض بهم میرساند . چه در صورت اولی ارادة و مشیة را از اوتعالی سلب نموده، در صورت ثانوی او را بصدور فعل اصلح مکلف و مجبور میداند .

وفاتش در زمان خلافت‌المقتدر بالله بروایتی بمستهل شعبان سال ۳۱۷ هـ مطابق ۹۲۹م (۳) و بروایتی ۳۲۷ هـ (٤) باتفاق پیوسته ، از خود مقالاتی در علم کلام بیادگار گذاشته که وسیلهٔ انفراد او در عالم ادب گردیده است .

[۱] ابواسحق ابراهیم بن سیار بن هانی النظام بصری از معتزله بصره و موسس طائفه نظامیه است (۱۸۵ - ۲۲۱) و از اقوال اوست که میگفت ان‌الله لایری شیئاً فی‌الحقیقة .

(۲) کتاب الانساب طبع اوقاف گیب ورق ۰٤۲۵ (۳) تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۳٦۸، ابن خلکان ، اعلام للزرکلی ، قاموس الاعلام صفحاتیکه ارائه نموده شده است . (٤) ابوالفداج ۲ ص ۸٦

از هري هروي : اسم، کنیة و نسب وی بقراریکه بنظر رسیده (۱) ابومنصورمحمد ابن احمد بن الازهر بن طلحته بن نوح بن از هر الازهری است.

وآنچه از نسب وی از هری (۲) استنباط میشود! آنست که مشارالیه بجد خود (از هر) منسوب گشته، نه بجامع از هر قاهره (مصر).

واینکه سیوطی در بغیة الوعاة (۳) اسم والد اورا محمد قید نموده ، شاید که این غلطی ناشی از اشتباه مستنسخ باشد ، چه قرینهٔ دلالت کننده نیز باحمد موجود است (٤) :

اصل وی چنانکه نگاشته اند (٥) از هرات، وتولدش بسال ۲۸۲ مطابق ۸۹٥ م در آنجا بظهور پیوسته .

ابتدا به تحصیل فقه (فقهٔ شافعی) پرداخته ، از ربیع بن سلیمان ، ابو عبدالله ابراهیم ابن عرفة ملقب به (نفطویه) و ابوبکر محمد بن السری معروف بابن سراج النحوی اخذوتعلم نموده است . از ابوالفضل محمد بن جعفر المنذری اللغوی واو از ابوالعباس ثعلب روایت کرده ، در بغداد ابوبکر بن درید را نیز در یافته است ، ولی چیزی از او روایت نکرده . و هکذا دربغداد ابواسحاق زجاج نحوی وابوبکرالانباری را نیز دیدن کرده ، و اما چیزی ازآن هردو اکتساب واخذ کرده باشد نیست . وبه نقل نیامده .

سپس انهماك وتوغل عمیق ووسیعی درلغت نموده، درطلب واکتساب آن بسیاحت ومسافرتهای نقاط مختلفه عربستان میپرداخت . تااشتهاری بسزا یافت .

تعلم واکتساب او (لغت را) از ابو عبید هروی صاحب کتاب الغریبین(در غریب قرآن وحدیث) نیز روایت شده (٦) .

و نویسند دریکی از مسافرت ها اسیر قرامطه گردیده ، تازمان مدیدی باسارت آنها باقی ماند .

---

(۱) وفیات الاعیان ج اول ص ٥۰۱ ، قاموس الاعلام مرحوم شمس الدین ج اول ص ۷٦۳ ، اعلام ازخیر الدین الزرکلی ج ۲ ص ۸٤٦ و ابوالفدا حوادث سنه ۳۷۰ .

(۲) در وفیات الاعیان ج اول ص ٥۰۲ وابوالفدا ج ۲ ص ۱۲۲ ازهری بفتح همزه وسکون زای معجمه، فتح هاء وکسر رای مهله وبای نسبتی آمده .

(۳) بغیة الوعاة سیوطی ص ۸ . [٤] زیرا که در اول تراجم احوال محمدها [محمد بن احمد] را بنام (محمد بن محمد] قید نموده ، رجوع شود . بغیة الوعاة .

[٥] وفیات الاعیان ، بغیة الوعاة ، الاعلام للزرکلی وغیره . (٦] بغیة الوعاة سیوطی .

درهٔ پوتهٔ نجراب

رویهمرفته درفقه ازسر براوردگان فقهای شافعیه بوده، درحدیث ازعرفای عالی الاسناداست. در لغت ازائمه و رؤسای آن بشمار رفته ، از علمای جامع بشتات و مطلع بدقائق و اسرار لغت (عربی) درعصر خودبود . درتفسیر مشکلات لغات متعلقهٔ بفقه دسترس کاملی داشته ، درفضل ثقة ، درایت و تورع اوکسی را بحث نیست ،

در آواخر سال ۳۷۰ ه (۱) مطابق ۹۸۱ م . و بروایتی (تنها ابن خلکان روایت کرده) ۳۷۱ هجری در هرات ازینجهان فانی درگذشته ، دارای تصانیف متعدده در علوم مختلفه ئیست . از انجمله کتاب التهذیب در لغت زیاده از (۱۰) ده مجلد و تصنیف دیگری درغریب الفاظیکه فقها استعمال کرده اند دریك مجلد ازمشاهیر تصنیفات اوست .

الهروی : یعنی محمد بن یوسف الهروی ، که سمعانی درکتاب الانساب درمادهٔ (هروانی) کنیة، اسم ونسب اورا درتحت عنوان(هروانی که نسبت بهرات است) چنین نگاشته و ماعیناً بدون تحریف به نقل آن درانجا می پردازیم (۲) ابو محمد بن یوسف . الهروی ثم الدمشقی) اصل وی ازهرات است ولی دردمشق تولد ودرآنجا نشو ونمایافته . واز آنرو بعضی ها اورا الهروی ثم الدمشقی ضبط نموده اند .

محمد بن یوسف از مشاهیر محدثین و اجله روات حدیث بوده ، بروایت سمعانی حدیث را ازمحمد بن احمد بن یزید الا نصاری روایت میکند.

وابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی وحاکم (۱) ابو احمد محمد بن احمد اسحاق الحافظ و ابوبکر ابراهیم بن المقری و غیر هم ازو روایت کرده اند .

و با وجودیکه از سال تولد ووفاتش اطلاعی بدست نیست . باز هم از قرینه وزمان حیات بعض اشخاصیکه از او روایت کرده اند . بظن غالب اینقدر میتوان حدس زد ؛ که تا اواخر قرن سیوم هجری در قید حیات بوده است .

چه سمعانی درکتاب الانساب مینویسد؛ که طبرانی از وی روایت حدیث کرده و بدیهیست که تولد طبرانی در سال ۲٦۰ ه بوده وفاتش بسال ۳٦۰ ه بعمر (۱۰۰) صد سالگی است (۲) و بجز از قاموس العلوم (بحرالجواهر) دیگر تالیفی از او بنظر نرسید (۳) . (باقی دارد)

---

۱ ـ وفیات الاعیان ج اول ص ۵۰۲ والا علام زرکلی ص ۸٤٦ . ابوالفدا حوادث سال، ۳۷۰

۲ ـ کتاب الانساب سمعانی طبع اوقاف کیب ورق ۵۹۰.

۳ ـ حاکم شاید که حاکم نیشاپوری صاحب مستدرك فی الصحیحین، امالی و صحیح درحدیث «ازجملهٔ صحاح سته » باشد که سمعانی اشتباهاً نام و نسب او راچنین قید نموده .

٤ ـ وفیات الاعیان ج اول ص۲۱۵ودائرةالمعارف وجدی جلده ص٦۷۵ .

۵ ـ قاموس الاعلام ج ٦ ص ٤۱۹۵ .

فقدان دو دانشمند بزرگ

بقلم سید قاسم خان

دو دانشمند عالیمقام فرانسوی که شهرت بین‌المللی داشته و از علمای بر جستهٔ عصر حاضر بشمار میرفتند اخیراً بیك روز و به اختلاف یك ساعت وفات کردند . اولی پول پنلوه ریاضی دان و رجل دولتی ، رئیس‌الوزرای سابق فرانسه و دومی پروفیسر کالت عضو مؤسسهٔ پاستور ، طبیب معروف . و کاشف وکسن ضدسل است که بواسطهٔ این موفقیت اخیر خود بهترین خدماتی را برای نوع بشر انجام داده است .

پول پنلوه

موسیو پنلوه بتاریخ ۵ دسمبر ۱۸۶۳ عیسوی در پاریس تولد شده ، والدین او از طبقهٔ متوسط و پدرش رسام مطبعه بود .

موسیو پول پنلوه رئیس الوزرای سابق فرانسه

پنلوه به خورد سالی در مدرسه آنقدر ذکاوت از خود نشان داد که نزودی او را به مدرسهٔ (سن‌لوی) تبدیل کردند چندی بعد بسن ۱۱ ونیم سالگی تمامی معلوماتیرا که برای گذشتاندن امتحان (بکالورئیا) لازم است فرا گرفته و بعمر ۲۳ـساله گی از فاکولتهٔ شهر لیل فارغ التحصیل برآمد وبالاخره بسن ۲۸ ـاله‌گی از مدرسهٔ (نورمال سوپیریور) شهادت نامه گرفت . پس ازآن به تعلم و تدریس پرداخته و در ضمن معلمی (نطاق) دارالعلوم (سوربن) بزودی در علم ریاضی دسترس کاملی پیدا کرد ، بقسمیکه در نتیجهٔ سنجش های علمی و تطبیقات وسیع

خود در سالهای اخیر قرن گذشته بحل قضایای مشکلی در علم هندسه موفق آمد . از آنجمله مطالعات زیادی در اطراف فن پرواز که در آن وقت هنوز بزیر تجربه بود ، نموده ، در سال های اول قرن حاضر بابرادران (ریت) امریکائی (مخترعین طیاره) مشورت‌ها میداد . از آن رو نامبرده را دنیا در این اختراع بزرگ سهیم می شناسد .

پنلوه عشق مفرطی به انجیری فنی و نظریات هندسی داشت بنابران در همان اوائل پیدایش طیاره ، موقعیت بزرگی را در آن شعبه حاصل نمود اولاً عضو مجلس عالی هوابازی حربی وسپس رئیس عمومی تفتیش هوا بازی مقرر گردید وضمناً دارالعلوم های ستا کهالم ، بولونی ، یوپسال او را بعضویت افتخاری خود دعوت نمودند . در اندك زمان ریاست فنی خطوط آهن وریاست اداری (محفظهٔ صنائع وحرف) وبالاخره ریاست رصد خانهٔ پاریس یکی بعد از دیگری به او مفوض گردید وبدینوسیله اهمیت علمی ومقام منیع فنی او تأمین وتقدیر شد .

آثار پنلوه :

آثاریکه از این دانشمند عالیمقام بطور متفرق باقی مانده و بعضاً در اوقات مختلفه نشر گردیده است تنور و وسعت قوای عقلانی او را بخوبی نشان میدهد .

آثار مشارالیه عموماً مرکب از دوقسم است یکی قسمت علمی وفنی دیگری قسمت فلسفی : زیرا فراموش نباید کرد که این مرد بزرگ نظریات فلسفی پر قیمتی نیز داشته مطالعات وسیعی را درین زمینه مالك بود . چنانچه بشرح آن می‌پردازیم .

در قسمت اول بیشتر آثار او را دروس (اصول تحلیل معادلات فاضله) اشغال نموده ودرقسمت ثانی (فلسفه) تبصره ها و تطبیقات قابل تقدیری بر نظریات فیلسوف معروف (دیکارت) بعمل آورده است .

امامهمترین و قیمت دار ترین آثارش همانا کتابی است که اخیراً راجع به اصول ژیرو سکوپی Gyroscopie حرکت وضعی زمین نوشته و آخرین قسمت آن را در روز های اخیر حیات خویش به اتمام رسانید .

حیات سیاسی پنلوه :

پنلوه در عین زمانیکه مشغول مطالعات علمی و موظف به امور فنی بود ، میلان طبع خود را بسوی سیاست و امور مملکت دارای نیز احساس میکرد . برینوجه کم کم داخل حیات دیگری گردیده

درسنه ۱۹۱۰ نمایندگی یکی از مناطق شهرپاریس را درپارلمان احراز نمود . و در اثر حسن انجام وظیفه مکرراً ۲ مرتبهٔ دیگر نیز منتخب گشت . و تاروز مرگ خود هم بلا انقطاع در پارلمان کرسی های نماینده گی مناطق مختلفهٔ فرانسه را حائز بود .

اما اولین دفعه که شامل ارکان حکومت گردید ، همان است که بتاریخ ۳۰ اکتوبر ۱۹۱۵ در کابینهٔ موسیوبریان وزارت معارف را اشغال کرده تا ۱۲ دسمبر ۱۹۱۶ بهمین مقام منصوب ماند بعد ها در ۲۹ مارس۱۹۱۷ وزارت جنگ را حاصل نموده ، در کابینهٔ موسیو (ریبو) تا ۸ ستمبر آینده درین وزارت مداومت داشت .

پنلوه بتاریخ ۱۶ پریل ۱۹۱۷ مجلس بزرگی را منعقد نمود که در آن موسیو پوانکاره (رئیس جمهور) ریبو (رئیس الوزرأ) و جنرال های متعددی ازقبیل نیول،میشلر ، کاستلنو، پیتن فرانشه دیسپری عضویت داشته و حملهٔ معروف بهار (۱۶ اپریل) در ان منظور و قیادت این حمله بجنرال نیول محول گردید .

بتاریخ ۱۲ ستمبر ۱۹۱۷ علاوه بروزارت جنگ ریاست وزراء هم به او سپرده شده تا ۱۳ نوامبر همان سال برسر اقتدار باقی ماند . این موقع برای فرانسه شوم ترین و خطر ناك ترین اوقات جنگ بشمار میرفت وسپاه فرانسه از همه جهت مشرف به سقوط و فنابود . چنانچه روحیات عمومی مختل گردیده و نزدیك بود ، معنویات ملی بکلی از بین برود . درین وقت دست مقتدر موسیو کلیما نسو به امداد پنلوه ، حکومت و ملت فرانسه ،رسیده و بقراریکه خودش میگفت « جنگید » و فرانسه نجات یافت .

پس ازانکه صلح حکمفرما گردید ، چندی بعددر اثر مداخلت رئیس الوزرای دیروز (پنلوه) و موسیو هریو (سیاستمدار معروف) کارتل سمت چپ (در پارلمان) تشکیل یافت . در موقع انتخابات پارلمانی وکلاء به اتفاق آراء پنلوه رابریاست مجلس برداشتند چنانچه به اثر همین مقبولیت باردیگری هم در ۱۹۲۵ بمقام مزبور نائل شد . هنگام انتخاب رئیس جمهوراین مرد بزرگ زمانی امیدوار شد که جا نشینی موسیو (ملیران) راکه رفقایش مجبور به استعفا نموده بودند ، حاصل خواهد کرد . چنانچه کارتل سمت چپ ۳۰۶ رای برایش تهیه نموده بود ، اما مخالفت های حزبی این کامیابی اورا معطل نمود ودر نتیجه موسیو دومرگ ، با آنکه کاندید نبود ، بتاریخ ۱۳ جون ۱۹۲۴ بریاست جمهور گزیده شد .

بعد از سقوط کابینهٔ هریو در ۱۹۲۵ پنلوه را بتشکیل کابینه تکلیف نمودند ، ابتدأ بعذراینکه (از جنگ های سیاسی خسته شده) قبول نکرد اما چون بریان از تشکیل کابینه عاجز ماند ، ریاست وزراء را پذیرفت و ۲ مرتبه پی هم این مقام را حفظ کرد . و درین اوقات در وضعیت حکومت تغیرات بزرگی رو داد : از یك طرف معاهدهٔ لوکارنوا مضا و ازطرف دیگر درشام ومراکش واقعات وخیمی رخ داده بود . چنانچه کابینهٔ پنلوه سقوط کرد ، مشارالیه وزارت مالیه را اختیار نمود و پس از آن عنان حکومت دوباره بدست بریان افتاد و پنلوه و زیر حربیهٔ او گردید و درین مقام از ۱۸ نوامبر ۱۹۲۵ تا ٦ مارس ۱۹۲٦ استقامت ورزید . حالانکه در همین موقع پی هم کابینهٔ کم دوام هریو ، و کابینه های متواتر پو انکاره روی کار آمده بود (تا ۱۹۳۰). بعد ازین یکبار دیگر هم پنلوه در کابینهٔ موسیو بریان بوزارت حربیه کار کرده ، بالآخره وزارت هوائی را اشغال نمود و سمت اخیر را در کابینه های متعددیکه از آنوقت ببعد روی کار آمده وآخرین آن عبارت از کابینهٔ کم دوام موسیو پول بونکور باشد (دسمبر ۱۹۳۲) حفظ نمود . ودران موقع به‌اثر حملهٔ امراض‌قلبی ضعیف گردیده کناره گیری اختیار نمود ، اما در عین حال در مواقعیکه صحتش خوب میبود ، به امور فنی وزارت هوائی وارسی مینمود .

این مرد بزرگ که دورهٔ خدمت سیاسی ودولتی او ۲۲ سال دوام کرده ودرین مدت طولانی بلا انقطاع در شعب مختلفهٔ امور مملکت داری مخصوصاً وزارت حربیه ، هوائی و ریاست‌وزراء با جدیت خسته‌گی ناپذیری اجرای‌وظیفه نموده‌است بالاخره بتاریخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۳۳ در اثر حملهٔ ضعف قلب ، در سمت درموقعیکه‌مشغول تحقیقات علمی و نوشتن اثر فنی مهمی بود بعمر ۷۰ ساله‌گی جهان فانی را وداع گفت .

مراسم‌تشییع جنازه و دفن مشارالیه بامخارج دولت وتجلیلات رسمی صورت گرفته ومقرر گردیده که جسد او در عمارت معروف (پانتئون) که مدفن مهمترین‌خدمت گذاران مملکت فرنسه میباشد گذاشته شود .

عقیدهٔ فلسفی پنلوه :

پنلوه درفلسفه هم بمثل‌ریاضی پیرو عقیدهٔ دیکارت بود چنانچه علمای عصرحاضراورا یگانه‌نمایندهٔ فلسفهٔ مزبور دانسته و اورا به اسم (کارتیزین) می‌نامیدند. نامبرده اصولات فلسفی مدرسه دیکارت را که بواسطهٔ عمومیت یافتن فلسفهٔ نسبی (که مبلغ بزرگ آن پروفیسر آین شتاین‌یهودی میباشد)

مشرف به سقوط بود تطبیقات شگفت انگیزی داده که در اثر مجهودات پر قیمت مشارالیه فلسفهٔ مزبور مدت مدیدی استوار باقی ماند .

درین اوقات اخیر هنگامیکه پروفیسر آین شتاین یهودی از المان تبعید گردیده بفرانسه وارد و در (کولیژ دو فرانس) بحیث عضو پزیرفته شد پنلوه نزداو رفته میخواست درباب عقیدهٔ فلسفی خود با او مذاکره نماید . اتفاقاً دران مجلس جمع بزرگی ازعلماء و مبتدیان فلسفه ، المانی ها و اراکین اکادمی و پیروان پروفیسر یهود ، حضور داشتند . دانشمند فرانسوی بافصاحت جذاب و منطق متینی شروع به سخن نموده، کوشش میکرد تا عقیدهٔ دیکارت یعنی فلسفهٔ مزبور را به اثبات رسانیده فلسفهٔ نسبی یا نسبتی آین شتاین را مغلوب نماید ولی هر قدر سعی نمود و هر چند دلائل پیش کرد و تطبقات مختلفه ارائه داد معهذا مطالب خود را چنانکه باید و شاید ثابت کرده نتوانست و بالاخره در موقعیکه باصول منطق قابل تقدیری از روی یك تطبیق روشن مطلب خودرا توضیح کردن میخواست وبعقیدهٔ خودش درهمان بحث به مرام خود که اثبات نظریه اش باشد موفق میگردید ، دفعةً بواسطهٔ تحریف کوچکی رشته بیان از دستش رفته ، نتیجه معکوس ظاهر گردید یعنی بطور غیر شعوری به تأئید نظریهٔ آین شتاین خاتمه یافت .

لهذا ازهرطرف آوازها و کف زدن های تمسخر آمیز بلند گردیده حتی یك نفر ازشاگردان آین شتاین برای توهین او بالهجهٔ مستهزیانه سوال کرد :ـ آقای کارتیزین + ب یا x + y چندمیشود؟

اما آین شتاین که درتمام مدت نطق پنلوه ، تبسم مینمود و گاهگاهی (بفرمائید) میگفت ، حرکت شرافت مندانهٔ بمقابل آن دانشمند بزرگ نموده ، بهشاگرد خویش گفت : آقا ، آیاشما چیز هائیرا که درین مجلس گفته شده ، درك کرده اید ؟ مدعایش این بود که (فهم شما از ادراك این مطالب عاجز است لهذا دران مداخله نکنید) .

پس ازین روز ، پنلوه عقیدهٔ فلسفی خود را تغیر داده ، بکلی پیرو آین شتاین گردید چنانچه درین اواخر راجع بهمقایسهٔ هردو عقیده (مدرسهٔ دیکارت و مدرسهٔ نسبتی) مباحث مبسوطی نوشته است .

خلاصه پول پنلوه همچنان در شعب مختلفهٔ علوم ریاضی معلومات کافی و دسترس کاملی را دارابود ، وبطوریکه از بزرگترین سیاسیون و رجال دولتی عصر حاضر بشمار میرفت ، در فلسفه نیز نظریات وسیعی داشته ودرین شعبه هم یکی از مبرز ترین متفکرین عصر خویش محسوب میشود ،

از آن رو حکومت و تمام ملت و جرائد فرانسه فقدان او را برای عالم علم وادب و مملکت داری ضایعهٔ جبران ناپذیری می دانند و شك نیست که بزودی برای احیای نام بزرگ او اقدامات مهمی بعمل خواهد آمد . چنانچه یك روز قبل از وفاتش ، رئیس جمهور فرانسه برای یادگار اسم او، در (محفظهٔ صنائع وحرف) گالری جدیدی را بنام (پول پنلوه) افتتاح نموده بود .

البر کالمت

دکتور کالمت عالم بلند پایه، شاگرد پاستور معروف نیز از اتفاقات بعمر ۷۰ ساله گی یکساعت بعد از مرگ موسیو پنلوه در منزل خود وفات یافت .

پروفیسر کالمت کاشف وکسن ضدسل

این پروفیسر نامدار در سنه ۱۸٦۳ بمقام نیس تولد شده ، پس از تکمیل تحصیلات خود داخل شعبهٔ طبابت گردید وچون شوق مفرطی به تمرینات وتجارب طبی داشت ، پس ازخروج از مدرسهٔ عالی طب (بریست) بعمر ۲۰ سالگی در ضمن هیئتیکه تحت ریاست امیر البحر (کوربه) بطرف چین روان بود ، بدان سمت عزیمت کرد . و این مقارن وقتی است که پاستور بتازگی وارد جادهٔ افتتاح نظریهٔ خود گردیده بود .

این طبیب جوان بحریه مائل بود که بوسیلهٔ گردش عالم مسائل پاستوری ممالك مختلفه را که برای تحقیقات ما بعد او خیلی مفید میباشد ، مطالعه نماید .

همان بود که در اثر خواهش خودش شامل قشون مستعمراتی گردیده مدتی در افریقا مشغول خدمت گردید . بالاخر درسال ۱۸۹۰ برای اولین بار در مؤسسهٔ پاستور پاریس موقعیت حاصل نموده ذهن خود را به مطالعهٔ امور استاد (پاستور) وقف کرد و چندی بعد به سایگون

(هندچین) مسافرت اختیار و در اولین مؤسسهٔ پاستور که خود آنرا تاسیس نمود ، مشغول طبیقات معلومات جدیدهٔ خویش گردید .

پاستور به صنعت گران فرانسه طریقه های اصول تخمیرالکلی را آموخته بود، آلبرکالمت درین مسافرت خود برای مردم هند چنین اصول ساختن الکل های صنعتی را از مواد نشائسته دار ، تعلیم مینود . پاستور سگ های دیوانه را مغلوب نموده بود ، و بعوض ، کالمت درمستعمرات برخلاف زهر مار کپچه مبارزه میورزید . داکتر (رو) معروف حملهٔ خناق گلو را بواسطهٔ (سرم) ضد خناق بی اثر نموده بود ، کالمت در دوران مطالعات طبی خود ، به همراهی دکتور (بورل) سرم ضدطاعون را کشف کرد .

دکتور کالمت پس از مراجعت بفرانسه ، در سال ۱۸۹۵ انستیتوی شهرلیل را تاسیس نموده و تاوقت جنگ یعنی تسلط المان ، آن را اداره میکرد . و در عین زمان ، تصمیم گرفت که بمثل اکثر همکاران خود ، برای مجادله باآخرین مرض که تا آنوقت به معالجه تن در نمیداد ، اقدام نماید. این مرض مزمن عبارت ازسل است .

موفقیت قیمت دار این عالم بزرگ همان است که از مدتها در جرائد و لولهٔ غربی تولید نموده وآخرین تقریظ آن بتاریخ ۱٤ اکتوبر گذشته در مجلهٔ ایلو ستراسیون پاریس باصورت فتح شرافتمندانهٔ دکتور کالمت ، نشر گردیده است . و درین تذکار اخیر ، دوره های متناوب مبارزهٔ شدید و ظفر یابی قطعی عالم مزبور را شرح داده و اثبات نموده اند که بهترین هادی و معاون او درین موفقیت ها ، نصائح و افکار پرقیمت استاد بلند پایه اش ، پاستور بوده است .

پروفیسر کالمت پس از زحمات زیاد و تحمل بمشقات گوناگون در ظرف مطالعات عمیق ۱۲ ساله بالاخره به کمک همکار باجرئت خویش داکتر (گیرن) وکسن مرض سل را که امروز در عالم طبابت بنام (B. C. G.) معروف است وبرای جلوگیری از سرایت آن مرض مدهش استعمال میشود ، کشف کرد .

چنانچه در فوق به آن اشاره شد ، دانشمند عالیمقام مزبور ، درراه این کامیابی قیمت دار خویش باپیش آمد های ناگواری مقابله و تصادم نموده است . ازآن جمله طوریکه هر کس بیاد دارد در دوران تجارب ابتدائی وکسن مزبور از طرف اطبای دارالتجربهٔ معروف

آلمان موسوم به (لیوبك) حملات شدیدی بر خلاف کاشف آن بعمل آمد . تفصیل آن به اینقرار است که یکبار امپول این و کسن در موقع استعمال نتیجهٔ معکوس داد . بنابران اطبای المان دعوی خصومت آمیزی را بمقابل پروفیسر کالمت اقامه کردند . ولی در اثر تدقیق و امتحان واضح شد که پرستار سهواً بعوض باسیل (جرم ذره‌بینی) حیوانی ، باسیل انسانی‌را استعمال کرده بود نه اینکه و کسن مزبور ، بذات خود نقصی داشته است .

اما آخرین امتحان قطعی و کسن مزبور ، پس از ٧٦ جلسه ، بحضور اطبای تمامی نقاط اوروپا بتاریخ ٦ ماه فروری ١٩٣٢ صورت گرفته ، اهمیت و قیمت آن به اثبات رسید .

خلاصه پروفیسر کالمت درعین حالیکه مشغول تحقیقات قیمت دارعلمی خود بود، پی هم مدارج مهمی را در امور صحیهٔ مملکتی احراز نموده است . چنانچه در سنه ١٩٠٨ طبیب و مفتش عمومی عسکر مستعمراتی ودر ١٩١٩ عضو اکادمی طب مقرر گردید و بعد ها در سنه ١٩٢٦ نشان بزرگ (لیژیون دونور) را حاصل نموده ، بالآخره در ١٩٢٧ به عضویت اکادمی علوم و فنون فرانسه ، مفتخر گردید .

و الحاصل دکتور کالمت که بواسطهٔ اکتشافات پر قیمت خویش عالم بشریت را رهین خود ساخته است ، در تمام اروپا و امریکا از مهمترین اطبای عصر حاضر تسلیم گردیده و در فرانسه نامبرده را جانشین پاستور معروف (کاشف امراض میکروبی) میدانند . چنانچه جنازهٔ مشارالیه با احترامات زائدالوصفی دفن گردید وتلگرام های متعددی ازطرف مراکز علمی و طبی ممالك مختلفه بنام (غم‌شریکی بین‌المللی درین فقدان بزرگ) به مجالس طبی مملکت فرانسه واصل گردیده است .

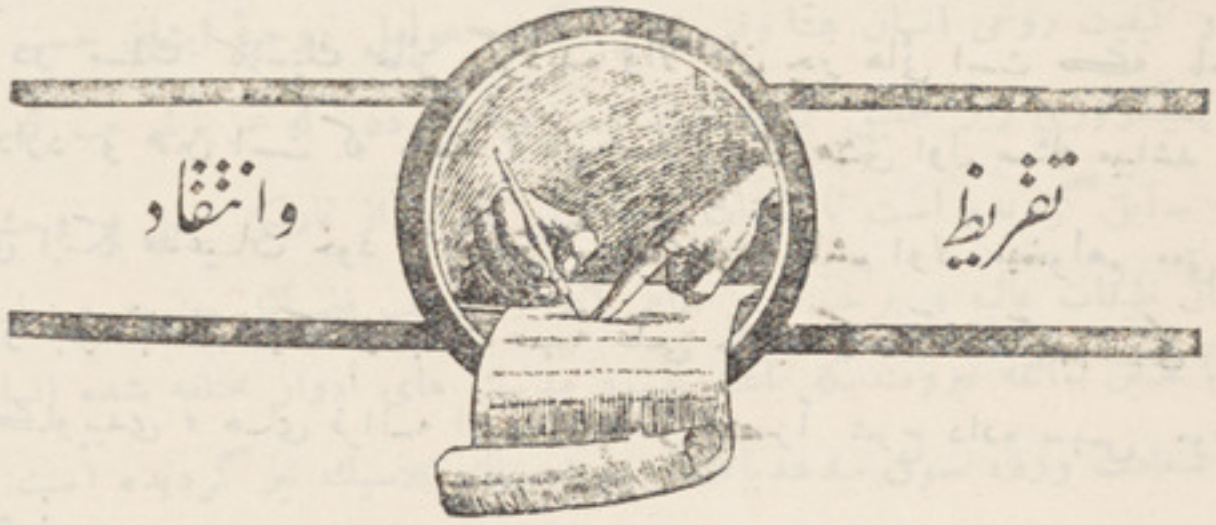

تنقید :

بقلم آقای م . ترکی

فاضل محترم آقای مدیر صاحب ! در شمارهٔ ۲۹ تاریخی اول عقرب ۱۳۱۲ مجلهٔ شریفهٔ کابل به صفحهٔ ۹ مقالهٔ تحت عنوان « مقام ادب و ادبا در حیات بشر » مطالعه کردم که نویسندهٔ آن آقای « جیلانی خان جلالی » بود طوریکه نگارنده با سبك تحریر و ذوق نویسنده گی این محرر معرفت پوره دارم مقاله را از سر تاپا مطالعه کردم یقیناً در تراجم مقامات علمیهٔ نوابغ علمی بجز بعضی جا ها که شاید صفحات مجله استعدادی جهته گنجایش آن نداشت . داد مقام داده اند ؛ ولی در همین صفحه به سطر دهم چنین مینویسند : « علوم فلسفه در قرن ۱۳ کمتر بهضتی کرده آنهم در قسمت مدرسی » و چون بعد از کلمهٔ مدرسی استفهام گذاشته است تصور میکنم خود ایشان هم در تحریر این جمله مشتبه بودند ؛ خوب است اجازه بدهید اشتباه ایشان را حل نمایم :

کلاسیسزم :

گمان دارم وقتی آقای جلالی برای تحریر این قسمت مقاله بمآخذ های خود رجوع نموده اند « کلمهٔ کلاسیك » بچشم شان گیر کرده عادتاً کلاسیك را مدرسی ترجمه فرموده اند در حالیکه ترجمهٔ ی کلاسیك باید لغوچنین باشد و لی کلاسیك اصطلاحاً مسلك معروفی است از فلسفه و ادبیات که از مدنیت های یونان وروم باین طرف در محافل علم طرف اعتبار بوده ژنی های علوم و فلسفه و ادبیات اکثراً بدان مسلك منسوب بوده اند حقیقتاً طوریکه آقای جلالی مینویسند علوم فلسفی در قرن ۱۳ دو باره در لفافهٔ کلاسیك آغاز به انمأ نموده طرفداران جدیدی کسب و برای دوم بار

در مدنیتی که سلسلهٔ آن الی زماننا امتداد دارد شروع به اصلاح افکار و اذهان ابنای بشر نمود رویهم رفته اگر کلمهٔ کلاسیك رادر موارد ادبیات استعمال نمائیم باید مد نظر ما همان شهرت او باشد که در مسلك کلاسیك حائز گردیده والا همان چیز هائی است که بامدارس علاقه وارتباط دارد و همین است که مقصد آقای جیلانی خان مشق اول مسئله میباشد .

برای اینکه مدعیات خود را خوبتر اثبات نموده باشم اولاً میخواهم معنی کلاسیك را از هر دو جنبه باستنادیکه از مجلات مهمهٔ علمی خارجه که مآخذ آنهم یکی از معتبر ترین « آنسیکلوپیدی » های فرانسه است ترجمه و مختصراً شرح داده سپس موضوع اصلی را تعقیب کنم :

معنی کلاسیك :

کلاسیك در موارد مدرسه به چیز های اطلاق میشود که ارتباط آن مستقیماً با مکتب است مثلاً کتاب های کلاسیك میز و چوکی های کلاسیك ، حالات و اسباب کلاسیك ولی در موارد ادبیات مفهوم دیگری داشته معنی آن را میتوان در دو مادهٔ ذیل خلاصه کرد .

۱ :- نام کلاسیك راوقتی میتوان با اسم کدام محرر ویا محررهٔ ضم نمود که دریکی از موضوعات علمی و اجتماعی و . . . . . دارای سلطه و اقتدار کاملی باشد .

۲ :- وقتی میتوان کدام نویسندهٔ را کلاسیسزم و نوشتهٔ او را کلاسیك گفت که از جنبهٔ اسلوب و جاب دقت عامه نمونهٔ امثال خود باشد ویا بیکی از ادوار صنعت وقتی میتوان این نام را اطلاق کرد که با یك ذوق تمام و صحت کامل تکاملی را در حیات اجتماعی نشان داده نمونه های بیشماری را که بتواند ترجمانی مکملی از عصر منسوبهٔ او بنماید بوجود بیارد و بقول یکی ازمنقدین فرانسه یك اثر نه تنها به احتوای معانی قویهٔ خود کلاسیك است بلکه اوصاف ممیزهٔ کلاسیك قوهٔ افاده و موازنه در شکل و اساس و شناختن آمریت ذوق میباشد !

کلاسیك عبارت از ادبیاتی است که در ادوار عظمت واعتلای ملل حادث میشود و بالعکس در اثنای انحطاط و هبوط آثاری از کلاسیك پدیدار نمیباشد بالآخره مسلك کلاسیسزم به‌اتباع خود امر میکند تا اساس وظیفهٔ خود ها را به ایراد سخنان موزون عوام و کلماتی که زادهٔ محاکمه و مداقه باشد بگذارند از همین باعث است که ادبای فرنگ دورهٔ کلاسیك را بدورهٔ « لایموت » تسمیه مینمایند .

علت ظهور کلاسیسزم :

اگر در کیفیت روحی انسان ها وقتی بعمل آمده عوامل روحیهٔ ایشان حسب دساتیر و قوانین مثبتهٔ پسیکولوژی زیر تحقیق گرفته شود احساس میگردد که غریزهٔ حب نفس و میل تحفظ همیشه سایق گردیده است تا طبقات نازله سعی نمایند از تاریکی جهل و وحشت نجات یابند و همچنان طبقات عالیه و برجسته نیز ساعی اند بر مراتب فضائل معنویه و مایملك مادیهٔ خود بیفزایند همین سائقه نیرومندیکه باعث ظهور مدنیت های ادوار مختلفه شده انسان ها را همیشه بسوی سعادت ورفاه سوق میدهدباعث حدوث مسلك کلاسیك نیز گردیده است چه‌طوریکه انسان بعد از مرور چندین ساعتیکه به خانهٔ تاریك بسر میبرد احتیاجی به نور شمس در خود احساس مینماید همچنان انسان های قرون وسطی برای نجات ازتاریکی وظلمت چندین صد سالهٔ قرون وسطائی محتاج چنین نوری بودند تا زاویه های تاریك و مظلم زندگانی پر از قیود وحیات محکوم به مظالم وفجایع ایشان را منور نماید این است که چون تمام ایجادات مولود احتیاج است شخصی موسوم به «دانته» که در آسمان ادب حیثیت یك کوکب درخشانی را دارد با نظریات وعقائد جدیدی که بعدها طرح ادبیات کلاسیك برروی آن ریخته شد از افق ایطالیه طالع گشت این شخص همان داعیٔ است که شالودهٔ رنساس را هم طرح فرموده است و حتی میتوان ادعا کرد همین طرح نوینیکه بعد از قرن ١٤ در ادبیات مشاهده شده به نام رنسانس تعبیر شد غیر از مسلك کلاسیسزم چیزی دیگری نبود چه اگر بتاریخ ادبیات مراجعه شود درك میگردد همان ذواتی که رول های عمدهٔ رنسانس را به عهده داشتند اکثراً منسوب به مدرسهٔ کلاسیسزم بوده اند .

دانته به‌سنه ١٢٦٥ متولد و به سال ١٣٢١ مرده است این شخص اولین کسی است که در نهضت اخیره (یعنی همان حرکتی که مدنیت کنونی مولود آن است) زبان عوام را اعتبار داده به لسان عامیانه ، کمیدی معروف خود را که‌بنام « کمیدی دیوین » معنون بود بزبان ایطالوی نوشته انتشار داد ! این کمیدی چون به جدید ترین اسلوب تحریر گردیده زادهٔ فکر و قریحهٔ شخصی بود که بتمام علوم عصریهٔ خود مجهز بوده است لذا در تمام طبقات تاثیر مطلوبی بخشید ؛ متعاقب این شخص و عقائد ادبی او که شالودهٔ مسلك کلاسیسزم را ریخته زمینهٔ رنساس را حاضر کرد شخص دیگر موسوم به « په‌ترارك » که به سنه ١٣٠١ متولد و به سنه ١٣٧٤ مرده است دنبالهٔ افکار دانته را تعقیب نمود ولی این نویسنده هم آثار

خود را بزبان لاتین مینوشت و هم مفتونیت مخصوصی باثار کلاسیك محررین قرون اولی (لاتین) درسر داشته تتبعات ادبی خودرا از زمانه های بسیار قدیمی آغاز کرد چون معلومات این شخص درآثار کلاسیك قرون اولیه لاتین وسعت یافت مجبوریتی در خود احساس نموده تا اصل ریشهٔ آن را بدست آرد همین است که چون ادبیات لاتین مولود افکار عمیقه نویسنده های یونانی است لذا مجبور شد تا زبان یونانی راهم آموخته از افکار « هومر » و افلاطون مستفید و در تحریرات خود به « ایلیاد » و « اودیسه » (۱) اتکاء نماید ؛ بعد ازانکه این نویسنده تاحدی جهته تعمیم افکار کلاسیسزمی مساعی بخرچ داده آثاری نوشته از دنیا در گذشت شخص دیگری که در حیات معاصر او بود دنبالهٔ افکار اورا رها نداده در تعقیب خیالات « تتبع در ادبیات قدیم لاتین و یونان » او سعی بلیغی نمود این شخص موسوم به « بوکاس » بوده در بین سنوات ۱۳۱۳ و ۱۳۸۰ میزیسته است .

ادبیات قدیم یونان و لاتین که این‌دونفر نویسندهٔ ایطالیه را مفتون خود نموده بود ادبیاتی بود که مثل ادبیات قرون وسطی بچهار دیوار های محدود تعصب آمیز کلیسا محصور نبوده تمام آن‌ها از اساطیر پرمعنی ملهم بوده مروج عناصر آزاد و حر خیالهای بدیع نویسنده های آن عصور بوده است ازین جهة اگر دانته را مؤسس این مسلك بدانیم باید حق تمیه وانکشاف آن را به «په‌ترارق» و بوکاس داده خدمات آن‌ها را که در راه دریافت ریشهٔ این مسلك انجام داده اند تقدیر نمائیم :

این است وقتی بحث‌درین جا میرسد باید ایقان نمود که مقصد آقای جلالی از « مدرسی » کلاسیك بوده وکلاسیك‌هم دارای همین مفاهیمی است‌که اجمالاً بدان اشاره شد و دراینکه این‌مسلك‌چطورازایطالیه‌که مطلع‌آن است بتمام اروپاسرایت نموده‌عالم ادب‌وادبیات اروپارا تنویر نمود ؟ این خود بحث علحدهٔ ایست که اینك شرح داده میشود (۲)

تعمیم کلاسیسزم :

چون هر عصر اقتضای مخصوصی داشته عوامل روحیهٔ ملل در تحت تاثیر اوضاع محیط

(۱) ایلیا دو اودیسه از منظومات همر است که در ذات خود یکی از قدیم ترین اشعاری است که تاکنون باقیمانده ، ایلیاد متعلق بجنگ معروف تروا است .

(۲) در اطراف کلاسیسزم جهته رفع اشتباه کافی بود همین قدر ایراد گردد ولی اهمیت موضوع و انکه در مطالعهٔ کتب جدیده در موارد ادبیات و سائر شعب آن همیشه بااین لغت برمیخوریم لازم دیدم معلومات مفصل تری‌را تقدیم نمایم .

(چه محیط های طبیعی وجغرافی و چه محیط های اجتماعی) روبه تغیر میرودلذا ادبیات هم چون زادهٔ عقول و مدارك افراد است ازین جهة ادبیات یك عصر با عصر دیگر و از یك ملت باملت دیگر یا بکلی طرف مقایسه نیست و یا اقلاً در بعضی موارد میتواند چنان فارقهٔ نشان بدهد که مترجم احساسات آن ملت باشد ازین جهة طرز نوین کلاسیك یعنی همین مسلکی که افتخار ابتکار آن به دانته وانتأ آن به « په‌ترارك » و « بوکاس » و تعمیم آن در اروپا که بعداً در قرن ۱۷ در فرانسه به منتهای عروج خود واصل شد به « مانویل کریزولوراس » عائد میشود با طرز کلاسیك یونان ولاتین چندان مشابهتی ندارد زیرا وقتی که این سیستم از ایطالیه نشئت کرد و سلسلةً به فرانسه وارد شد فرانسوی ها و ملل دیگر آن را مطابق زوق خود ها تغیر داده دران اصلاحاتی نمودند تا اینکه در قرن ۱۷ در فرانسه بحدی تکامل نمود که گوئی موطن او فرانسه بوده است ؛ بهر حال همان سنخ تمدنی که از ادبیات کلاسیك در یونان تولید گردیده بود در اروپا بوجود نیامد چه ادبیات وقتی که از یك ملت به ملت دیگر منتقل میشود مطابق عقیدهٔ گوستاولوبون « در قالب روح ملت ثانوی ریخته شده بر حسب اقتضای ظرفیت خود رنگ دیگری میگردد » و البته تاثیرات آن هم در حیات اجتماعی ملت ثانوی مطابق ملت اول نیست ازین باعث اگر کلاسیسزم در یونان مدنیت علیحده و در اروپا مدنیت علیحده را بوجود آورد دلیل آن را فقط از تباین ذوق و حالت روحیهٔ ملل مذکور باید جست که اولی را در تحت تاثیر عوالم زیبای طبیعی دارای یك نوع قریحه و دیگری را در زیر اثر هوای مرطوب و پر از سیس صاحب قریحهٔ دیگری نموده است والافرق در ما هئیت کلاسیسزم آن نبوده است مقدمه طول کشید خوف فوت مطلب وادار میکند تا این بحث را درین جاختم کرده دوباره بر گردم و موضوع اصلی را تعقیب کنم .

در بالا گفتم مؤیدین افکار و عقائد دانته درابتکار مسلك کلاسیسزم په‌ترارك و بوکاس بود این دو نفر طریقه و اسلوبی را که درادبیات تعقیب مینمودند « ئه‌ومانیزم » نام داده اواین مرکزی را که جهة اشاعهٔ افکار خود اختیار کردند شهر فلورانس بود سپس شخص دیگری موسوم به « مانویل کریزولوراس » که در بین سنوات ۱۳۵۵ - ۱٤۱۵ میزیسته است و منسوب بهمین مسلك بود بر حسب ماموریت رسمی که از طرف امپراطوربیزانس باوتفویض شده بود مکلف بود تا زمینهٔ اتحاد روی ها و ملل لاتین را بر علیه تورك ها تهیه نماید همین بود که این شخص پیش رفت نظریات خود را در سایهٔ توحید ادبیات مؤثر دانسته اقدام کرد تا

مخصوصاً به ایطالیه آمده اولاً در فلورانس و میلان و و ندیك آغاز به تدریس لسان یونانی نماید بعد ازان که وظیفهٔ خود را در ایطالیه تا حدی انجام داد وارد روم و پاریس شده تا اندازهٔ توانست در تعمیم « ئه و مانیزم » موفقیت حاصل نماید ؛ بعد ازین چون تعلیم مقدماتی لسان یونانی ذریعهٔ این شخص در ایطالیه و روم و ملل لاتین مروج گردیده اشخاصی پیدا شدند که به لسان یونانی پوره آشنا گردیده آثار بر جستهٔ یونان را طرف استفادهٔ خود قرار دادند ؛ حرص استفاده واستلذاذ روحی ازشاه کاری های قلمی یونان اخیراً چنان ملل ، ایطالیه و روم و اروپای وسطی را فرا گرفت که از یك طرف دسته های زیاد متخصصین لسان یونانی را در ممالك خود طلب میکردند و از طرف دیگر جمعیت های زیادی از ارباب ذوق برای تعلیم لسان یونانی وارد اسلامبول میگردیدند در همین اوقات مطبعهٔ گوتبرگ هم ایجاد و تاسیس گردیده در انتشارشاه کاری های قدیمهٔ محررین یونان مدد بزرگی بهم رسانید (۱۴۰۰) تا اینکه رفته رفته ادبیات اسکولاستیك « ادبیات کلیسائی ومدارسیکه زیرا اثر کلیسا اداره میشد » افول و به عوض آن مسلك کلاسیك قائم گردیده آثاری را بروی کار آورد که هم از روی سلاست معنی و هم از جنبه اسلوب و افاده یکبار انسان ها را از خواب غفلت بیدار کرد تابه تکالیف خود پی ببرند ؛ این مسلك چون قضایای حیات انسانی را بالهجهٔ عامیانه و اسلوب صحیح و افادهٔ متین شرح میداد مقبول تمام طبقات واقع شده به زودی روبه تعمیم رفت و باندك زمان به ممالك فلمنگ ، المان ، فرانسه سرایت نموده مصدر انقلاب ادبی گردید ؛ و حتی میتوان مدعی شد که همین مسلك باعث ایجاد « کولژ دو فرانس » گردیده جریان ئه و مانیزم را تسریع و شالودهٔ ادبیات جدید فرانسه را ریخت (۱۵۳۰) .

اولین شخصیکه در فرانسه ممد جریان ئه‌ومانیزم بوده « هومر » و دیگرآثار برجستهٔ یونان را به سمع ملت فرانس تبلیغ و باعث تقویهٔ « کولژ دو فرانس » گردید موسیو بوده متخصص لسان بود که از شخصی موسوم به « لاسکاریس » رومی زبان یونانی را آموخته مسلك کلاسیزم را مسلك رسمی ادبای فرانسه قرار داد ؛ این شخص بعدازن که در سنه ۱۵۴۰ مرد دوتفر شاگردان او که یکی‌موسوم به دانه ش (Danes) و دیگری « رونسار » بود رشتهٔ اصلاحات ادبی مسیو بوده را از دست نداده رونساو میخواست بعد از احیای آثار ادبیهٔ قدیمه ادبیات جدیدی که مخصوص ملت فرانسه باشد بوجود آرد نیل باین مقصد را در حرمت به لسان فرانسه و صندیت به ذهنیت جدیده و مخالفت به ادبیات اسکولاستیك دانسته اشخاصی را که به لسان

لاتین چیزی مینوشتند طرف تنبیه و سر زنش واحیاناً معرض انتقاد قرار میدادند ؛ این ها معترف بودند که لسان فرانسه یك لسان فقیری است و حتی فقر آن را هم اثبات کرده بودند ولی امیدوار بودند که در اثر اصلاحات اساسی میتوان این زبان را مستغنی گردانید بالآخره رونسار ورفقای او واخلاف ایشان که عبارت از ۷ نفر بوده جمعیت خودها را «پله‌یاد» یعنی پروین نام داده بودند از یك طرف برای جلوگیری از نفوذالسنهٔ خارجه چاره های درستی اتخاذ و از جنبهٔ دیگر کلمات و لغات غیر مروج را از لسان روستائیان داخل ادبیات نموده در محبت لغات و کلمات وطنی بحدی اظهار حرارت و تعصب کردند که ملزمین مخالفت را قابل جزای سنگینی میدانستند ؛ ولی مع ذالك لغات‌السنهٔ خارجه چنان بشدت داخل زبان فرانسه میشد که جلوگیری ازان خالی از اشکال نبود تااینکه خود اخلاف رونسا هم کم کم عادی به اخذ بعضی از لغات خارجه شده اخیراً در اخذ استعاره ها و الفاظ موکده راه افراط را گرفتند درین وقت ماهیت کلاسیسزم فرانسه به‌حال اختناقی درآمده محتاج کدام مصلح صاحب‌قریحهٔ بزرگ‌ودماغ نیرومندی بود، تابتواند عوارض مختنقه‌رارفع نموده استقلال زبان‌فرانسه رادوباره تامین نماید. این است که در سنه ۱۵۵۵ شخصی موسوم به «ماله رب» متولد شده بعد از اکمال تحصیلات و کسب معلومات ادبی تاسنه ۱۶۲۸ که سال وفات او بود درطی یك سلسله زحمات طاقت فرساتوانست‌لسان فرانسه را دو باره مستقل وباعث ایجاد طرز نوینی در ادبیات گردد .

چون مسلك کلاسیسزم بعد از اینکه از ایطالیه درقرن ۱۳ طلوع کرد و ذریعهٔ رجالی که در فوق نامبرده شد بدول اروپا سرایت نمود در فرانسه الی قرن ۱۷ به منتهای عروج خود واصل و بالعکس در ممالك دیگر اروپا مثل انگلستان و آلمان و غیره قبل ازان که تکامل نموده طرفدارانی بخود کسب نماید . محکوم به ضعف و انحطاط شد . لذا مسلك کلاسیسزم‌را اگر مال ملی فرانسوی ها بگوئیم غلط نخواهد بود ازین جهته‌در ذیل بهر اندازه تشریحاتی که درین مسلك داده بود مربوط به فرانسه و از منسوبین فرانسوی این مسلك خواهد بود :

تقریظ :

آقای عبدالحی خان حبیبی که از جملهٔ نویسندگان معاصر وطن واحساس خیلی نفیسی بمفاخر و شئون ملیه و ذوق بآثار فضلا و مشاهیر تاریخی مملکت دارند ، اینك مقالات چندی بانضمام تقریظ دیوان شهریار فقید اعلیحضرت تیمورشاه بمجلهٔ کابل اهدا فرموده اند .

مجلهٔ کابل علاوه باین کمك قلمی شان که خیلی متشکر و ممنون از آقای موصوف میباشد ، زحمات و مساعی جناب شان را در نگارش این مقاله که با تمام توجه دیوان این شهریار شاعر وطن را با نظر عمیقانه دقت وشرح مبسوطی در اطراف آن نگاشته اند خیلی تقدیر نموده با امتنان مخصوصی مرتباً بدرج این مقاله وباقی هدایای ارسالی شان صفحات خودرا وقف وحاضر خواهد نمود.

دیوان اشعار اعلیحضرت تیمور شاه

یکی از آثار منظومهٔ گم شدهٔ که تاکنون در ردیف دیگر آثار ادبیهٔ وطن ، ازان تذکاری نرفته (دیوان اشعار و غزلیات اعلیحضرت تیمور شاه سدوزائی افغان) است ، که خوشبختانه به اثر جستجوی زیاد ، درین روز ها بدست آمده است ، وجود این دیوان یك اثر نفیس ادبی را در تاریخ ادبیات مملکت ما می افزاید ، یکنفر شهنشاه شاعر را درجملهٔ سائر شاهان سخنور این کشور چون محمود زابلی وعلاء الدین غوری ، احمد شاه کبیر و غیرهم زیاده میکند .

چند سال پیشتر نام اعلیحضرت تیمور شاه افغان را در ردیف شاهان و امراء شاعر به خطابه راجه سرکشن پرشاد صدر اعظم مملکت آصفیهٔ دکن (که بعنوان « شعر پارسی سلاطین و امراء » در شعبهٔ جامعهٔ معارف حیدر آباد دکن القا کرده است (۱)) خواندم ، درانجا چند بیتی را منسوب باعلیحضرتش نوشته اند ، ازان هنگام ، بجستجوی دیوان مذکور افتادم تا که خوشبختانه اخیراً موفق شدم ، آن را بیابم ، این دیوان دارای (۱۶۶) صفحه به قطع ۲۱ ونیم × ۱۳ سانتی است ، که بر کاغذ قوقندیٔ قدیم نگاشته شده ، در پایان آن تاریخ ختم آن را چنین نوشته اند :

۱ — این خطابهٔ ادبی ، در روزنامهٔ گلشن منطبعهٔ طهران از نمره ۲۰۵ سال سیزدهم در چند شمارهٔ آن انتشاره یافته است .

پس از حمد و نعت خدا و رسول — که هست احسن و املح هر کلام
کنم شکر بسیار تیمور شاه — به درگاه فرمانده خاص و عام
که تسوید این نسخهٔ دل فریب — ز منظوری آورد ، رو در نظام
بمعنی سراسر غزل های اوست — غزالان ولی از عبارت بدام
بود بیت و هر فرد او دفتری — ز معنی و لفظ و عبارت تمام
ز خواننده امید این است و بس — که گویند بر او درود و سلام
چو پرسند از سال انجام او — « بگو باد گلزار فیضش مدام »

مصراع اخیر بحساب جمل (۱۱۹۹) است ، که سال ۱۳ سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه است ، اما همین نسخهٔ دیوان بخط غلام محمد کابلی تحریر یافته که تاریخ نگارش روز پنجشنبه ۵ شوال ۱۲۶۹ ه است متاسفانه خط این نسخه خوب نی ، بلکه اغلب الفاظ آن بزحمت خوانده میشود ، وغلطی های فاحشی دارد ، که زائیده قلم نگارندهٔ آن است .

این دیوان دارای ۲۱۹ غزل و ۱۵ رباعی و تقریباً ( ) بیت و زادهٔ قریحه آبدار ذات شاهانه اعلیحضرت تیمور شاه افغان میباشد .

احمد شاه از شاهنشاهانی است که علاوه بر شمشیر کشور کشائی و جهانگیرانه ، دارای قریحهٔ بلند ادبی و علمی هم بود ، ذات شاهانه اش ـ ارادتی به ادبا و عرفای دانائی داشت ، یکدیوان نفیس ادبی را بزبان ملی پشتو بیادگار گذاشته اند ، اعلیحضرتش در عین سطوت و عظمت شاهنشاهی ، معلومات وسیعی در تصوف اسلامی داشت ، غالباً با فضلاء و عرفای عصر بسر می برد ، و اینها را خوب می پرورانید .

ذات شاهانه اش ، عرفان و تصوف اسلامی (۱) و فضیلت علمی و ادبی را توام بشمشیر استقلال و وطن خواهی ، و کشور کشای دانسته ، سیف و قلم را هم ردیف می شمرد (۲) .

(۱) اعلیحضرت احمد شاه علاوه بر دیوان پشتو که دارای نکات ارجمند عرفانی است ، بعضی جمله های حکمیه و اقوال منظوم و منثوری در تصوف و عرفان بعربی دارند ، که محمد غوث ابن ترکان ابن تاج خان در هندوستان با شارهٔ اعلیحضرتش : شرحی بنام (شرح الشرح ـ تقریباً در ۳۰۰ صفحه درفارسی بران نوشته است . این کتاب که دارای مباحث عمیق در تصوف اسلامی است ، یك نسخهٔ قلمی آن منحصر بفرد ، بخط ملابقا مؤذن موجوده و متعلق است به جناب ملا نجم‌الدین صاحبزادهٔ مجددی کوهستانی .

۲ ـ مثلاً : دربن‌ابیات، لسان‌شیرین ادبی‌وی ، از روی سلحشوری ، وهمت شاهانه عالیش چنین ترجمانی می‌کند:

چه برکری می خدای لاس پر رقیبانو — تری به زه دهند پر لور په تماشه زم
چه د هند دملکو فتح می روزی شوه — نو ایران لره په توغ په نغاره زم

اعلیحضرت تیمور شاه فرزند و خلف احمد شاه کبیر ، نیز دردبستان ادب و دانش آن شاهنشاه علم دوست پرورده شده و از منبع عرفان و فضیلت والد بزرگوار خود ، زلال معرفت خورده است .

اعلیحضرت تیمور شاه در عین حیات پرسکون ورفاه آمیزی که داشت ، باز هم ازامور سلطنت و شئون مملکت ایمپراطوری غافل نبود ، چندین بار بسوی هند و پنجاب رفته ، و درداخل مملکت قیام و شورش های اندرونی را فرونشاند ، و ایام حیات را باکامگاری ، وراحت خوبی بسربرد چنانچه در اغلب غزلیات خود باین مرام اشاره میکند :

شکوه‌از کوکب اقبال‌ندارم «تیمور» تخت شاهی بود از طالع فیروز مرا

❀

❀ ❀

میکنم «تیمور» دایم‌شکر احسان‌خدا داده تخت‌سلطنت آنذات بی‌همتا مرا

❀

❀ ❀

لشکر بخت من ازهمت شاهی «تیمور» سوی‌شهری که‌رخ‌آورد‌بهرباب گرفت

سفینهٔ اشعار اعلیحضرتش ، همچون غزلیات شعرای آن عصر ، مضامین خوب عشق‌دارد، که در لطافت و جزالت از ادبای معاصر ، یاشعرای که از طبقهٔ اوسط بسبك هندی سخن سروده اند ، عقب نمی‌ماند ، دربسیار جایها ، طوری که دربین شعرای پارسی زبان معمول بوده است (۱) به جواهر درخشان اشعار وآثار شیرین قریحهٔ شاهانهٔ خود بالیده ومیگوید :

«شاه‌تیمور» چکدشهد زشعر ترمن کرده‌شیرین سخن‌آن لعل‌شکربار مرا

❀

❀ ❀

بگلشن‌رنگ گل‌پنهان‌شهٔ‌تیمور نمی‌ماند؟ بود معنای‌رنگین‌ظاهراز طرح بیان‌ما

---

[۱] مثلا :

هر سخن کز خامه ام میجوشد الهام است‌و بس

[بیدل]

بمعنی بلفظ نازکی پیوند میکنم بوی گلی بیرگ گلی بند میکنم

(شوکت)

علی چون من نیاید شاعری اعجاز پردازی که گوهر میکشد در رشته های‌تار مسطرها

[ناصرعلی]

کنون زطبع بلند خودم یقین گردید که برزمین غزل نیز آسمانی هست

[مظهر]

به‌هرکجا که غزال معانی است « افغان » اسیر رشتهٔ اندیشهٔ رسایٔ من است

افغان هوتك

❁
❁ ❁

طبیعت ، شه تیمور ، در سخندانی زفیض مطلع ابروی یار موزون است

یك نگاه سرسری به دیوان تیمورشاه

نظر به آثار گرانبها و غزلیات این شهریار ادیب ، وظیفهٔ ادبای نقاد ، و فضلای سخن فهم وطن است ، من تنها در حین مطالعهٔ دیوانش ، یاد داشتهای گرفته ام ، که درینجا تقدیم آن به پیشگاه وطنان ادب دوست بی مناسبت نخواهد بود ، اما این یك نگاه سر سری است ، تا جائیکه قلم رسائی داشت ، چیزی بران نگاشتم ، ادبای نیرومند وطن ، نگارنده را به نارسائی فکر ، و قلت معلوماتم خواهند بخشید .

مناظر

مناظر طبیعیه ، و شاه کاریهای رسام قدرت که دنیای مارا با قشنگترین و زیباترین نقوش و تابلو های دلفریب و روح بخشای پیراسته است ، از هر چیز بیشتر نظر نقاد ، و موشگاف شاعر را بخود جلب می کند ، از همین جاست که مهمترین بهرهٔ ادبیات پارسی به وصف مناظر طبیعی مخصوص است ، اگر دواوین ادباء واساتید بزرگ شعر پارسی را بپالیم ، به اغلب قصائد و غزلیات و بهاریه ها و خزانه ها ، خصوصاً تشبیب قصائد غرای آنها مناظر قشنگ و صفاناك کشور طراوت بار خود را ستوده اند .

چون آب و هوای دلاویز ، و فضای جان بخشای وطن عزیز ما از هر حیث ، بوجود مناظر دلربای مساعد است ، لهذا ادبای حساس و سخنوران معروف این گلزمین چون عنصری ، فرخی و غیره ادبای دربار غزنین ، و دیگر نقاط وطن ، بیشتر درین زمینه استادی ، و شیرین سخنی خود را آشکارا ساخته اند .

اعلیحضرت تیمور شاه در سر زمین سر سبز و شادابی مانند کابل ، و افغانستان بسر میبرد ، و عندلیب گلستان کوهستان سر سبز کابل میبود ، وقتیکه زمستان می آید ، صر صر برودت آلود شتوی می وزد ، دنیای کابل را سر تا سر انجماد و افسردگی میگیرد ، کوهسار کابل را ، ردای سپید و نقره فام برف از نظر ها می پوشاند ؛ اعلیحضرت تیمور شاه از فراز بالاحصار و قصر شاهانهٔ خود این منظرهٔ دلچسپ را به تقاضای روح سلحشوری و جنگجوئی افغانی خود ، به تلازم محاربهٔ سرما و گرما در یك تغزل چنین تصویر می کند .

چون از کمین سرما ، ترکان کمان کشادند — بر کوهسار کابل ، خفتان ز نقره دادند
سلطان دی چو بگذشت بر تخت عاج ، فوجش — دست ادب سینه وز پیش ایستادند
فرمود تا نمایند ، تاراج گلستان را — دست تظلم آنها بر گلستان کشادند
از بیم لشکر دی . . . . شد . . . . پوش — سیمین . . . . نظر کن بر آب چون نهادند ؟
اشجار باغ یك سر بی برگ و بار گشتند — داد برهنگی را اطفال شاخ دادند
چون فوج دی در آمد در باغ بهر یغما — شمشاد و عرعر و سرو لرزیده ایستادند
گلشن کشیده بر سر از برف چادر آنجا — ریحان و سنبل و گل بر مرگ دل نهادند
لاله بطرف دامان زین غصه داغ بر دل — شمشاد و سرو عرعر از پای او فتادند
بلبل به ماتم گل ، قمری به ماتم سرو — داد فغان و زاری در کنج غم بدادند
زایل شد از نباتات ، یك سر نمو و اکنون — در خاصیت تو گوئی یك سر همه جمادند
باد خزان کند چون زین گونه ترکتازی — خوبان صحن گلشن بر باد زین عنادند
مرغان باغ و گلشن از ترکتاز سرما — جمله ز آشیانها ، آواره در بلادند
افزود از گل سرخ در دهر قدر آتش — از بس که مردمانش در بزم جای دادند
گردید آب و آتش با خاك وباد یکسان — اندر جهان عناصر گوئی ز یك نژادند
پوشید آسمان را خاکستری لباسی — اجرام آن سراسر پوشیده زین رمادند

❀

❀ ❀

شد موسم زمستان ، مستان ببزم شاهد — درهای عیش بر روخ ، ازهر طرف کشادند
مطرب بده بشارت پیران پارسا را — شکرانه گو حریفان در پای خم فتادند
سبزان هند دارند گرچه بسی ملاحت — خوبان پارسی . . . . بسی زیادند
گلبن شگوفه دارد از برف در گلستان — جمی بدین تماشا ، رو سوی باغ دارند

خرگاه گرم مارا هنگامه گرم « تیمور »
خرگاه آسمان را . . . . . (۱)

(۱) متاسفانه خط این دیوان آنقدر بد وبی نظم است ، که اغلب بیت های آن خوانده نمیشود ، وبسیاری از کلمات ، از قلم کاتب مانده است آن جایها خوانا نبود نقطه گذاشته شد . و هم این غزل ، انتخاب از دو غزل خزانیه است ، که ابیات خوانای آن درینجا نوشته شده است ، از همین سبب بعضی قافیه‌ها تکرار است ، چون کشادند ، دادند ، نهادند .

شور انگیزیها و قشنگی های بهار ، یك مضمون مبتذل و معلومی است ، خزانیه ها را هم شعرای سلف و خلف سروده اند ، اما قریحهٔ پر ابتکار ، و نزاکت آفرینی می خواهد ، که در مناظر حسرت انگیز خزان و تاراج گلستان ، موشگافی نموده ، مضمونی بیافرینند ، که خواننده را نشاط و هیجان دست دهد ، شاعری برگ ریزیها و منظرهٔ حزن آلود خزان را دیده ، با یك مضمون بدیع ، و ابتکار ادیبانه ، گلستان خزان زده را بنظر خواننده ، زیبا و دلچسپ می نماید :

برگ ریزان تو خوشتر بود از گلریزی دربهار آنکه ترادید ، چه گلها چیده ؟

شهریار شاعر ما هم در بیتی که بمقطع تغزل بسته است ، منظرهٔ عجیبی را تصویر میکند ، واقعاً هم منظرهٔ درختان باغ ، در زمستان ، و برف باری خیلی طرفه و حیرت انگیز است ، برف بر شاخسار باغ همچون جوش شگوفه و گلهای بهار بنظر می آید ، اینچنین مضمون آفرینیها ، اختصاص بشاعری دارد ، که در گازار زمینی مانند کابل حیات دارد ، شاعر ریگستان ومناطق گرمی که بهار ، گلزار ، خضارت ، برفباری را ندیده است ، چنین مضمونی بسته نمی تواند .

بقیه از شماره ۲۹

ترجمه سید قاسم خان ترجمان

افغانستان ۱۳ قرن پیش

هونتسین هم این اختلاف را احساس و ذکر کرده است: «درلان پو (لمپا کا لغمان حاضره) زمین برای زراعت برنج مستعد است و مقادیر زیاد بیشکر بوجود می آورد . . .

آب و هوا بقدر کفایت ملائم است اگر چه بعضی یخ بندی ها دارد اما هرگز برف نمی بارد . » همچنین هونتسین مخالفت نژادی رانیز ملتفت شده وهمان طوریکه دربالا، خصوصیات نسلی بلخ ، بامیان وکاپیسا را شرح داده ، درینجا هم جنگجویان افغان توجهٔ او را بطرف خود جلب نموده است : « اهالی به راحت ومسرت زنده گی میکنند ونغمه سرائی و آواز خوانی را خیلی دوست دارند . طبیعت سرشار ، محجوب داشته زرنگ و تیز فکر میباشند . باهم دیگر خود باوضع بی ساخت رفتار مینمایند وهیچ وقت یکی از آنها دیده نشده است که بمقابل دیگر تملق نماید. جثهٔ شان خورد است وحرکات چالاك و طبیعی دارند . اکثر آنها از پارچهٔ پنبهٔ سفید لباس میپوشند وخوش دارند که البسهٔ خود را باتزئینات تیز زنگ (شوخ و درخشان) تزئین به بندند . » آیا بهتر از این تصویریکه هونتسین دران باشندگان این قسمت را تعریف میکند و در عین حال آن را بانقشهٔ که بالاتر از شجاعت بی ساخت ، خشونت و وفاداری دلاورانهٔ کوهستانی های هندوکش، ارائه داده است مثیل وشبیه نشان میدهد ،یك تابلوی عجیب تری امکان دارد ؟ وانگهی، درزمانهٔ هونتسین مردمان لمپا کا، بزیر اقتدار حکومت افغانی کاپیسا، درآمده بود.

به جنوب شرق لمپا کا شهر قدیم نگار ها را که موسیو فوشه و همکارانش ، موقع آن را کشف کرده اند وباشهر جلال آباد(واقع درجنوب غرب رود کنر ورود کابل) مقابل است،

وقوع داشت . اهمیت شهر نگارهارا در زمانهٔ بودائی، از روی وسعت وتعداد خرابه‌ها بخوبی واضح میشود . موسیو فوشه مینویسد : - « استوپه ها ، معابد غار های ویران و نیم ویرانی که از سمت شمال درپای کوه های مرتفع کافرستان که تا ساحل مقابل رود کابل پائین میشود ، از سمت غرب در طول سیاه کوه که در عقب آن ولایت مرتفع کابل مستوراست و از جانب جنوب در دامنهٔ جدار سنگی که بقسم بریده گی به سفید کوه منتهی میگردد وقوع دارد ، احاطهٔ باشکوه و قشنگ شهر کهنهٔ بودائی را نشان میدهد . »

هونتسین بعضی از ابنیهٔ قدیمی آن را ذکر کرده است . طرزبیان او بقرار ذیل است : «بفاصلهٔ ۲ (لی) (۱) جانب جنوب شرق نگار ها را استوپهٔ بزرگیست که ۳۰۰ قدم وسعت دارد ، و در قدیم بواسطهٔ آسوکا امپراطور هندی بنایافته بود . » حقیقةً این بنای عظیم الشان در زمان آبادی خود ، اهمیت زیاد داشته و مشهور ترین افسانه های بودائی در خصوص آن وجود دارد : به این تفصیل : -درعهد قدیم ، یك جوان همانکسیکه بعد ها در اثر تغیر جسد و یافتن روح یکی از الهه - بودای معروف (ساکیا مونی) شد . درهمین استوپه بابودای همان زمان موسوم به (دیپانکارا) ملاقی شده در اثر الهام باطنی شدید بمقابل او بزمین افتاده و موهای درازش مثل فرش بسیار قشنگی ، روی خاك پریشان گردیده بود ؛ وبودای دیپانکارا به پرستندهٔ خود از عروج آیندهٔ او بدرجهٔرب النوع بودا خبر داده بود صحنهٔ منقوش این افسانه را موسیو فوشه در تصاویر برجستهٔ آثار گریکو بودیك گند ها را یافته است . در دیگر استوپه ها و معابد لمپاکا استخوان جمجمهٔ بودا (موسوم به اوشنیشا) یلان کشیشی (سمکاتی) و عصای او که حلقه های آن از مس صیقلی و دستهٔ آن از چوب صندل بود ، وجود داشت . در حقیقت تمام این منطقه به اثر تدین آسوکا ، تقدس نمائی شاهان هندو گریك (هندی و یونانی) وزهد پرستی و فداکاری کانشکا، برای بودائیت بمنزلهٔ یك زمین مقدس جدید گشته بود ، اگر اراضی کنگا برای اینکه دران صحنه های زندگی زمینی ساکیامونی بوقوع پیوسته ، بر خود ببالد درهٔ کابل هم میتواند که بواسطهٔ تعداد معابد ، استوپه ها واقعات شگفت انگیز حیات افسانوی بودائی و یاموجودیت ماقبل آن ، که در خاك او وجود یافته ، افتخار و مباهات نماید . بهمین مناسبت است که اهمیت لمپاکا همیشه یك امر غیر قابل بحث بوده و هیچ کس شك نمیتواند که در سابق بودا بالذات از راه فضاء برای دیدن آن نیامده باشد .

(۱)مقیاس طول چینی ها

متفرقات

P. 80
30d year
1933

افغانستان از نقطه نظر فضلاي هندوستان

مجلهٔ کابل به نمرهٔ (۳۰) در نظر داشت شرحی ازمجاري مسافرت فضلاي محترم هندی ، جناب علامه داکتر سر محمد اقبال صاحب و جناب فاضل سر راس مسعود صاحب ، و جناب علامه سید سلیمان صاحب ندوی و باقي رفقاي سفر شان نوشته ونظریات عالي واحساساتي‌را که این‌بزرگان عالم اسلام وفضلای محترم مملکت همجوار نسبت بافغانستان ما خالصانه اظهار میفرمایند ازان شرح داده و ضمناً بوسیلهٔ این مجله از جنابان شان تشکری نموده باشیم ، ولي بد بختانه حادثهٔ شهادت اعلیحضرت غازي محمد نادر شاه فقید مارا تعزیه دارساخته درنمرهٔ (۳۰) جز سطور ماتم و سوگواري موقعی نیافتیم تا دیگر موضوع را اشاعه نمائیم .

اینك این سطور مختصر را محض یاد آوری و تقدیر عواطف و احساسات پاك و بی آلایش آندوستان صمیمی و مهربان خود درینجا مسطور و ضمناً از بیانات فضلاي محترم که در ضمن دعوت انجمن ادبي در هوتل کابل بمقابل نطق رئیس انجمن ما ایراد فرموده اند تذکری مینمائیم .

جناب علامه سرمحمد اقبال ، سرراس مسعود ، سید سلیمان صاحب ندوی که هر

فضلای محترم هند

ازچپ براست:ـ (۱) جناب سرمحمداقبال صاحب (۲) جناب سیدسلیمان صاحب ندوی [۳] جناب سرراس مسعود صاحب

کدام امروز مثل ستاره هاي در خشنده در محیط هند افاده و نور افشانی مینمایند هویت بلند و مقام ارجمند شان از بدیهات و توضیح و اضحات است چه کمتر کسی در عالم شرق حتی در بعضي ممالك مغربي خواهد بود که باین اسامی گرامی آشنا نبوده و بمقام فضل و لیاقت آنها معرفتی نداشته باشد .

این فضلای محترم با دو نفر رفقای همسفر شان آقای هادی حسن خان معلم فارسی کالج علیگر و آقای مولوي غلام رسول خان معلم سابقهٔ مکتب حبیبیه کابل در تاریخ (۲۹) برج میزان نسبت بدعوت وزارت جلیلهٔ معارف و ملاحظهٔ پروگرام دارالفنون افغانستان و ضمناً سیاحت کابل وزیارت فضلاي مرحومهٔ غزنی و تشرف بحضور همایون اعلیحضرت شهریار شهید که آنرا از چند سال قبل آرزو داشتند، زحمات این مسافرت را بخود هموار کرده از طریق پشاور و جلال آباد وارد کابل و فضلا و معاریف کابل اعم از طبقات دولتی و ملتی که هر کدام غائبانه باین مهمانان محترم خود علاقه و محبت قلبي داشتند بحضور شان شتافته و از صحبت شان استفاده مینمودند .

چند روزي که در کابل اقامت گزین بودندهر طبقه و هر صنف از اعاظم و فضلا با جناب شان علایق آمد و شد داشته و بدعوت های عصریه و شام و نهار از طرف بلدیهٔ کابل و دیگر مقامات محترمه مدعو می گردیدند . ضمناً انجمن ادبي کابل هم جناب شانرا بدعوت شام در هوتل کابل تکلیف داده ودرانشب که جمعی از محترمین وفضلای کابل حضور داشتند نخست جناب رئیس انجمن ادبي کابل خطابهٔ خیر مقدم آتي را قرائت فرمودند : که ما به ترتیب سواد خطابه ها و ترجمهٔ نطق هاي فضلای محترم کشور هند را بنظر قارئین میرسانیم .

سواد بیانیهٔ رئیس انجمن ادبی کابل

فضلای محترم !

اجازه بفرمائید که هیئت انجمن ادبی کابل بنام ادبا و اهل قلم افغانستان . احساسات مملو از محبت و صمیمیت خودها را بحضور تان عرض واز تشریف آوری جنابان شما اظهار شکریه کرده (خوش آمدید) وصفا آوردید ، بگویند .

کشور پهناور هند که همیشه مهد پرورش فضلای نام آور و ادبای بزرگ بوده، و در آغوش خود رجال معروف وسخنوران شهیری از قبیل بیدل همه دل ، صاحب اصفهانی ، حکیم ، سلیم، طالب آملی ، فیض فیاضی بالاخره شبلی نعمانی و امروز صاحبان قریحهٔ بلندی همچه فیلسوف شهیر اجتماعی مثل اقبال سخنور و فرزندان بزرگی مثل سرراس مسعود وعلامه سید سلیمان ندوی وپرو فیسر معروف هادی حسن بعرصهٔ وجود آورده است ؛ البته آن خاك بزرگ و مستعد گهوارهٔ علم وفضل مشرق بشمار بوده وماخیلی آنرا باحترام مینگریم . ستاره های روشن افق هند کبیر همواره در فضای گیتی پرتو انداخته و برای عزت و سر بلندی مشرق و مشرقیان خدمات ومجهودات خیلی بزرگ وباقیمتی کرده است .

پس ما اگر فضلای بزرگ فرزانهٔ آن کشور نامی امثال حضرات عالی شمارا در خاك خود می بینیم . بدیهیست خور سند ومسرور گردیده وبه استعداد بلند مشرق افتخار مینمائیم .

مشرق ؛ عظمت گذشتهٔ ، مشرق متمدن قدیمه که مهد علم وتربیت جهان و منبع فضل وادب آنروزه بود ، وذخایر باقیمتش تا هنوز بس ملل مترقیهٔ دنیای امروزه را ثروتمند وغنی گردنیده است ممکن بود شرق دراثر پس مانده گی های امروزه از خاطر ها فراموش شود ، ولی می بینیم قومیکه امروز از شرقیان برای احیای نام و شئون . و افتخارات گذشتهٔ این سرزمین عزیز بانهایت جدیت وعلاقه مندی خدمت میکندفرزندان و نام آوران صحیح هند است .

دارالفنون بزرگ علیگر ه که امروز از بهترین مراجع تحصیل فضل و کمال اولاد شرق شمرده میشود نتیجهٔ همت و شاید فتوت و جوان مردی و شرق دوستی فاضل مغفور حضرت سیداحمد گبیر یعنی یادگار برجستهٔ یکی از فرزندان نجیب کشور هند است ! آثار و مؤلفات پرقیمت حضرت اقبال که هرکدام روح اخلاق ، سعی ، عمل ، اسرار مهمهٔ اجتماعی و بالآخره عواطف نفیسهٔ شرق دوستی و اسلام پرستی را در اجساد افسردهٔ شرقیان میدمد همه نمونه های همت و مجاهدات اولاد کشور هند است .

هنگامیکه شاهان علم دوست وادب پرور افغانستان یعنی غزنویان، غوریان‌ازین کهسار رخت سفر بربسته وعلوم وادبیات را درکشور مایتیم گذاشتند فقط ملت قابل ومستعد هند بودکه باجای آثار پرقیمت شعرا و فضلای ان سرزمین همت گذاشتند و آن جواهرات گران بهارا تا امروز محفوظ نمودند . امروز می بینیم در مملکت شرق دوستداران شعرا و فضلای بلخ و غزنی و قیمت شناسان رجال معروفهٔ افغانستان و تازه کنندهٔ نام و آثار فضلا و بزرگان شرق و اسلام بیشتر ملت بزرگ و مردان حق شناس کشور هند است .

امروز که در اثر رحمت بیکرانهٔ حضرت باری ، افغانستان ما از ورطه های خیلی خونین و هولناکی نجات یافته وزمام ادارهٔ آن بکف باکفایت فرزند علم دوست و ادب پرور این کشور یعنی اعلحضرت محمدنادر شاه غازی و یگانه مجدد شرافت و شئون افغانستان قدیم رسیده و در سایهٔ مجاهدات این شهریار بزرگ میخواهد علم و ادب،حیات و شئون تاریخی خود را تجدید نماید ؛ می بینیم همدردی وپزیرائی های خوبی بیشتر از طرف فضلای هند میشود یعنی احساس و ادراك نفیس ملت نجیب هندبهمچه‌مطالب‌سودمندعالم‌اسلام‌و شرق بیشتر اهمیت داده تقدیر مینماید .

هند و ایران و افغانستان‌که وطن ادبیات فارسی و سر زمین شعرای بزرگ و بلند قریحهٔ شرق اند البته قیمت رجال و فضلای همدیگر خودرا خوبتر به نظر محبوبیت دیده و افتخار توای در جهان دارند .

بالآخره میگوئیم : ـ فضلای محترم ! کشور هند نه تنها بلکه عموم خاك شرق وطن‌معنوی‌شما است و آن آرزوها و نیات بلندی که دارید و هدف مقصود شما خاك شرق است ! شرقیان بالخاصه افغانستان ما موفقیت ها را در راه این آمال بزرگ تان یعنی عظمت سر زمین شرق از خدا تمنا می نماید ، ضمناً میگوئیم گرچه کهسار افغانستان خالی از تجملات مغرب است ، و این سر زمین برای مسرت پرتکلف مادی هنوز موقعی نیافته شاید خوشکذرا نان ممالك خارجه مسافرت و سیاحت اینجا را نپسندند ، ولی مایقین داریم حساسین و صاحبان فضل و قریحه میدانند که این سر زمین وطن‌سلطان محمود غزنوی ، مرزوبوم غوریان‌و ابدالیان مسقط‌الراس ابن سینای بلخی ، سنائی غزنوی ، عنصری ، عسجدی ، دقیقی ، فاریابی بالآخره سید جمال‌الدین افغانست . البته میدانند کشور افغانستان مأمن ملتی است افراد آن عموماً اسلامیت وشرقیت را دوستدار صمیمی بوده و محل حکمرانی پادشاه شریفی مثل اعلیحضرت محمد نادرشاه‌غازی و یگانه هوا خواه عزت و اعتلای عالم اسلام و شرق است ، آخراً عرض میکنم این مجلسی که

بافتخار شما ترتیب یافته نمونهٔ ایست از ابراز عواطف و احساسات ادباء و فضلای ملت و حکومت افغانستان ، وما آرزو داریم حضرت محترم شما درکشور عزیز خود این هدیه را که مقصد از محبت و صمیمیت خالصانهٔ ماست نمانیده شده و بعموم برادران محترم هندی سلام و احترام دوستانهٔ مارا برسانید و ازین علایق قلبی و معنوی ما که ازسالها به نسبت ملت محترم هند دردل داریم بآنها تذکری بدهید .

درخاتمه ازقبول این زحمت که حضرات شمابما افتخار بخشیده ودعوت انجمن مارا پزیرفته‌اید خیلی ممنون و متشکر بوده سعادت و موفقیت شما و ملت بزرگ هند را ازخدا تمنا مینمائیم . درآخر میگوئیم مترقی بادعالم شرق و مسعود بادعالم اسلام .

❁

❁ ❁

وبعدسواد منظومه‌خیرمقدم آنی را که جناب قاری عبدالله خان عضو انجمن انشاد فرموده بودند بحضور فضلای محترم از طرف جناب مدیر انجمن قرائت گردید .

خیر مقدم

اثر طبع جناب قاری عبدالله خان

عزیزان ز هندوستان آمدند　　در افغانستان مهمان آمدند
در آنان یکی دکتراقبال هند　　سخن پرورو واقف ازحال هند
ادیب سخن گستر نکته سنج　　که هرنکته‌اش بهتر آمد زگنج
چمن گرده طرز رنگین اوست　　شکر پارهٔ حرف شیرین اوست
کلامش چو اوج بلندی گرفت　　سخن رتبهٔ ارجمندی گرفت
زند طعنه آهنگ او برق را　　که خواهان بودنهضت شرق را
نوین شیوهٔ را به سبك کهن　　درآمیخت از قدرت علم و فن
چو اندر سخن جادهٔ نو گزید　　پیا می ز مشرق بمغرب رسید
سخن‌را درآمیخت چون باعلوم　　ازو زنده شد طرز مولای روم
چو فکرش پی فیلسوفی گرفت　　طراز سخن طرز صوفی گرفت
نوایش هم آهنگ با نفخ صور　　که افسردگان را در آرد بشور

چو بلبل بآهنگ کهسار ما — ز هند آمد این طوطی خوش نوا
دگر آنکه او نامور سید است — گزین نخبهٔ آل سرسید است
هنر مند سر راس مسعود نام — گزو مکتب هند دارد نظام
روان هنر مندی و جان علم — علیگر برد زود بستان علم
بعالم گر آن مکتب آوازه یافت — زجهدوی این‌قدر واندازه‌یافت
رئیس دبستان دران مرزو بوم — شناسای قابل بطرز علوم
سوم سیدما که از ندوه است — زدانش به‌هندوستان قدوه است
زفیض دمش تازه شد جان‌علم — در اقلیم دانش سلیمان علم
چه‌کلکش بمعنی طرازنده شد — خیالات شبلی ازو زنده شد
چه در شاهراه حقایق شتافت — «معارف» ازو رونق تازه‌یافت
مضامین او جمله محکم بود — نگارش بکلکش مسلم بود
دگر مرد دانای هادی حسن — پرو فیسری واقف از علمو فن
با نگلیسی و فرس عالم بود — زبان دری را معلم بود
ادیب سخن پرور فارسی — سخنهای او گوهر فارسی
بلفظ دری چون تکلم کند — زشوقش شکردست‌و پا گم کند
سخنهاش دلکش بیانش ملیح — چو ایرا نیان لهجهٔ او فصیح
ز بهر سیاحت درین بوم‌و بر — کشیدند از هندرخت سفر
زره‌این عزیزان رسیدند خوش — بکابل کنون آر میدند خوش
ورود مشاهیر هندی نژاد — بود رابط افزای حب‌و داد
ازین آمدن‌دل چوگل گل‌شکفت — بصد خرمی خیر مقدم بگفت
غنیمت بود دیدن دوستان — چو درفصل گل جلوهٔ بوستان
مسلمان زهر جابهم دوست به — چو بادام توام بیك پوست به
بهمسایه همسایه گر وا رسد — برش بهرهٔ دین‌و دنیا رسد
که از دیدو وادید زایدو داد — زهم نکسلد رشتهٔ اتحاد
دل صاف احباب خرم بود — چو دربین هم رشته محکم بود

خوش است ای عزیزان زهم پرس وجوی
که آید مگر آب رفته به جوی

سپس آقای هادی حسن خان معلم فارسی کالج علیگر ، بفارسی نطق مشحون از عواطف و احساسات صمیمانهٔ خود و رفقای محترم خود نسبت بافغانستان و اتحاد عالم اسلام و تقدیر زحمات و خدمات اعلیحضرت شهریار شهید ایراد و آرزو های آتیهٔ خود شان را نسبت بترقیات این کشور اسلامی بیان فرمود که بواسطهٔ نبودن نسخهٔ سواد آن ازشرح آن متاسفانه محروم مانده ایم، بعد جناب سرراس مسعود صاحب رئیس کالج علیگر و جناب علامه سید سلیمان صاحب ندوی و آخراً جناب علامه سر محمد اقبال صاحب هر کدام بنوبهٔ خود نطق های آتی را بانهایت فصاحت و گیرندگی به اردو ایراد فرمودند که ماعیناً ترجمهٔ فارسی آنها را درینجا بنظر قارئین محترم میرسانیم :

ترجمهٔ نطق جناب سرراس مسعود صاحب

آقایان محترم و میزبان مهربان : ازکمال خلوص اظهار مسرت و تشکر می نمایم و از عهدهٔ شکرانهٔ این التفات و پذیرائی که درحق بنده مبذول فرمودید نمیتوانم بدرآیم میخواهم احساسات و جذبات قلبی مسلمانان هندوستان را به شماها برسانم ازمیان ما هاعلامه سیدسلیمان ندوی نمایندهٔ علمای کشور هند میباشند و دوست محترم من علامه اقبال نمایندهٔ آن طائفه است که عناصر قدیم و جدید را بهم آمیخته و یك معجون روح پرور ازان ترکیب نموده است خود من نه از گروه علما میباشم و نه ازفرقهٔ شعرا بلکه دورهٔ تعلیمات خودم را بیشتر در ممالك اروپا طی کرده ام ولی قلب من از عظمت و احترام این دو زمره سرشار و لبریز است شمارا یقین میدهم که مسلمانان هند یك محبت و علاقه مندی فوق‌العاده نسبت به شما دارند و آرزوی قلبی ماهمین است که افغانستان عزیز را در حالت ترقی و تمدن و رفاه و آسایش و امنیت کامل به بینیم از آنجا که افغانستان از نقطهٔ نظر جغرافیائی بین شرق وغرب واقع شده لهذا مامیل داریم که افغانستان بهترین نمونهٔ از تهذیب و اخلاق اسلامی بوده و در عین حال تمام عناصر مفید و زیبائی های غرب را باخود منظم و همراه داشته باشد هر چند که از الطاف و عنایات شما خیلی متحسس و ممنونم اماشخصیت فوق العادهٔ این نابغه که خوشبختانه پادشاه کنونی شما میباشد چنان برقلب من اثر

کرده که از عهدهٔ وصف این عاجز بیرون است، هیچگاه ممکن نخواهد بود که بنده آن ساعاتی را فراموش کنم که خوشبختانه در خدمت اعلحضرت اقدس همایونی برایمن دست دادمن یقین دارم هرمملکتی که مانند پادشاه ملت دوست شما پادشاه داشته باشد حتماً آن مملکت بمدارج ترقی و تعالی و تکامل خواهد رسید اکنون فریضهٔ شمااست که باتمام موجودیت خودها بهروسیلهٔ که ممکن است درخدمت و اطاعت او آماده و مهیا بوده باشید و این را یقین بدانید که اگر یکنفر مانند این عاجز بتواند در امور عرفانی شماخدمتی بنماید پس برای انجام همان خدمات بنده همه وقت حاضر و اماده خواهم بود ولی این حرف را نگفته نگذرم که باید جوانان مملکت افغانستان عزت و احترام موسفیدان راهمه وقت مدنظر داشته نگذارند که از اختلاف رای دروحدت ملی شان رخنه پیداشود تاریخ شهادت میدهد که تمام خسارات مسلمانان نتیجهٔ نفاق و تفرقه در بین شان بوده است پس از گذشته عبرت گرفته اکنون اتحاد و اتفاق را هدف آمال ملی و کمال مطلوب خود بسازید .

در خاتمه مجدداً از الطاف و پذیرائی صمیمانهٔ شما اظهار تشکر و امتنان می نمایم و هیچگاه عواطف صمیمانه شمارا فراموش نخواهم کرد .

❀

❀ ❀

ترجمه نطق علامه سید سلیمان ندوی مؤسس و مدیر مجلهٔ معارف اعظم‌گد

برادران همدین و هموطن و عزیزان علم و فن ! امروز ما خیلی خوش بخت استیم که درین مجمع خود را با شما می بینیم !

دعوت اعلیحضرت غازی چند نفر از خادمان علم و ادب را درینجا و باز اجتماع آنها با فضلا و علمای این مملکت عزیز درین انجمن ادبی ، نزد من آغاز یك دورهٔ با شان و شوکت تاریخی میباشد .

برادران گرامی ! هندوستان و افغانستان مملکت جداگانه نبوده بلکه یکیست ، شاید پیش از یکنیم یا دو صد سال نشده باشد که بین این دو مملکت تفرقهٔ حایل شده‌ولی این دو مملکت درعصر قدیم بودائی در یك رشتهٔ منسلك بودند چنانچه در ملك شما یادگار های سنگی این اتحاد در زیر زمین ها بهر قدمی دستیاب می شود که موزه خانهٔ شما نیز دارای آن اسناد سنگی میباشد .

از آغاز دورهٔ اسلامی تنها شما بودید که بوسیلهٔ شما نه فقط دیانت و کیش بلکه علم و فن نیز در قلب هندوستان (سرایت نموده است) سلاطین غزنی و شاهان غوری درینجا می زیستند ولی دائرهٔ حکمرانی شان الی هندوستان ممتد بود کذا اهل بابر در هند میزیستند مگردائرهٔ حکومت شان الی افغانستان بود ! و این دو مملکت مثابهٔ دو دست درجسم واحد یك حکومت شاهنشاهی قرار یافته بود .

امروز بعد از یکنیم صد سال این وهلهٔ اولین است که این هر دو دست باز برای اتحاد سیاسی نی بلکه برای اتحاد علمی و ادبی و برای تشیید مودت باهم تماس صمیمانه می نمایند .

برا دران افغانی ! بزرگان شما در هندوستان تنها حکمرانی جسمانی ومادی نکرده اند بلکه حکومت معنوی وذهنی را نیز دارا بودند .

زبان فارسی که از سالیان قدیم لسان ادبی و علمی هندوستان بوده و حال نیز میباشد این زبان فقط بوسیلهٔ شما بما رسیده است . از جمله علمای شما میر زاهد هروی که از هرات شما است آثار ورسایل او از سه صد سال قبل در درس گاهای عربی هندستان معیار دروس فلسفهٔ انتهائی ما میباشد .

شعرای شهیر و بزرگ فارسی زبان که درین ملك پیداشده اند همچنانکه از لحاظ مولد نسبت بکدام شهری از شهر های افغانستان دارند همچنان از لحاظ مسکن یامدفن منسوب بیکی از شهر های هندوستان میباشند .

چقدر شعرائی هستند که از غزنی ، بلخ ، بدخشان ، یا از دیگر شهر ها و علاقه جات شمابودند و بنام لاهوری و دهلوی مشهور گردیدند ، من تذکرهٔ لباب الباب عوفی را مطالعه کرده ام و آنها طوری وا نمود میدارند که این شعرا در یك رشتهٔ و حدت چنان منسلك بودند که از تاریخ نیز فیصلهٔ لاهوری و غزنوی بودن شان بمشکل تفکیك میشود .

این دو مملکت چنان رابطهٔ باهم داشتند که اگر فاضلی در ینجا پیدا میشد یکقسمت عمر خود را درانجا بسر میبرد و کسی که درانجا پیدا میشد برای چندی درینجا استراحت مینمود . مثلا مسعود سعد سلمان که از شعرای دورهٔ دوم است ایشان را هندی یا افغانستانی گفتن و تمیز کردن مشکل است .

من باغ های جلال آباد و کابل را دیدم ! چشمه سار های کوهی ، انهار ، فواره ها ، آبشار ها را تماشا کردم که در هر نقطه خاك این مملکت آشکارا میباشند و بمن یقین شد که اهل بابر در کشمیر و هندوستان که بآن کثرت باغها احداث کرده‌اند و یاهرجا چشمه های مصنوعی ساخته اند آنهمه نقل از مناظر طبیعی افغانستان بوده است .

باغ های امیر شهید در جلال آباد ، باغ بابر در کابل باغ های پغمان ، و دیگر باغهای افغانستان باشالا مار لاهور چقدر مشابهت طبیعی دارد .

و این ذوق مناظر طبیعی در آل تیمور فطری موجود بود که آن را در هند عملاً بروی کار آورده اند حتی که در دیوان عام و خاص نیز جوی های گنگ و چمن را ترتیب و گلکاری نموده اند .

برادران علم و فن ! چیزی که در سابق شده آیا حالا باز نمیتواند بشود ؟ تذکار تفرقهٔ سیاسی و دوری وعلیحده گی را بگذارید ! این سرنوشت انقلابات عالم است یعنی گاهی چنین وگاهی چنان ! و حالات سیاسی همواره تغیر پذیر وتعلقات آن در شرف شکستن و پیوندشدن است ! ولی تعلقات علم و ادب دایمی و بر قرار میباشد .

از شمشیر سلطان محمود غزنوی عرصهٔ گذشت که شکسته و اوراق فتوحات شان از قرن هاست که از هم متلاشی گردیده ولی قلم حکیم سنائی غزنوی تا حال باقی و موجود و شیرازهٔ اوراق فتوحات ادبی شان تا کنون مرتب و باقیست .

بیائید بنام سلطان محمود غزنوی ، شهاب‌الدین غوری وآل بابرنی بلکه بنام سنائی غزنوی (مسعود سعد سلمان) لاهوری ، خسرو دهلوی، حسن دهلوی ، فیضی اکبر آبادی و بیدل عظیم آبادی بجانب همدیگر دست مودت و محبت را دراز کنیم !

افغانستان مدام تحسین طاقت جسمانی و نیروی مادی خود را از دنیا حاصل کرده است ولی اکنون لازم است که وی تحسین طاقت دماغی و پهلوانی ذهنی خود را نیز از عالم حاصل کند .

انجمن ادبی شما مستحق تحسین و ستایش است که او در راه مذکور گامزن شده است و درهر ماه طاقت و نیروی خود را بطور بسیار خوب در معرض نمایش میگذارد .

من بدون خوف و تردید میتوانم بگویم که مجلهٔ کابل دوش بدوش با بهترین مجلات علمی

هندوستان بلکه مشرق میرود . و در نمایش این دور بهجت افزا دست او از همه زیاده کار فرما است .

برادران همسایه ! آیا این جای تعجب نیست که ما یك یك شاعر و ادیب انگلستان ، فرانسه ، و آلمان را بشناسیم و بر شاهکار های آنها سر بشکنیم ولی با ادبا و اهل قلم این دو مملکت همسایه نا آشنا و بیگانه باشیم . حال اینکه بین بزرگان قدیم این هر دو نقطه نه تنها روابط بومی بلکه شاید اتحاد ملی و نسبی نیز موجود باشد .

ولی ازین زیاده تر اینکه بین شان یك اتحاد ناقابل شکست علمی وادبی بود و چقدر جای افسوس است که از دو قرن بین ما اینقدر بعد و دوری واقع گردیده که نه ما از شعر او ادبای شما واقف هستیم و نه شما از ما .

باید ازمجلهٔ کابل انجمن ادبی ممنون شویم که ما را با اهل قلم لایق و شعر او ادبای معرفی گردانیده و ما همدیگر خود را شناختیم .

برادران علمی و فنی ! سیاسون را بگذارید که مصروف شعبده بازی های خود باشند ! و بیائید که مابنام علم وفن باهمدیگر پیمان محبت ودوستی تازه کرده و عهد رفاقت وآشنائی را مستحکم سازیم . و ماهردو مملکت درتعمیر یك شرق جدید علمی وادبی دوش بدوش کاربکنیم اتحاد قلوب ازهر نوعیکه باشد بدگمانی و غلط فهمی هارا دور میسازد .

هندوستان بوسیلهٔ نوجوان های خود به تعمیر خود مصروف است و افغانستان نیز . لهذا درین تعمیر لازم و ضرور است که نوجوانان هریك ازین دو مملکت باجوانان مملکت دیگر حسن ظن و حسن اعتماد داشته باشند ! هرچند که درین راه اتحاد خیلی مشکلات میباشد ولی برای حصول این مقصد عزیزما را باید که صدنوع مشکلات را مقابله بنمائیم . بهریك گل زحمت صدخارمی باید کشید . وآخر دعوانا ان الحمدلله رب العلمین. درخاتمه سعادت و ترقی مملکت عزیز افغانستان و صحت و موفقیت پادشاه علم دوست و ادب پروران اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی که این همه پیشرفت افغانستان درتحت رایت و حسن تدابیر شان است ازخدا تمنا داریم .

ترجمه نطق علامه سر محمد اقبال

بعد از بیانات سید سلیمان صاحب ندوی و داکتر سر راس مسعود که حسیات عواطف مارا بصورت خوبی ترجمانی نموده اند - چیزی باقی نمانده که من بگویم اما گمان میکنم اعضای انجمن ادبی کابل ازین جانب یوقع دارند که در جواب خیر مقدم و خوش آمدی های که از روی لطف با بلیغ ترین وجهی شرح داده اند چیزی بگویم ، من از انجمن ادبی کابل خیلی ممنونم که در حق من نظماً ونثراً حرفهای خوب وسخن های پر ازحسیات مهربانانه گفته اند .

من هم میل دارم که فقط و فقط از فعالیت ها و کار روائی های جوانهای هئیت انجمن ادبی کابل بحث رانم هیچ شك ندارم که هئیت انجمن از اهمیت کار خود و مسئولیت آن بخوبی مسبوقند ،عقیدهٔ من این است که آرت (فنون لطیفه) یعنی ادبیات ،یا رسامی یاموسیقی و یا معماری هرچه باشد هر یك معاون و خدمتگار حیات است - و بنابرین آرت را باید ایجاد بگوئیم نه تفریح - شاعر اساس زندگی یك ملت را آباد یا ویران میتواند - وقتی مملکت سعی دارد که در عصر حاضر تاریخ افغانستان در ساحه حیات نوینی داخل شود ، پس برشعرای این مملکت

لازم است که برای اخلاف نوجوان رهنمای حقیقی گردند ، از زندگانی تمجید و تفخیم نموده مرگ را بزرگ جلوه گر نسازند ، چه « آرت » وقتیکه از «مرگ» تعریف نماید و آن را بزرگ نشان دهد در آنحال « خیلی مخوف و مهلك » است - وحسن عاري از قوت محض یك پیغام مرگ است .

دلبری بیقاهری جادوگری است
دلبری با قاهری پیغمبری است

میخواهم توجهٔ شما را به نقطه ای معطوف و تمرکز دهم و آن عبارت است از یك واقعه از وقایع حیات نبوی صلی‌الله علیه وسلم - مروی است وقتی از اشعار امراء القیس که از نوابغ شعرای عرب است بحضور اقدس نبوی خوانده شد فرمودند :

اشعرالشعراء وقایدهم الي النار

ازین ارشاد سراسر رشاد بطوری واضح روشن میشود که کمال شعر هم گاهی به اهالی سؤ تاثیر می بخشد ، امور موقوف علیه حیات یك ملت محض یك شکل و صورت نیست چیزیکه حقیقتاً به ملت مربوط است عبارت است از مفکورهٔ که شاعر به پیشگاه ملت عرضه میدارد و نظریات بلندیست که میخواهد در قوم خود پیدا کند- ملتها به دستیاری شعرا پیدا میشوند و به پا مردی سیاسیون نشوو نما نموده می میرند - پس تمنا میرود که شعرا و محررین نوجوان افغانستان دمنده روحی درمعاصرین گردند که آنها رفته رفته در اخیر خود را شناخته بتوانند انانیت یك ملتی که به جادهٔ نهضت بي سپراست وابسته به تربیه میباشد ولی تربیهٔ که شالودهٔ آن بروی احتیاط برداشته شود . پس وظیفهٔ انجمن اینست که مفکوره هاي نسلهاي نوجوان را بوسیلهٔ ادبیات تشکیل و ترسیم نمایند و به آنها چنان یك صحت روحاني به بخشند که بالاخره انانیت خود را ادراك و قابلیتی بهم رسانده بگویند :

دو دسته تیغ و گردون برهنه ساخت مرا　　فسان کشید و بروی زمانه آخت مرا
من آن جهان خیالم که فطرت ازلی　　جهان بلبل و گل را شکست وساخت مرا
نفس به سینه گدازم که طایر حرمم　　توان ز گرمی آواز من شناخت مرا

میخواهم یك نکتهٔ دیگر را نیز بگویم وبگذرم ، موسولینی یك نظریهٔ قشنگی را ارائه نموده است که مقصد آن اینست، بایدا « اتلی » برای حصول نجات خود ، یك ملیونری پیدا کند که گریبان اتلی را ازچنگ دیون ملل اینگلوسا کسونی خلاص کرده بتواند ، و یا باید کدام دینی و کولمبس دیگری را بیابد که یك براعظم دیگر را کشف نماید ، اگرشمارا زنجات افغانستان را ازمن استفسار نمائید خواهم گفت که افغانستان محتاج بمردیست که باتمام موجودیت خود این مملکت را ازحیات قبیله وی اخراج وبه حیات و حدت ملی آشنا نماید ، ولی مسرورم ازانکه افغانستان مردی را بدست آورده که ازدیر باز انتظار او را میکشید ، من یقین دارم که شخصیت ایجاد کار اعلیحضرت نادرشاه را برای این آفریده اند که افغانستان رایك ملت جدیدی درایشیا ساخته بدنیا معرفی نماید ، نوجوانان این وطن را باید که این قائد بزرگ را آموزگار ومعلم تعلیم و تربیهٔ خود بشناسند زیرا تمام زندگانی اوپراز ایثار ، اخلاص و صداقت به مملکت خود ، محبت وعشق به اسلام است .

P.94 7 شماره

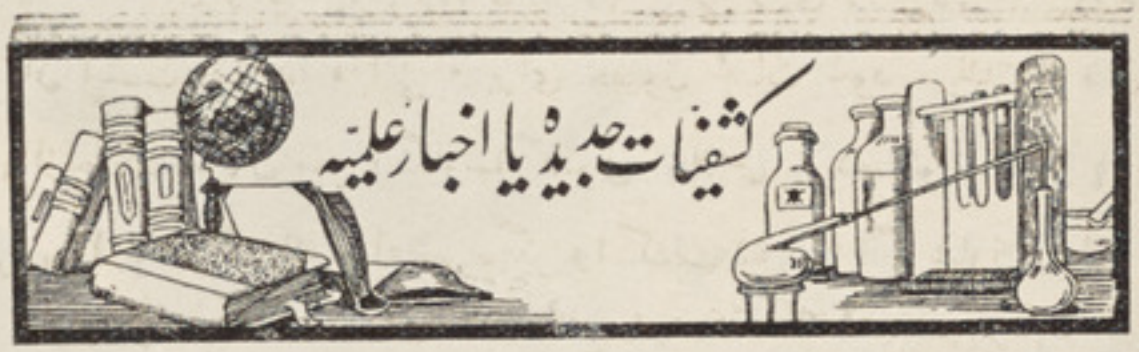

تار پیدوی زنده

یك عملیات هیجان آور جاپان‌ها در راه قربانی بوطن

از خبریکه ماتازه از توکیو گرفته ایم فابریکات دولتی جاپان بساختن تار پیدوی قیام نموده اند که از تار پیدو های عمومی دنیا فرق کلی دارد و تار پیدو مذکور ازینقرار است که شخصی دربین آن جای گرفته و میتواند ذریعهٔ سکان بهر طرفی میل نماید و درین صورت در صد صد اصابت به جهاز دشمن ممکن است. یعنی چون زمام اداره وحرکت تار پیدو بدست شخص درایور آنست میتواند باارادهٔ خط حرکت معین جهاز دشمن را تعقیب کند (مترجم) .

اگر چه شخص که دربین تار پیدو جای دارد حیات خود را فدامینماید مگر مرگ اوالبته به نابود کردن چندین نفر دیگر ازطرف دشمن وجهاز دشمن مبادله میگردد که باینوسیله خدمت بزرگی بهمملکت خود کرده خواهد بوود .

در اوائل همین سال و زارت حربیهٔ جاپان برای همچه کاری داوطلب خدمت اعلان نموده و چهار صد نفری را خوش برضا دعوت کرد تاجهت تجربه حیات خود را فدای اینخدمت نمایند ولی بالمقابل دعوت دولت یعنی‌بعوض چهار صد نفر پنج هزار نفرفخری خود شانرا بوزارت حربی معرفی نمودند .

متعلق بصفحهٔ (٩٥)

مطبوعات خارجه

او تو ژیرجدید

مترجم محمد صدیق خان رادیومیخانیك

شرکت اوتوژیر (طیاراتیکه از یك نقطه عموداً صعود میکند) انگلیسی (- یرواکمپنی) ساختمان ۵ عدد اوتو ژیر سفری را بوزارت حربیه فرمایش داده است . این طیارات در جنس خودبزرگترین این رقم طیارات خواهد بود که تاکنون در انگلستان ساخته شده . ماشین این طیاره ها ۵۰۰ اسپ قوت دارد . سرعت انتهائی آن ۲۵۶ کیلومتر و سرعت و سطی ۲۰۰ کیلو متر فی ساعت است سرعت آن در وقت نشستن فقط ۳۲ کیلومتر در ساعت میباشد . برای پرواز این نوع او توژیر میدانیکه ۶۵ متر طول داشته باشد کفایت میکند .

طیاره سفری جدید امریکا

شرکت طیاره سازی امریکا موسوم به (لاکید) طیارهٔ سفری جدیدی تهیه کرده که با ۱۲ ماشین ۴۲۰ اسپ رقم (آسپ یوپتر)مجهز میباشد . این طیاره برای ده نفر مسافر و دو پیلوت و پوسته ساخته شده است . ساختمان آن یك باله و درزمان ضرورت عراده های آن در بین خود جسد طیاره می در آید یعنی عراده های آن بالا و پائین میشود . هردو ماشین مذکور ۲۱۸ لیتر مواد محترقه در ساعت کار دارد . وزن خالی این طیاره ۲۴۸۵ کیلو گرام و سرعت انتهائی آن ۳۴۵ کیلومتر فی ساعت است امابطور اوسط ۲۸۸ کیلو متر فی ساعت طی مسافه میکند . دروقت نشستن ۱۰۴ کیلو متر فی ساعت رفتار مینماید . ارتفاع انتهائی عملیاتی آن ۶۱۲۰ متر است .

ریکارد دوام پرواز

دوارصاحب منصب انگلیسی ریکارددوام پرواز سابقه‌را فسخ کرده بذریعهٔ طیاره (فیری نیر) مسافت ۸۵۹۲ کیلومتر را بیك پرواز قطع نمودند . اما مواد محترقه در هوا بر ایشان رسانیده بودند ، ریکارد فیل بواسطهٔ پیلوت امریکائی در طیارهٔ رقم بلانکا صورت گرفته نامبرده ۸۰۶۵ کیلومتر راه را بدون نشستن قطع نموده بود .

کشتی طیاره بردار امریکا

کشتی طیاره بردار جدیه امریکا بتاریخ ۲۸ ماه فروری در بندر نیوپورت (امریکای شمالی) در آب انداخته شداگر چه این جهاز طیاره بردار ازدیگر کشتی های این‌رقم که در سابق

ساخته شده خورد تر است معهذا امتیازات زیاد و آلات جدیدهٔ دارد که اسباب برتری اومیشود نام این کشتی (رانجر) و وزن آن ۱۳۸۰۰ تن است و با توپ های طیاره شکن که دهنهٔ آنها ۵ / ۸ انچ قطر دارد و ۱۵ عدد توپهای اتوماتیك مسلح میباشد سرعت آن ۲۹۲۵ میل بحری است . این کشتی طیاره بردار دارای شش طبقه است بام بالائی آن برای نشستن و پرواز طیاره ها اختصاص دارد و در بام های دیگر خانه های طیاره ، تحویلخانه ها کار خانهٔ ترمیم و جای نشستن و غیره ساخته شده است ، طیاره ها از بام دوم یا سوم بذریعهٔ جر ثقیل به بام اول برده میشود . این طیاره بردار جدید گنجایش ۱۱٤ عدد طیاره را خواهد داشت .

قوای هوائی ملکی ممالك بزرگ

نظر به اطلاع مجلهٔ (آرمی نیوی اند آیرفورس) انگلیسی تعداد طیاره های ملکی دول بزرگ قرار آتیست : اتازونی ۱۰۰۰ طیاره - فرانسه ۱٦۰۰ - جرمنی ۱۰۳۱ - ایطالیه ۵۷۸ - بلجیم ۱۵۹ - انگلستان ۹۸۱ - پولند ۱۲۹ - چکوسلواکیا ۱۳۸ طیاره .

سریع ترین پرواز هوائی

مجلهٔ فرانسوی موسوم به (ایرو) اطلاع میدهند که پیلوت ایطالوی انجیلو موفق شد درطیارهٔ بحری که بسرعت ۷۲۸ کیلومتر فی ساعت طی مسافه نماید اماطیارهٔ مزبور مدت مختصری بالای بحیرهٔ گارو به این سرعت پرواز کرده و علاوه برین هیچ اعلان رسمی تا کنون این ریکارد را تصدیق نموده است ، ریکارد سرعت رفتار که سابقاً بواسطهٔ پیلوت انگلیسی موسوم به (ستین فورد) قائم شده بود عبارت از ٦۵۵ کیلومتر فی ساعت میباشد .

تجربه موتر باذغال چوب

معاینه خانهٔ مواد احتراقیهٔ شهر کاواگوپی (جاپان) موفق شده که موتررا بذریعهٔ گازی که از سوختن ذغال چوب حاصل میشود متحرك سازد در تجربهٔ آن یك موتر کهنهٔ رقم هدسن را باگاز مذکور مابین شهر کاواگوپی و توکیو که ۱۵ کیلومتر مسافت دارد بحرکت آوردند . اما دربین ماشین مذکور یك ماشین کوچك مولد گاز نصب شده بود . بقرار اظهارات جرائد جاپانی سرعت وسطی آن درحدود ٤۰ میل فی ساعت بوده است . ولی نقص یگانهٔ این سیستم جدید این است که دربلندی های زیاد بالاشده نمیتواند ومجبور میسازد که در هربلندی بقدر ده دقیقه توقف بشود تا که گاز لازمه جمع گردد مقصد عمدهٔ جاپانی ها ازین اختراع اینست که در مواقع قطع شدن ورود مواد سوخت خارجی ازقسم پترول وغیره از سیستم جدید کار بگیرند .

ساحهٔ جدید زنده گانی

مابعد از شمرهٔ ۲۸

مؤلف (تی اوابلی) مترجم محمد صدیق خان را دیو میخانیك

روز دیگر صحتم آنقدر خراب بود که بحرکت کردن از جای خود قادر نبودم لهذا دکتور دائمی خود را طلبیدم ؛ دکتور وضعیت من را بیش از پیش افسرده حس کرده وخیلی قهر کرد که چرا سناتوریم را گذاشته اینجا آمده ام . چون به گفته های دکتور تعمق نمودم دانستم که باید حتمی تمام کار های خود را به اتمام رسانیده به سناتوریم برگردم . زیرا دکتور در بارهٔ مراجعت به سناتوریم امر فوق العاده کرده وتاکید نمود که باید تازمان صحت یابی دائم در رخت خواب مانده استراحت کنم . وقتیکه دکتور خارج شد تمام نصایح را فراموش کرده خود را بهزار زحمت به اطاق کار رسانیدم درین وقت خدمتگار خبر داد که شخصی وقت ملاقات می خواهد . در جواب گفتم که تازه وارد را داخل نماید . چون در باز شد آندم آشنای کوانیسیلی را دیدم که باقدم های جدی بسمت من می آید . پس از تعارف در جائیکه برایش نشان دادم و مقابل چوکی خودم بود قرار گرفت . مشارالیه بدون مقدمه شروع بقصد نموده در حالیکه از زیر عینك های طلائی نظرش را بچهرهٔ من دوخته بود گفت : ـ

من تمام حالات شما را از هرطرف معلومات نموده ام چیزیکه شما میتوانید اینست که اختراع خود را بمن بقیمت دوصد هزار فرانك بفروشید و من هم همین قیمت آن را خریداری خواهم کرد . و هر چه لازم داشته باشید برای شما تهیه میکنم رویهٔ را که من باشما خواهم نمود از دیگر خریداران هرگز ساخته نخواهد بود ، باقی در بارهٔ صحت شما معلومات صحیح بدست دارم و مرض شما بمن بخوبی آشکار است این را هم اطلاعاً عرض میدارم که تخنیك موجودهٔ دکتوری امروزه نمیتواند صحت شما را عودت دهد اما من میتوانم درین باره بشما یك معاونت فوق العاده برسانم ولی اولاً باید قبل ازینکه من دران خصوص بشما اظهاری کنم به گفتار های من اعتماد نمائید : و بعد اجرای پیش نهاد و صورت عملی آن را بسهولت تام منتظر باشید دیگر چیزیکه بر شما لازمست اینست که به پارهٔ مسائل و پیشنهادات من تن

در داده بعضی مواد آن را قبول کنید زیرا میدانید که مزد حاصل کردن بدون زحمت ممکن و میسر نمیشود .

درینجا کوانیسیلی سخن خود را قطع کرد اما چشم هایش را از من بر نمیداشت . جاذبهٔ چشم او بحدی شدید بود که من با زحمت زیاد دانستم که چشم خود را از او بر گردانم و هیچ قدرت حرف زدن را نداشتم . در عین حال در قلب من مسائل تردید به ظهور یافت .

حالیکه مشغول تفکر بودم مثل اینکه او از اعماق قلبم با خبر باشد شروع بکلام نمود :

پیش روی شما دو دروازه باز است : یکی مرگ دیگر حیات . این سخن را خود شما هم باید بفهمید . انتخاب میان این دو خیلی ساده است (اگر چه خیلی سنگین بشمار خواهد رفت) اماچه باید کرد ؟ درپیش نهاد من حیات طولانی ومسعودمندراج است و اگر شما آن را قبول کنید اطمینان میدهم که زندگی مسعودی بسر خواهید برد و حیات اقربای تان نیز تا یك اندازه بصورت خوب تامین خواهد شد .

ازفرط اضطراب دلم میخواست به این جادوگر ، حتمه باز بگویم که فوری از منزلم خارج شود. گفتار های او عموماً بجادوگر میماند اگر این عنوان را برایش ندهم پس چه بگویم ؟

گمان میکنم او باز به خیالات داخلی من پی برده زیرا به سخن خود ادامه داده گفت :-

هرگاه شما به سخن من اعتماد نکنید حق دارید هنوز وقت زیاد است . من درباب مریضی شما چه در سناتوریم و چه درینجا مثل دکتور ها معلومات بدست آورده ام و میدانم که تاهنوزخوف مرگ شما را تهدید نمیکند ، لهذا میتوانید چندی صبر کنید اماباید بدانید که قبولی یاعدم قبولی شما برای من یکی است ، آخر بمن رجوع خواهید کرد . اگر بخواهید بامن مخابرهٔ مکتوبی کنید آدرس مکتوبی من اینست : « پوست رستانت (پوستهٔ توقفی) برای ماکس کوانیسیلی » سفارش آخرمن اینست که هر قدر درین باب زود تر غور کنید بهتر است .

این شخص پر اسرار پس از گفتن جملهٔ اخیر ، خدا حافظی نموده رفت .

تمام هفته سعی نمودم که اختراعات خودرایکطرفه کنم چندی فکرم به این نکته محکم شد که به آن شخص اعتماد ننمایم حرف من دربین هزاران اصحاب فابریك بحالت کش مکش معطل مانده بود لازم دیدم که ازجملهٔ همه خریداران یك شخص درست وراست کاررا برای خود انتخاب کنم .

(ناتمام)

عضو جدید انجمن ادبی کابل

صداقتمآب آقای سید قاسم خان مترجم سابق انجمن ادبي که یکی از تعلیمیافته‌ها و جوانان لایق کابل وچندی قبل خدمت ترجماني زبان فرانسه‌را در انجمن ایفا می نمودند اینك نظر بحسن اخلاق و ابراز خدمات خوب خود ترفیعاً بعضویت انجمن ارتقا یافتند .

مجموعه های منظوم

«لؤالی شاهوار» و«در های یتیم» دو مجموعهٔ منظوم حاوي قصاید و مراثي است که شعرای عزیز وطن در مدح وتهنیت وتعزیت شاه خلدآرامگاه اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید سروده و درمجلهٔ کابل ودیگرجراید وطن بصورت پراگنده طبع شده بود. چون بعضي از آنها خالی ازنواقص طباعت واغلاط لفظي ومعنوی نبوده وتدوین آنها راانجمن بصورت مجموعه‌های مستقل لازم می شمرد اینك مجدداً بترتیب واصلاح آنها شروع کرده امیدواریم در نزدیك ترین اوقات به طبع رسانده و بشائقین محترم تقدیم خواهد شد

(انجمن ادبي کابل)